منازل الآخره

سرنوشت انسان هنگام مرگ و بعد از آن

مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی رحمه‌الله

قمی، عباس، ۱۲۵۴ ـ ۱۳۱۹.
منازل الآخره: سرنوشت انسان هنگام مرگ و بعد از آن / تألیف عباس قمی. ـ اصفهان: مرکز فرهنگی شهید مدرّس.
۱۴۴ ص.
ISBN 964 - 91568 - 8 - 7
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا (فهرستنویسی پیش از انتشار).
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. معاد. ۲. مرگ. الف. انتشارات مرکز فرهنگی شهید مدرّس. ب. عنوان.
ج. عنوان: سرنوشت انسان هنگام مرگ و بعد از آن.
۸۶م ۸ق / BP ۲۲۲ ۲۹۷/۴۴
کتابخانه ملی ایران ۶۵ ـ ۱۵۹۲ م



انتشارات مرکز فرهنگی شهید مدرس

اصفهان: خیابان مسجد سید، خدمات فرهنگی فدک، تلفن ۲۲۰۵۴۸۵

منازل الآخره

نوشتهٔ / حاج شیخ عباس قمی

تحقیق و پاورقی / ولی فاطمی

حروفچینی / سجاد

چاپ نهم / ۱۳۸۷

شمارگان / پنج هزار جلد

چاپ / پاسدار اسلام

شابک: ۷ ـ ۸ ـ ۹۱۵۶۸ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸

۱۳۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحیم

به جای مقدمه

✍ دانستن شرح حال عالم وارسته‌ای که کتابهای ارزنده و زهد و تقوا و اخلاص او زبانزد همگان است، برای جامعه ما به ویژه برای نسل جوان و پویندگان دین و دانش بسیار ضروری می‌باشد. حقیر به اندازهٔ بضاعت ناچیز خود و با استفاده از نوشتار محققان و دانشمندان، مختصری از احوالات این بزرگ مرد را به اطّلاع خوانندگان محترم می‌رسانم. نخست می‌پردازم به شرح حالی که به قلم مبارک خودش نوشته شده است :

□ شرح حال مرحوم حاج شیخ عبّاس قمّی به قلم خودش

عالم رّبانی مرحوم حاج ملاّعلی واعظ خیابانی «تبریزی» در کتاب «علماء معاصرین» (که شرح حال علماءِ معاصر می‌باشد) در بخش احوالات محدّث قمی؛ چنین می‌نگارد: «حاج شیخ عبّاس قمی؛ المتوفّی سنهٔ ۱۳۵۹» حسب استدعای حقیر این جمله را در ترجمهٔ خود از اَرْضِ اَقْدَسِ رَضَوِی صَلَوٰاتُ اللّٰهِ وَ سَلاٰمُهُ عَلَیْهِ اِنْفاذ داشته‌اند: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیم. اَلْحَمْدُلِلّٰهِ، وَ سَلاٰمٌ عَلیٰ عِبادِهِ الَّذِینَ اصْطَفیٰ. عبد آثِمْ «عبّاس بن محمّد رضا ابن ابی‌القاسم» عَفَی اللّٰهُ عَنْهُم گوید: سؤال کردی از من اَیَّدکَ اللّٰهُ تَعالیٰ که احوال و ترجمهٔ خود را برای شما بنویسم، این‌که مسئلت تو را اثبات می‌کنم اِنْشاءَ اللّٰهُ و مُلَخَّصاً می‌نگارم:

که من در حرم اهل البیت قم المحمیّه در عَشر آخر از مائة ثالثه بعد الالف[1] متولّد شده‌ام، و در بلدهٔ مذکوره الی سنهٔ ۱۳۱۶ به تحصیل علم اشتغال ورزیده[2] بعد به نجف اشرف مشرّف شدم.

پس خداوند متعال به من منّت گذارد به ملازمت شَیْخُنَا الْأَجَلُّ الْأَعْظَمُ وَ... ذُوالْفَیْضِ الْقُدْسیِ ثِقَةُ الْأِسْلاٰمِ النُّورِیُّ الطَّبْرِسیِ اَنٰارَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ بُرْهٰانَهُ وَ اَسْکَنَهُ بُحْبُوحَةَ جِنٰانِهِ. و خاتمهٔ «مستدرک الوسائل» را برای او استنساخ می‌کردم که بفرستند به ایران برای طبع، و در خدمت او بودم تا سنهٔ ۱۳۱۸، پس خداوند متعال حجّ بَیْتُ‌اللّٰهِ الْحَرٰام و زیارت قبر حضرت سَیِّدُ الْأَنٰامِ عَلَیْهِ وَ عَلیٰ آلِهِ الْاٰفُ التَّحِیَّةِ وَ السَّلاٰمُ مرا عنایت فرمود، و پس از اداءِ حجّ و فراغ از زیارت از طریق فارس به بلد خود «قم» برای زیارت سیّدتنا «فاطمة بنت موسی بن جعفر»ﷺ که وعدهٔ بهشت در زیارت او وارد شده و تجدید عهد با والدین مراجعت کردم.

ایّام قلیله مانده به مشهد مولایم امیرالمؤمنینﷺ مسافرت نموده ملتزمِ خدمت شیخی العلاّمة النّوری نَوَّرَ اللّٰهُ مَرْقَدَهُ گشته، در مقابلهٔ «مستدرک» و «کشف الاستار» و استنساخِ «لؤلؤ و مرجان» و تصنیف «تحیّة الزّائر» و غَیْرُ ذٰلِکَ مساعدت نمودم، تا در این بین که از جنابش استفاده می‌کردیم «غُراب البین» آواز داد و روزگار بساط زندگانی آن عالم ربّانی را از بسیطِ ارض برچیده، سنهٔ ۱۳۲۰ به رحمت حق پیوست.[3]

۱ـ در سال ۱۲۹۴ هجری قمری.

۲ـ قسمتی از تحصیلات خود را نزد مرحوم «حاج میرزا محمّد ارباب» از علمای بزرگ قم فرا گرفت، و چون از لحاظ معیشت در تنگی بسر می‌برده از کتابخانه استادش مرحوم ارباب استفاده می‌نموده است. «نقل از کتاب حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوا و فضیلت ص ۱۸ طا ۱۳۵۴ هـ . ش».

۳ـ محدّث نوری قبلاً مقیم سامره بود و در سال ۱۳۱۴ هجری یعنی دو سال پیش از ورود حاج شیخ عبّاس قمی‌ﷺ به نجف، به آن شهر مقدّس بازگشته بود. به طوری که مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی علاّمهٔ متتبّع معاصر می‌نویسد... مرحوم آقا شیخ علی قمی روحانی زاهد مشهور محدّث قمی را به استادش حاجی نوری معرّفی می‌کند. از آن روزها تا پایان زندگی محدّث نوری این سه تن از شاگردان مخصوص و پاک سرشت آن دانشمند بزرگوار به شمار می‌آمدند و همه جا معروف بودند: «حاج شیخ عبّاس قمی، آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی و آقا شیخ علی قمی»، با این که هر سه از علمای اوتاد و ملازم محدّث نوری بودند، رابطهٔ محدّث قمی به گفته خود علاّمه طهرانی بیش از دو روحانی عالی‌قدر دیگر بود. «نقل از کتاب حاج شیخ عبّاس قمی، مرد تقوا و فضیلت صص ۱۹ ـ ۲۰».

□ استجازهٔ صاحب الترجمة از علاّمهٔ نوری عَلَیْهِ الرَّحْمَة

و در خلالِ استفادهٔ من از آن بزرگوار استجازه نمودم که مرا به روایتِ مؤلّفاتِ اصحاب رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ اجازه مرحمت فرماید، پس به من منّت گذارده و در اواخر ایّام حیاتش مسئلت مرا قبول فرموده، اجازه دادند که مؤلّفات اصحاب را قدیماً و حدیثاً در تفسیر و حدیث و فقه و اصولَین و غیرها از آنچه اجازه دارد، و روایت آنها به طریق معهودهٔ او از مشایخ عظام که در خاتمهٔ مستدرک مشروحاً مذکور است، برای او صحیح است از برای من نیز اجازه دادند که روایت بکنم.

و بعد از وفاتش دو سال در نجف مانده به عجم به «دارالایمان قم» مهاجرت کرده تا سنهٔ ۱۳۲۹ آنجا بودم، پس دوباره به حج مشرّف شده به قم برگشتم، و تقریباً دو سال آنجا مانده بعد به مشهد مَوْلانَا الْاِمامُ الْمَعْصُومِ اَبُوالْحَسَنِ الرِّضا ﷺ مهاجرت کرده[1] تا امسال سنهٔ ۱۳۴۶ در این مکانِ شریف هستم، و در خلال این حال مکرّر به زیارت ائمّهٔ عراق ﷺ و سیّم بار به زیارت بَیْتُ اللّهِ الْحَرام مشرّف شدم، و عمرم از پنجاه گذشته و کثیری از زندگانیم در اَسْفار و انقطاع از کُتب و صُحُف گذشته، با وجود این کتب کثیره از من بروز کرده! و ختم می‌کنم کلام را به تمثّل به این ابیات:

از روش ایــن فــلکِ سبز فــام   عمر فــزون گشته زپنجاه عــام
در سر هــر ســالی از ایــن روزگــار   خورده‌ام افسوس خوشی‌های پار
باشدم از گردش گــردون شگــفت   کانچه مــرا داد هــمه پس گــرفت
قــوّتم از زانـــو و بـــازو بـــرفت   اب زرخ رنگ هـــم از مـــو بـــرفت
عِقد ثریای مـــن از هـــم گســیخت   گوهر دندان همه یک یک بریخت
انـــچه بـــجا مـــاند نیابد خلل   بـــارِ گـــناه امـــد و طـــولِ اَمَــل
بانگِ رحیل آمد از ایــن کــوچگاه   هـــمسفران روی نـــهاده بـــه راه
اه زبـــــــی‌زادی و روز مـــــــعاد   زاد کــم و طــول مســافت زیــاد

[1] ۱ـ مرحوم آیةالله حاج آقا حسین قمی در سال ۱۳۲۲ هجری از عتبات به مشهد آمدند و در آن شهر مقدّس سکونت ورزیدند. حاج شیخ عبّاس نیز به واسطهٔ خویشی سببی که با آن مرحوم داشت، و بر اثر گرفتاری‌های داخلی در همان سال به قصد اقامت در مشهد، قم وطن مألوف را ترک گفت و روانهٔ مشهد شد. آیةاللّه قمی ﷺ از ایشان می‌خواهند که در مشهد بماند، و نامه می‌نویسد به قم و دختر برادرشان را می‌طلبند و به عقد وی در می‌آورند. «حاج شیخ عبّاس قمی، مرد تقوی و فضیلت» ص ۴۳۳.

بارِ گران بر سر دوشم چو کوه | کوه هم از بار من آمد ستوه
ای که بر عفو عظیمت گناه | در جلو سیل بهار است کاه
فضل تو گر دست نگیرد مرا | عصمتت ار باز گذارد مرا
جز به جهنّم نرود راه من | در سقرْ انداخته بنگاه من
بندهٔ شرمندهٔ نادان منم | غوطه زن لجّهٔ عصیان منم
خالقِ بخشنده احسان تونی | فرد و نوازنده به غفران تونی

كَتَبَهُ بِيُمْناه الداثرة عَبّاس بن مُحَمَّد رِضا القُمّي عُفِيَ عَنْهُ سنة ١٣٤٦[1]

▫ مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی؛ از دیدگاه علاّمه شیخ آقا بزرگ تهرانی؛

یکی از دوستان دیرینهٔ محدّث قمی؛ عالم نستوه و بزرگوار، مرحوم شیخ آقا بزرگ طهرانی(طاب ثراه) بوده است که سالهای متمادی با هم در حوزهٔ علمیّهٔ نجف به تحصیل اشتغال داشتند. علاّمه شیخ آقا بزرگ طهرانی؛ طهرانی که خود یک کتاب شناس بزرگ و دانشمند محقّق بوده است، بیش از دیگران به عظمت روحی و اخلاقی محدّث قمی آشنا بوده است، او در بیان شخصیّت دوست قدیمی خود چنین می‌نویسد:

«... «حاج شیخ عبّاس قمی» بیشتر اوقات خود را در خدمت استاد «محدّث نوری» می‌گذرانید... ما شاگردان «محدّث نوری» با هم رابطهٔ صمیمی داشتیم، و همگی پیوسته ملازمِ او بودیم.

من با سایر فضلا در دروس علمای بزرگ غالباً گرد می‌آمدیم با این فرق که رابطهٔ من با «شیخ عبّاس قمی» محکم‌تر از دیگران بود، زیرا ما دو نفر در اطاق یکی از مدارس نجف با هم سکونت داشتیم و کار و لوازم زندگی را مشترکاً انجام داده و تهیّه می‌کردیم، حتّی در پختن غذا. دو سال بعد از محدّث نوری نیز ما با هم بودیم و نزد سایر اساتید درس می‌خواندیم.

من از همان موقع به خوبی «حاج شیخ عبّاس قمی» را شناختم. او را انسانی کامل

۱. علمای معاصرین صص ۱۸۱ - ۱۸۲ ط تهران - تبریز.

و مصداق دانشمندی فاضل دانستم، آراسته به صفات پسندیده بود، اخلاقی ستوده داشت و از فروتني خاصّی برخوردار بود، سرشتی سالم و نفسی شریف داشت، به علاوهٔ فضلی سرشار و تقوائی بسیار و پارسائی و زهد و فراوان.

مدّتها به همنشینی او اُنس گرفتم و جانم با جانِ او در آمیخت! تا این‌که در سال ۱۳۲۲ هجری به ایران بازگشت و به قم آمد و به کارهای علمی خویش اشتغال ورزید، و به بحث و تألیف همّت گماشت.

در سال ۱۳۲۹ برای دوّمین بار به زیارت بیت اللّهِ الحرام توفیق یافت، در سنهٔ ۱۳۳۱[1] عازم مشهد مقدّس شد در آنجا سُکنیٰ گزید و به طبع و نشر بعضی از مؤلّفاتِ خود پرداخت و دست به تصنیف کتبی دیگر زد.

او پیوسته سرگرم کار بود، عشقی شدید به نوشتن و تألیف و بحث و تحقیق داشت. هیچ چیز او را از این شوق و عشق منصرف نمی‌کرد، و مانعی در این راه نمی‌شناخت.

در اثنای این‌که در مشهد اقامه داشت بارها به زیارت عتبات عالیات و ائمهٔ عراق توفیق یافت، و برای سوّمین بار به حج بیت اللّه نائل گشت.

هنگامی که «حاج شیخ عبدالکریم حائری» مؤسّس حوزهٔ علمیّهٔ قم وارد قم شد و علمای قم از وی خواستند که در آن شهر اقامت کند و سر و سامانی به حوزهٔ علمیّه و آن مرکز دینی بدهد، و او نیز دعوت علمای قم را اجابت نمود، «حاج شیخ عبّاس» یکی از معاونان و یاوران او بود.

با این‌که آن موقع در مشهد بود او سهم زیادی در این کار داشت، و یکی از بزرگترین مروّجین «حاج شیخ عبدالکریم» به شمار می‌رفت، و با دست و زبان او را تأیید می‌کرد.

در نیمهٔ شب سه‌شنبه ۲۳ ذی‌الحجّه سال ۱۳۵۹ هجری وفات یافت و در صحن مبارک امیرالمؤمنین‌ع در ایوانی که استاد ما «محدّث نوری» مدفون است

۱. ۱۳۳۲ صحیح است.

نزدیک وی به خاک رفت.

او دارای آثار پرارزشی در رشته‌های مختلف علوم متنوع است که همگی دلالت بر مقام شامخ علمی و اطّلاع وسیع و تصلّب[1] وی در بحث و تنقیب[2] می‌کند.

کتب او به عربی و فارسی است، از کتابخانهٔ محدّث نوری استفادهٔ فراوان برد، زیرا محتوی تعداد زیادی از ذخائر و نفائس بود که بیشتر آن را کتب خطّی تشکیل می‌داد.»[3]

▫ مفاتیح الجنان گرانبهاترین اثر محدّث قمی؛

مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی چون، محدّثی ماهر و در رشتهٔ حدیث کارآمد و استاد بوده است شایستهٔ آن بود که کتاب دعای جامع و کاملی تألیف نماید تا طبقات گوناگون جامعه از آن بهره‌مند شوند. «مفاتیح‌الجنان» نشانگر ایمانِ سرشار و فضل و دانش وافر آن بزرگوار می‌باشد.

مرحوم آیةالله العظمیٰ مرعشی نجفی(طاب ثراه) در مقدّمهٔ مفاتیح الجنان در معرّفی مؤلف بزرگوار، آن مطالب بسیار ارزنده‌ای را بیان فرموده است که ترجمهٔ قسمتی از آن چنین می‌باشد:

«علاّمهٔ بحّاثهٔ نقّاد، مؤلّف و نویسنده کتابهای فراوان، عالم بزرگوار و بلند مرتبه، راهنمای دانا در دانشِ حدیث، و روایت کنندهٔ سخنان معصومین(ع)، دانا و متبحّر در نقل احادیث، حُجَّةُ الْأِسْلامِ وَ الْمُسْلِمِین مرحوم مبرور، معشوق و یار بهشت و حور، «حاج شیخ عبّاس» فرزند «محمّد رضایِ قمی» که از بزرگان مشایخ ما در اجازهٔ روایت بوده است، تألیف او (مفاتیح الجنان) را بهترین کتابی یافتم که در باب «ادعیه و زیارات و آداب و سُنَن و مناجات» نوشته شده است... . مؤلّفش آن را از مدارک معتبر و اسناد مورد اعتماد گردآوری نموده است، پس به جانم سوگند که همانا آن اثر جاویدی می‌باشد که در معابد و مشاهد مشرّفه مورد استفادهٔ همگان قرار می‌گیرد، چه مجموعه

۱ـ محکمی و استواری، سخت‌کوشی. ۲ـ تفحص و کنکاش.

۳ـ حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوا و فضیلت صص ۱۰۹ ـ ۱۱۲.

گرانبها و شریفی؟! و چه کتاب منظّم و آراستهٔ با ارزشی است؟! که نمایانگر مهارت و اطّلاع گردآورنده و تنظیم کننده و ناشرش می‌باشد.»[1]

▫ صفا و اخلاص محدّث قمی در تألیف مفاتیح الجنان

دانشمند محقّق و فرزانه جناب حُجَّةُ الْاِسْلامِ وَ الْمُسْلِمِین آقای علی دوانی خاطرهٔ شیرینی را از جناب آقای شیخ محمّد آخوندی مسؤل دارالکتب العلمیّهٔ تهران در رابطه با «مفاتیح الجنان» نقل نموده است که از اوج اخلاص مؤلّف آن حکایت می‌کند، و شایستهٔ توجه مؤلّفین و ناشرین می‌باشد:

«... مطلبی که لازم بود یادآوری شود که کاملاً وارستگی و پارسائی این عالم بزرگوار [محدّث قمی‌؛] را می‌رساند آن بود که: در سال ۱۳۵۶ هجری قمری به واسطهٔ کارهای شخصی و تجاری [از نجف] به ایران بازگشتم و مقداری کتب تهیّه و به عراق فرستادم، از آن جمله خرید یک هزار جلد کتاب «مفاتیح‌الجنان» چاپ اوّل گراوری از تألیفات آن جناب در تهران بود که شرکت «تضامنی محمّد حسن علمی و شرکاء» با بهترین کاغذ و چاپ و جلد چرمی چاپ کرده و در شُرُف انتشار بود.

کتب مزبور را از آقای «حاج محمد علی علمی» که در آن زمان مدیر فروشگاه بود، به ارزش هر جلد ۲۳ ریال خریداری و به عراق فرستادم.

به واسطهٔ سوابقی که با مؤلّف عالی‌مقام کتاب مزبور داشتم آقای علمی از من درخواست نمود به ایشان نامه‌ای بنویسم که در برابر یک هزار تومان در آن روز مؤلّف مزبور حق چاپ کتاب را به مؤسّسهٔ علمی واگذار نمایند.

پس از چندی جواب نامه از طرف مؤلّف عالی‌مقدار رسید که به آقای علمی بگو: «من کتاب را ننوشته‌ام که از آن استفادهٔ مادّی نمایم، طبع کتاب مزبور آزاد است؛ هر کس می‌خواهد چاپ نماید.» در عین حال آقای علمی سی مجلّد از کتاب مزبور را به وسیلهٔ این جانب برای مؤلّف عالی‌قدر فرستاد.»[2]

۱ـ مقدّمهٔ مفاتیح الجنان ص ۱۵ ط فراهانی.
۲ـ حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوا و فضیلت، صص ۱۲۳ ـ ۱۲۴ بخش خاطرات ناشر.

□ سَفینَةُ‌البحار محصول ۳۵ سال تلاش

دانشمند بزرگوار آقای علی دوانی که پروژهٔ بزرگ فرهنگی او به نام «مفاخر اسلام» و دیگر کتابهای ارزنده‌اش وی را در ردیف یکی از بزرگترین نویسندگان محقّق قرار داده است، دربارهٔ معرّفی «سفینة البحار» می‌نویسد: «کار عمده و اساسی محدّث قمی، تألیف کتاب گرانقدر «سَفِینَةُ الْبِحَار» در دو جلد بزرگ است. این کتاب پُرمایه کلید رمز و فهرست رؤس مطالب و موضوعات ابواب «بحارالانوار» علاّمه مجلسی رِضْوَانُ اللّهِ عَلَیْهِ است.

... محدّث قمی تألیف این کتاب را اساس کار خود قرار داده بود، به طوری که سایر تألیفاتش تقریباً در خلال آن انجام گرفته و در درجهٔ دوّم اهمیّت قرار داشته است.

تألیف این کتاب نفیس از آغاز تا انجام به گفته خود آن مرحوم جمعاً ۳۵ سال طول کشیده است! خود آن مرحوم می‌گفته: برای تألیف «سَفِینَةُ الْبِحَار» دوبار بحار را از اوّل تا آخر مطالعه کرده است. یک بار به مدّت هفت سال شب و روز غرق مطالعهٔ دقیق آن بوده است.

بار دوّم فهرست مطالب و مضامین احادیث را با حروف تهجّی در فیش یادداشت نموده، و هر موضوعی را در حرف خود جای داده و همان فیش‌ها و اوراق را در سفرها همه جا با خود می‌برده، و آن را مرتّب و منظّم می‌کرده، بدینسان «سَفِینَةُ الْبِحَار» را به وجود آورده است.[1]

محصول کار پرارزش او بدینگونه است که مثلاً امروز ما می‌توانیم احادیث مربوط به علم را در تمام مجلّدات بحار و هر بابی در لفظ «علم» بیابیم، و هکذا سایر عناوین برای یافتن بقیّهٔ مطالب و موضوعات مندرج در بحارالانوار.

محدّث قمی متوجّه شده بود که بسیاری از مطالب در «بِحَارُ الْأَنْوَار» در مورد خود و باب مناسب نیامده است، به همین علّت او در «سَفِینَةُ الْبِحَار» همه را در

۱ـ بحمدالله بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی و انتشارات اُسوه، هر کدام جداگانه تحقیقات گوناگون و ارزنده‌ای پیرامون مطالب «سَفِینَةُ الْبِحَار» انجام داده و آن را منطبق با بحارالانوار جدید به سبک زیبائی چاپ و منتشر نمودند، امید آن که همواره در احیای معارف اهل بیت علیهم‌السلام موفّق باشند.

جای مناسب خود ذکر کرده است، و عموم اهل علم و ارباب رجوع را از سرگردانی نجات داده است.

به علاوه محدّث قمی در هر مادّه و تحت هر عنوانی، به مناسبت، مطالبی را گلچین نموده و آورده است که از هر جهت بر اهمیّت کتاب افزوده است.»[1]

◻ وفات مرحوم حاج شیخ عبّاس قمی طاب ثراه

محدّث قمی پس از ۶۵ سال عمر بابرکت، که در راه تهذیب جامعه و تبلیغ و ترویج معارف قرآن و عترت و تألیف کتب ارزنده سپری شد، سرانجام در شب سه‌شنبه ۲۲ ذی‌الحجّة سال ۱۳۵۹ هجری قمری دارفانی را وداع نمود.

او همواره عاشق خواندن حدیث و نوشتن آن بوده است، تا جایی که نقل شده است:

«در اواخر عمرش یکی از آقایان علماء (مرحوم حاج آقا احمد قمی) به عیادتش آمده و از حالش جویا می‌شود، «حاج شیخ عبّاس» می‌گوید: چند روز است که نتوانسته‌ام حدیث بخوانم و بنویسم! و شروع به گریستن کرده و سخت گریست!! مرحوم روحانی به فرزند بزرگ آن مرحوم می‌گوید کتاب بیاورید. جلد ۷ بِحارُ الأنْوار علاّمه مجلسی را آوردند و چند حدیث خواند، و محدّث قمی انبساطی پیدا کرد.»[2]

◻ حالات پایان عمر محدّث قمی؛

«از مغرب شبِ آخر عمرش حالش غیر عادی بود و پی در پی اسامی ائمّة اطهار را تکرار می‌نمود، مخصوصاً وقتی به اسم حضرت امیرالمؤمنین‌ؑ می‌رسید، بیشتر عرض ادب و اظهار ارادت می‌کرد، و مکرّر می‌گفت: رُوحِي لَهُ الْفِدَاءُ آن شب بیشتر نمازها را نشسته خواند چون قادر نبود بایستد و تعادلِ خود را حفظ کند.

آن شب، شب سه‌شنبه ۲۲ ذی‌الحجّه سال ۱۳۵۹ هجری بود. محدّث قمی شب

۱. حاج شیخ عبّاس قمی، مرد تقوی و فضیلت صص ۸۱ ـ ۸۳.
۲. همان، ص ۸۶.

را به همین گونه گذراند تا در نیمه‌های شب روح پرفتوحش از قفس تن آزاد گردید و به عالم باقی شتافت، مرحوم آیةالله اصفهانی برجنازه‌اش نماز گزارد، و در صحن مطهّر حضرت امیر ع جنب استادش حاجي نوری مدفون شد.

تشییع جنازهٔ مرحوم محدّث قمی بسیار مفصّل و پرشکوه بود. و حوزهٔ علمیّهٔ نجف اشرف همه در مراسم تشییع شرکت کرده بودند.

عموم بزرگان و مراجع و محصّلین و طلّاب و عامّه مردم از عرب و عجم دنبال جنازهٔ او به راه افتاده و کسانی مانند مرحوم «آقا شیخ علی قمی» زاهد پارسای مشهور سینه می‌زدند و اشک می‌ریختند.»[1]

کتابی که در دست شماست

کتاب «منازل الآخرة»، مانند کتابهای دیگر محدّث قمیّ ره چندین بار چاپ شده است. اکنون که این کتاب به شکل جدید و منحصر به فرد در اختیار خوانندگان عزیز قرار می‌گیرد، خدای را سپاسگزارم که این ناچیز را موفّق فرموده تا آن را بازنگری نموده و پاورقی‌ها و مدارک بیشتری به آن بیفزایم.

در پایان از خدای تعالی عاجزانه می‌خواهم که تلاش و کوشش تمام دست‌اندرکاران چاپ این کتاب ارزشمند را به لطف و کرم خود بپذیرد، و آنها را بیش از پیش از الطاف خاصّهٔ امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف بهره‌مند فرماید.

حوزهٔ علمیّه قم ـ ولی فاطمی

۱. حاج شیخ عبّاس قمّی، مرد تقوی و فضیلت صص ۸۶ـ۸۸.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.

و بعد چنین گوید این فقیر بی‌بضاعت و متمسک به احادیث اهل بیت رسالت علیهم السلام عَبّاسُ بْنُ مُحَمَّدْ رِضَا الْقُمّي خَتَمَ اللّٰهُ لَهُ بِالْحُسْنٰى و السَّعَادَةِ که: عقل و نقل حکم می‌کند شخصی که عزم سفری نمود بایست زاد و توشه‌ای برای سفر خود مهیا کند به قدری که در آن سفر به کار است، آن وقت سفر کند پس بنا بر این سفر آخرت که ما را در پیش است و به هیچ وجه چاره و گریزی از آن نیست سزاوارتر است به زاد و توشه.

چنان‌که روایت شده: وقتی حضرت ابوذر غفاری رحمه الله به مکّهٔ معظمه مشرّف شد، پس ایستاد نزد در کعبه و ندا کرد مردمی را که برای حجّ از اطراف عالم آمده بودند و در مسجدالحرام جمع گشته بودند. فرمود: ایّها النّاس منم «جُنْدَب بن سکن غفاری»، منم خیرخواه شما و مهربان بر شما، به سوی من آیید.

مردم از اطراف دور او جمع گشتند، فرمود: ای مردم! هرگاه یکی از شما اراده کند سفری برود، هر آینه از زاد و توشه برای خود برگیرد به حدّی که در آن سفر لازم دارد و چاره‌ای از آن ندارد، پس هرگاه چنین است، سفر آخرت سزاوارتر است به زاد و توشه برای آن.

پس مردی برخاست و گفت: پس ما را راهنمایی کن ای ابوذر!

فرمود: حُجَّ حِجَّةً لِعَظائِمِ الأُمُورِ، وَ صُمْ يَوْماً لِزَجْرَةِ النُّشُورِ وَ صَلِّ رَكْعَتَيْنِ فی سَوادِ اللَّيْلِ لِوَحْشَةِ الْقُبُورِ. الخبر[1].

و حضرت امام حسن مجتبی در موقع ارتحال خود که «جُنادَة بن أبی أمیّه» را موعظه فرمود اوّل چیزی که به او فرمود این بود: إِسْتَعِدَّ لِسَفَرِکَ وَ حَصِّلْ زادَکَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِکَ؛ یعنی: مهیّای سفر آخرت شو و توشهٔ آن سفر را پیش از رسیدن اجل تحصیل نما، بلکه چون سفر آخرت سفری است بعید و هولناک و منزلهای سخت و عَقَبات شدیده و جاهای دشوار دارد، محتاج است به زاد و توشهٔ بسیار که باید آنی از آن غفلت ننمود و شب و روز در فکر آن بود.[2]

چنان‌که روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین در هر شب هنگامی که مردم به خوابگاه خود می‌رفتند صدای تازنینش بلند می‌شد، به حدّی که می‌شنیدند صدای آن حضرت را تمام اهل مسجد و کسانی که همسایهٔ مسجد بودند؛ می‌فرمود: تَجَهَّزُوا رَحِمَکُمُ اللّهُ فَقَدْ نُودِیَ فِیکُمْ بِالرَّحِیلِ[3]؛ یعنی: آماده شوید و اسباب سفر خود را مهیّا کنید، خدا شما را رحمت کند، همانا منادی مرگ ندای «اَلرَّحِیل»[4] در میان شما در داده، و کم کنید توقّف خود را بر دنیا و بیرون روید از دنیا در حالی که با خود داشته باشید زاد و توشه‌ای از اعمال صالحه، به درستی که در جلو شما عقبه‌های[5] کَئُود[6]؛ یعنی: جاهای بسیار دشوار و منزلهای هولناک است که باید از آنجاها عبور کنید و چاره‌ای نیست از آن.

اینک ما به بعضی از آن عقبه‌های سخت و منزلهای هولناک اشاره می‌کنیم و بعضی از چیزها که نافع است برای سختی، و هَوْل[7] آن محلّ به کمال اختصار، در ضمن چند فصل ذکر می‌کنیم؛ و اگر حق تعالی مرا توفیق داد و مهلتی در اَجَل حاصل

۱ـ بحار الانوار ج ۹۶ ص ۲۵۸؛ برای کارهای سخت و دشوار حجّی بجا آور، و برای آسان محشور شدن در قیامت، یک روز روزه بگیر، و برای رهائی از ترس و هراس گورها، دو رکعت نماز در تاریکی شب بخوان.

۲ـ بحارالانوار ج ۴۴ ص ۱۳۹.

۳ـ در نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۶۵۴ چیزی اضافه ندارد ولی مرحوم مؤلف در حاشیه لفظ «وتزوّدوا» را هم آورده‌اند.

۴ـ کوچ کردن. ۵ـ گردنه. ۶ـ ناهموار.

۷ـ ترس.

شد شاید إِنْشاءَ اللّهُ کتابی مفصّل در این باب تصنیف کنم، و اگر چه در این زمان نمی‌بینم اشخاصی را که از روی جدّ و حقیقت طالب این نحو مطالب باشند و به همین ملاحظه این مختصر را نیز با حال افسردگی و کم رغبتی نوشتم و از حق تعالی مسئلت می‌نمایم تأیید و توفیق خود را؛ إِنَّهُ قَرِیبٌ مُجِیبٌ.

فَصْلٌ

✔ اوّل منزل این سفر «مرگ» است

و این منزل عقبات کئوده و جاهای دشوار دارد، این که ما به ذکر دو عقبهٔ آن اشاره می‌کنیم:

عقبهٔ اول سَکَرات[1] موت، و شدّت جان کندن است؛ **وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ**[2].

و این عقبه‌ای است بسیار دشوار که شدائد و سختیها از هر طرف به محتضر[3] رو می‌کند؛ از طرفی شدّت مرض و درد و بسته شدن زبان و رفتن قُوا از اندام، از طرف دیگر گریستن اهل و عیال و وداع آنها با او و غم یتیمی و بی‌کس شدن بچه‌های خود، از طرف دیگر غم جدا شدن از مال و منزل و املاک و اندوخته‌ها و چیزهای نفیس خود که عمر عزیز خود را صرف آنها کرده و به وسیلهٔ زیاد آنها را تحصیل نموده، بلکه بسا شده که بسیاری از آنها مال مردم بوده و به ظلم و غصب آنها را مالک شده، و آنکه چقدر حقوق بر اموال او تعلّق گرفته و نداده، حال مُلتفت خرابیهای کار خود شده که کار گذشته و راه اصلاح آنها بسته شده؛ **فَكانَ كَما قالَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ**ؑ: **يَتَذَكَّرُ أَمْوالاً**

۱ـ سختی‌های جان دادن، بیهوشی‌های هنگام مرگ.

۲ـ سورهٔ ق آیهٔ ۱۹: یعنی به حق بیهوشی مرگ آمد، این است آنچه از آن روگردان بودی.

۳ـ کسی که در حال جان دادن است.

جَمَعَها اَغْمَضَ فِی مَطالِبِها وَ اَخَذَها مِنْ مُصَرَّحاتِها وَ مُشْتَبِهاتِها قَدْ لَزِمَتْهُ تَبِعاتُ جَمْعِها وَ أَشْرَفَ عَلىٰ فِراقِها تَبْقیٰ لِمَنْ وَراءَهُ یَنْعَمُونَ بِها فَیَکُونُ الْمَهْنَأُ لِغَیْرِهِ وَ الْعِبْءُ عَلىٰ ظَهْرِهِ[1].

و از طرفی هول ورود به نشأه‌ای که غیر از این نشأة است و چشمش می‌بیند چیزهایی را که پیش از این نمی‌دید فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطائَکَ فَبَصَرُکَ الْیَومَ حَدِیدٌ[2]؛ می‌بیند حضرت رسول و اهل بیت طهارت صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ و ملائکهٔ رحمت و ملائکهٔ غضب را [که] حاضر شده‌اند، تا دربارهٔ او چه حُکم شود و چه سفارش نمایند، و از طرف دیگر ابلیس و آغوان[3] او برای این‌که او را به شکّ اندازند جمع شده‌اند و می‌خواهند کاری کنند که ایمان او از او گرفته شود و بی‌ایمان از دنیا بیرون رود، و از طرفی هَوْل آمدن مَلَکُ الْمَوْتِ که آیا به چه هیئت خواهد بود؟ و چه نحو جان او را قبض خواهد نمود؟ إلیٰ غَیْرِ ذٰلِکَ قالَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ ؏: فَاجْتَمَعَتْ عَلَیْهِ سَکَراتُ الْمَوْتِ فَغَیْرُ مَوْصُوفٍ ما نَزَلَ بِهِ.[4]

شیخ کلینی روایت کرده از حضرت صادق؏ که حضرت امیرالمؤمنین؏ را درد چشمی عارض شد، حضرت رسول؈ به عیادت آن حضرت تشریف برد، دید او را که صیحه و فریاد می‌کشد، فرمود: آیا این صیحه از جزع و بی‌تابی است یا از شدّت درد است؟

امیرالمؤمنین؏ عرض کرد: یا رَسُولَ اللّٰهِ، من هنوز دردی نکشیده‌ام که سخت‌تر از این درد باشد.

۱ـ نهج‌البلاغه فیض‌الاسلام، ص ۳۳۱ خطبهٔ ۱۰۸ چنین دارد: یَنْعَمُونَ فِیها وَ یَتَمَتَّعُونَ بِها؛ ترجمه: ... به یاد می‌آورد اموالی را که آنها جمع کرد و در راه پیدا کردن آنها از حلال و حرام چشم پوشیده، و از جاهایی که حلیّت و حرمت واضح و مشتبه بود به دست آورد، تبعات و پی‌آمدهای جمع کردن مالها همراه و ملازم اوست و مشرف بر جدایی و فراق از آنها گشته است. اموال برای بعدی‌ها می‌ماند و از آنها بهره و لذت می‌گیرند؛ گوارائی و لذت مال غیر است و وبال و سنگینی بر پشت او مانده است.

۲ـ سورهٔ ۵۰ـ آیهٔ ۲۲؛ یعنی: ما پرده را از تو برداشتیم و امروز چشم تو تیز است.

۳ـ یاران.

۴ـ نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۳۳۱ خطبهٔ ۱۰۸ عبارت چنین است: «... فَغَیْرُ مَوْصُوفٍ ما نَزَلَ بِهِمْ، إجْتَمَعَتْ عَلَیْهِمْ سَکْرَةُ الْمَوْتِ وَ حَسْرَةُ الْفَوْتِ؛ آنچه برآنان فرود می‌آید وصف ناشدنی می‌باشد، تلخی و سختی جان دادن و افسوس آنچه از دست آنان می‌رود، ایشان را فرامی‌گیرد.»

فرمود: یا علی! چون مَلَکُ الْمَوْت نازل شود به جهت قبض روح کافر، با خود بیاورد سیخی از آتش، پس بیرون کشد روح او را با آن سیخ، پس صیحه کشد جهنّم!

حضرت امیرالمؤمنین‌ﷺ چون این را شنید برخاست و نشست و گفت: یا رَسُولَ اللّٰهِ اعاده فرما بر من حدیث را زیرا که دردِ مرا فراموشی داد، پس گفت: آیا از امّت شما کسی به این نحو قبض روح می‌شود؟

فرمود: بلی، حاکمی که جور کند، و کسی که مال یتیم را به ظلم و ستم بخورد، و کسی که شهادت دروغ دهد.[1]

✓ و امّا چیزهائیکه باعث آسانی سکرات موت است از جمله

شیخ صدوق از حضرت صادق‌ﷺ روایت کرده که فرمود: هر که خواهد که حق تعالی بر او آسان کند سکراتِ مرگ را، پس باید صلهٔ ارحام و خویشان خود کند، و به پدر و مادر خود نیکی و احسان نماید، پس هرگاه چنین کند خداوند بر او آسان کند دشواریهای مرگ را، و در حیات خود «فقر» به او نرسد هرگز.[2,3]

و روایت شده که: حضرت رسول‌ﷺ حاضر شد نزد جوانی در وقت وفات او. پس به او فرمود: «بگو لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ»، پس بسته شد زبان آن جوان و نتوانست بگوید! و هر چه حضرت مکرّر کرد او نتوانست بگوید؛ پس حضرت فرمود به آن زنی که نزد سر آن جوان بود، که آیا این جوان مادر دارد؟

عرض کرد: بلی، من مادر او می‌باشم.

فرمود: آیا تو خشمناکی بر او؟

گفت: بلی، و الآن شش سال است که با او تکلّم نکرده‌ام.

حضرت فرمود که راضی شو از او.

۱ـ فروع کافی، ج ۱ / ۲۰۰؛ عنه بحار، ج ۶، ص ۱۷۰، ب ۶، ح ۷۶.

۲ـ بحار ج ۷۳ ص ۶۶، ح ۳۳ و سفینة البحار ج ۲ ص ۵۵۳ واژهٔ «موت».

۳ـ مَنْ اَحَبَّ اَنْ يُخَفِّفَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ فَلْيَكُنْ لِقَرَابَتِهِ وَصُولاً وَ بِوَالِدَيْهِ بارّاً فَاِذَا كَانَ كَذٰلِكَ هَوَّنَ اللّٰهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ لَمْ يُصِبْهُ فِي حَيَاتِهِ فَقْراً.

آن زن گفت: رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بِرِضاكَ يا رَسُولَ اللهِ[1] و چون این کلمه را که مُشعِر[2] بر رضایت او بود از پسرش گفت، زبان آن جوان باز شد. حضرت به او فرمود بگو: «لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ».

حضرت فرمود : چه می‌بینی؟

عرض کرد: می‌بینم مرد سیاه قَبِيحُ الْمَنْظَر با جامه‌های چرک و بوی گندیده و بد که نزد من آمده و گلو و راه نفس مرا گرفته.

حضرت فرمود: بگو يا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اِقْبَلْ مِنِّى الْيَسِيرَ وَ اعْفُ عَنِّى الْكَثِيرَ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ[3].

آن جوان این کلمات را گفت. آن وقت حضرت به او فرمود: نگاه کن چه می‌بینی؟

گفت: می‌بینم مردی سفید رنگ، نیکو صورت، خوشبو، با جامه‌های خوب نزد من آمده و آن سیاه، پشت کرده و می‌خواهد برود.

حضرت فرمود: این کلمات را اعاده کن.

اعاده کرد، حضرت فرمود: چه می‌بینی؟

عرض کرد: دیگر آن سیاه را نمی‌بینم و آن شخص سفید نزد من است. پس در آن حال آن جوان وفات کرد[4].

مؤلّف گوید: که خوب در این حدیث تأمّل کن ببین اثر عقوق چه اندازه است که این جوان با آن‌که از صحابه شمرده می‌شود، و مثل پیغمبر رحمت صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ به عیادت او آمده و به بالین او نشسته و خود آن جناب کلمهٔ شهادت تـلقین او فرموده، نتوانست به آن کلمه تلفّظ کند، مگر وقتی که مادرش از او راضی شد؛ آن وقت زبانش باز شد و کلمهٔ شهادت گفت.

و دیگر از حضرت صادق عليه السلام مروی است که: هر که بپوشاند بـرادر خـود را جـامهٔ

۱ـ خدا به رضایت تو از او خشنود و راضی باشد ای رسول خدا .
۲ـ خبر دهنده، آگاه کننده.
۳ـ یعنی ای کسی که (عبادت و عمل) کم را می‌پذیرد و از (معصیت) زیاد می‌گذرد، (طاعت) کم را از من بپذیر و از گناه زیادم درگذر همانا تو آمرزنده و مهربانی.
۴ـ مستدرک الوسایل جلد ۱ ص ۹۲ باب ۲۹ حدیث ۱ .

زمستانی یا تابستانی، حق است بر خداوند تعالی که او را بپوشاند از جامه‌های بهشت، و آن‌که آسان کند بر او از سکرات مرگ و گشاد کند بر او قبر او را.[1]

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که بخوراند برادر خود را حلوائی، حق تعالی برطرف کند از او تلخی مرگ را.[2]

و دیگر از چیزهائی که برای تعجیل راحت محتضر نافع است خواندن سورهٔ یس، و الصّافات و کلمات فَرَج است[3] نزد او.[4]

و شیخ صدوق از حضرت صادق ؑ روایت کرده که: هر که یک روز از آخر «ماه رجب» روزه بگیرد، حق تعالی او را ایمن گرداند از شدّت سکرات مرگ و از هول بعد از مرگ و از عذاب قبر.[5]

و بدانکه از برای روزه گرفتن بیست و چهار روز از رجب ثواب زیادی رسیده؛ از جمله آن‌که ملک الموت به صورت جوانی آید با لباس خوبی، با قدحی از شراب بهشت، وقت قبض روح او حاضر شود، و آن شراب را به او بیاشاماند تا سکرات مرگ بر او آسان شود.[6]

و از حضرت رسول ﷺ مروی است که در شب هفتم رجب چهار رکعت نماز کند. در هر رکعت بخواند حمد یک مرتبه، توحید سه مرتبه و فلق و ناس. و بعد از فراغ «ده مرتبه» صلوات بفرستد و ده مرتبه تسبیحات اربعه بخواند، حق تعالی او را در سایهٔ عرش جای دهد، و عطا کند به او ثواب روزه‌دار ماه رمضان، و استغفار کند برای او

۱ـ بحار ۳۷۹/۷۴ ب ۲۳ ح ۸۳، از اصول کافی ۲۰۴/۲ باب مَن کسا مؤمناً ح ۱: «مَن کَسا أخاهُ کِسْوَةَ شِتاءٍ أو صَیفٍ کانَ حَقّاً عَلَی اللهِ أنْ یَکْسُوَهُ مِنْ ثِیابِ الجَنَّةِ وَ أنْ یُهَوِّنَ عَلَیْهِ سَکَراتِ المَوْتِ».

۲ـ مَنْ أطْعَمَ أخاهُ حَلاوَةً أذْهَبَ اللهُ عَنْهُ مَرارَةَ المَوْتِ «دعوات راوندی ۱۲۱/ ح ۲۵۹ عنه سفینة البحار ۲۰۱/۱ واژه «حلا» ط آستان قدس رضوی».

۳ـ کلمات فرج: لا إلهَ إلاّ اللهُ الحَلیمُ الکَریمُ، لا إلهَ إلاّ اللهُ العَلِیُّ العَظیمُ، سُبْحانَ اللهِ رَبِّ السَّمواتِ السَّبْعِ، وَ رَبِّ الأرَضینَ السَّبْعِ، وَ ما فیهِنَّ وَ ما بَیْنَهُنَّ وَ رَبِّ العَرْشِ العَظیمِ، وَ الحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ. که در قنوت نمازها خوانده می‌شود ـ منه.

۴ـ بحار ج ۸۱ ص ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰.

۵ـ مَنْ صامَ یَوْماً مِنْ آخِرِ هٰذَا الشَّهْرِ کانَ ذٰلِکَ أماناً مِنْ شِدَّةِ سَکَراتِ المَوْتِ وَ أماناً لَهُ مِنْ هَوْلِ المُطَّلَعِ وَ عَذابِ القَبْرِ «امالی صدوق / ۱۱ عنه بحار ۲۲/۹۷ ب ۵۵ ح ۶».

۶ـ امالی صدوق / ۳۱۹ ـ ۳۲۲ عنه بحار ۲۹/۹۷ ب ۵۵ از ح ۱.

ملائکه تا فارغ شود از این نماز، و آسان کند بر او جان دادن و فشار قبر را، و او از دنیا بیرون نرود تا جای خود را در بهشت ببیند، و ایمن گرداند او را حق تعالی از فزع اکبر.[1و2]

و شیخ کفعمی از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است: هر که هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند حق تعالی چهار هزار گناه کبیرهٔ او را بیامرزد، و او را از سکرات مرگ و فشار قبر و صد هزار هول قیامت نجات دهد، و از شرّ شیطان و لشکرهای او محفوظ گردد، و دینش ادا شود، و غمّ و همّش زایل گردد و دعا این است: اَعْدَدْتُ لِکُلِّ هَوْلٍ لا اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ، وَ لِکُلِّ هَمٍّ وَ غَمٍّ ما شاءَ اللّٰهُ، وَ لِکُلِّ نِعْمَةٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ، وَ لِکُلِّ رَخاءٍ اَلشُّکْرُ لِلّٰهِ، وَ لِکُلِّ اُعْجُوبَةٍ سُبْحانَ اللّٰهِ، وَ لِکُلِّ ذَنْبٍ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَ لِکُلِّ مُصیبَةٍ اِنّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ، وَ لِکُلِّ ضیقٍ حَسْبِیَ اللّٰهُ وَ لِکُلِّ قَضاءٍ وَ قَدَرٍ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّٰهِ، وَ لِکُلِّ عَدُوٍّ اِعْتَصَمْتُ بِاللّٰهِ، وَ لِکُلِّ طاعَةٍ وَ مَعْصِیَةٍ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ.[3]

و بدان که از برای این ذکر شریف، هفتاد مرتبه فضل عظیم است از جمله آن که وقت مردن او را مژده و بشارت دهند و آن ذکر این است: یا اَسْمَعَ السّامِعینَ وَ یا اَبْصَرَ النّاظِرینَ وَ یا اَسْرَعَ الْحاسِبینَ وَ یا اَحْکَمَ الْحاکِمینَ.[4]

شیخ کلینی از حضرت صادق ؑ روایت کرده که فرمود: ملول نشوید از قرائت «اِذا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزالَها»، زیرا هر که این سوره را در نوافل خود بخواند، ترساند حق تعالی به او زلزله ابداً و نمیرد به زلزله و نه به صاعقه و نه به آفتی از آفات دنیا تا بمیرد، و در وقت مردن او ملکی کریم از نزد حق تعالی بر او نازل شود و بنشیند نزد سر او و

۱ـ مصباح کفعمی ؒ ص ۵۱۴ ف ۴۲ ط نجف اشرف.

۲ـ فزع اکبر: بیم و هراس بزرگتر، کنایه از روز قیامت.

۳ـ سفینةالبحار ج ۲ ص ۳۹۷ مادّهٔ قبر. یعنی: برای هر ترسی «لا اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ»، و برای هر غم و اندوهی «ماشاءَ اللّٰهُ» و برای هر نعمتی «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ» و برای هر آسایشی «اَلشُّکْرُ لِلّٰهِ» و برای هر چیز شگفتی «سُبْحانَ اللّٰهِ» و برای هر گناهی «اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ» و برای هر مصیبتی «اِنّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ راجِعُونَ» و برای هر تنگی و دشواری «حَسْبِیَ اللّٰهُ» و برای هر قضا و قدری «تَوَکَّلْتُ عَلَی اللّٰهِ» و برای هر دشمنی «اِعْتَصَمْتُ بِاللّٰهِ» و برای هر طاعت و گناهی «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ اِلاّ بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظیمِ» را آماده نموده‌ام.

۴ـ سفینة البحار ۵۵۵/۲ ـ ۵۵۶ واژهٔ «موت» حدیث از امام صادق ؑ است.

بگوید: ای مَلَکُ الْمَوْت، رفق و مدارا کن به ولیّ اللّه، زیرا که او مرا بسیار یاد می‌کرد.[1]

✔ عقبهٔ دوم عدیلهٔ عندالموت است

یعنی عدول کردن از حق به باطل در وقت مردن، و آن چنان است که شیطان نزد مُحْتَضَر حاضر شود و وسوسه کند و او را در تشکیک[2] اندازد تا او را از ایمان بیرون کند، و از این جهت است که در دعاها اِسْتِعاذِه[3] از آن شده، و جناب فَخْرُ الْمُحَقِّقین، رَحِمَهُ اللّهُ فرموده که: هر که خواهد از آن سالم بماند اِسْتِحْضار[4] کند ادلّهٔ ایمان و اصول خمسه[5] را با ادلّهٔ قطعیّه و صفای خاطر، و بسپرد آن را به حق تعالی که در وقت حضور موت به او ردّ فرماید به این طریق و بگوید بعد از ذکر عقاید حقّه: **اَللّٰهُمَّ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ اِنّی قَدْ اَوْدَعْتُکَ یَقینی هٰذا وَ ثَباتَ دینی وَ اَنْتَ خَیْرُ مُسْتَوْدَعٍ وَ قَدْ اَمَرْتَنا بِحِفْظِ الْوَدائِعِ فَرُدَّهُ عَلَیَّ وَقْتَ حُضُورِ مَوْتی.**

پس بر حسب فرمایش آن بزرگوار خواندن دعای عدیلهٔ معروف و استحضار معنی آن در خاطر برای سلامت جستن از خطر عدیلهٔ عندالموت نافع است.[6]

و شیخ طوسی؛ از محمد بن سلیمان دیلمی روایت کرده است که به خدمت حضرت صادق؛ عرض کردم که شیعیان تو می‌گویند ایمان بر دو قسم است: یکی مستقرّ و ثابت و دیگر آن‌که به امانت سپرده شده است و زایل می‌گردد، پس بیاموز دعائی را که هرگاه آن را بخوانم ایمان من کامل گردد و زایل نشود.

فرمود که بگو بعد از هر نماز واجب: **رَضیتُ بِاللّٰهِ رَبّاً وَ بِمُحَمَّدٍ؛ نَبِیّاً وَ بِالْاِسْلامِ دیناً وَ بِالْقُرْآنِ کِتاباً وَ بِالْکَعْبَةِ قِبْلَةً وَ بِعَلِیٍّ وَلِیّاً وَ اِماماً وَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِیِّ بْنِ مُوسی وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ**

۱ـ در بحار ج ۹۲ ص ۳۳۱، و در مجمع البیان در تفسیر سورهٔ زلزال این حدیث آمده است ولی ذیلش با آنچه در این کتاب آمده است فرق دارد.

۲ـ به شک و تردید انداختن.

۳ـ پناه خواستن، پناه جستن از خدای تعالی.

۴ـ یادآوری نمودن، آگاهی خواستن.

۵ـ توحید، نبوت، معاد، عدل، امامت.

۶ـ این مطلب را مؤلف در مفاتیح الجنان بعد از دعای عدیله آورده است.

أَئِمَّةً. اَللّٰهُمَّ إِنّي رَضيتُ بِهِمْ أَئِمَّةً فَارْضِني لَهُمْ إِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ.[1]

و از چیزهائی که نافع است برای این عقبه مواظبت به اوقات نمازهای فریضه است.

و در جزء حدیثی است که: در مشرق و مغرب عالم اهل بیتی نیست مگر آن‌که ملک الموت در هر شبانه روز در «اوقات نماز» پنج مرتبه به ایشان نظر می‌کند، پس هرگاه کسی را که می‌خواهد قبض روح کند از کسانی باشد که مواظبت داشته به نماز و نمازها را در اوقات خود بجا آورده، ملک‌الموت تلقین کند او را شهادتین. و دور کند از او ابلیس ملعون را.[2]

و روایت شده که: حضرت صادق (ع) نوشت برای شخصی که اگر خواسته باشی که ختم شود به خوبی عمل تو، تا آن‌که قبض روح تو شود در حالی که تو در افضل اعمال بوده باشی، پس بزرگ شمار حقّ خدا را از آن‌که صرف کنی نعمتهای خدا را در معصیت‌های خدا، و آن‌که مغرور شوی به حلم خدا از تو، و گرامی‌دار هر که را یافتی که ما را ذکر می‌کند یا ادّعا می‌کند مودّت و دوستی ما را، پس باکی نیست برتو در گرامی داشتن او را، خواه راست گوید یا دروغ، همانا به تو نفع می‌رساند نیّت تو و به او می‌رسد ضرر دروغ او.[3]

فقیر گوید: که برای «عاقبت بخیر شدن» و از شقاوت به سعادت رسیدن نافع است خواندن دعای یازدهم صحیفهٔ کامله: يَا مَنْ ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذّٰاكِرينَ تا آخر، و خواندن دعای تمجید که در کافی[4] و غیره نقل شده، و حقیر در کتاب «بَاقِيَاتُ الصّٰالِحَاتِ» بعد از ادعیهٔ ساعات آن را نقل کرده‌ام، و خواندن نمازی که وارد شده در یکشنبهٔ ذی‌القعده،[5] و مداومت به این ذکر شریف: رَبَّنٰا لاٰ تُزِغْ قُلُوبَنٰا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنٰا وَ هَبْ لَنٰا مِنْ

۱ـ تهذیب ۱۶۵/۱ عنه بحار ۲۲/۸۶ ب ۴۰ ح ۵۱.
۲ـ سفینة البحار ج ۲ ص ۵۳۹ ماده ملک.
۳ـ عیون الاخبار ۴/۲ عنه بحار ۳۰۲/۷۴ ب ۲۰ ح ۴۴.
۴ـ اصول کافی ۵۱۵/۲ـ ۵۱۶ باب ما یمجّد به الرّب ح ۱ و ۲.
۵ـ مفاتیح الجنان ب ۲ ف ۵ در اعمال ذی‌القعده.

لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ اَنْتَ الْوَهّابُ[1]، و مداومت به تسبیح حضرت زهراء[2]، و در انگشت کردن انگشتر عقیق خصوص اگر بر آن نقش باشد «مُحَمَّدٌ نَبِیُّ اللّٰهِ وَ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّٰهِ»[3]، و خواندن سورهٔ «قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» در هر جمعه[4]، و خواندن «هفت مرتبه بعد از نماز صبح و نماز مغرب: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ لاحَوْلَ وَ لاقُوَّةَ اِلاّ بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ.»[5] و آن که در شب بیست و دوّم رجب «هشت رکعت» نماز گزارد در هر رکعت حمد یک مرتبه «و قُلْ یا اَیُّهَا الْکافِرُونَ» هفت مرتبه بخواند، و بعد از فراغ ده مرتبه صلوات بفرستد و ده مرتبه استغفار کند.[6]

و سیّد بن طاووس از حضرت رسول روایت کرده : هر که در شب ششم شعبان چهار رکعت نماز گزارد و در هر رکعت حمد یک مرتبه و پنجاه مرتبه توحید بخواند، حق تعالی قبض فرماید روح او را بر سعادت، و گشاد گرداند قبر او را و بیرون شود از قبر خود در حالی که صورتش مثل ماه باشد. [و می‌گوید] أَشْهَدُ أَنْ لااِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ.

مؤلف گوید: که این نماز به عینه نماز حضرت امیرالمؤمنین است که فضیلت بسیار دارد و من در این مقام شایسته و مناسب دیدم دو حکایت ذکر کنم.

حکایت اوّل

نقل است که: «فضیل بن عیاض» ـ که یکی از رجال طریقت است ـ شاگردی داشت که أعْلَمِ شاگردان او محسوب می‌شده، وقتی ناخوش شد، هنگام إحتضار، فُضَیل به بالین او آمد و نزد سر او نشست و شروع کرد به خواندن یس.

آن شاگرد مُحْتَضَر گفت: مخوان این سوره را ای استاد!

۱ـ سورهٔ ۳ آیهٔ ۸ «پروردگارا قلبهای ما را به باطل مگردان بعد از آن که هدایت کردی ما را و از نزد خود رحمت بخش به ما، همانا تو بسیار بخشنده‌ای.
۲ـ امام صادق فرمود : ای ابا هارون! ما همان گونه که کودکان خود را به نماز فرمان می‌دهیم، ایشان را به تسبیح زهرا نیز فرمان می‌دهیم، پس آن را ترک مکن، پس هر که بر آن مداومت نماید، شقی و بدبخت نمی‌شود. ثواب الاعمال/۱۹۶ ح ۱.
۳ـ ثواب الاعمال ص ۱۳۵.
۴ـ ثواب الاعمال ۲۰۸ / ح ۸.
۵ـ بلدالامین در حاشیهٔ ص ۲۸ عنه بحار ۱۱۲/۸۶ ب ۳۲ ح ۱۱.
۶ـ مصباح کفعمی ص ۵۲۹ ق ۳۴ ط نجف اشرف.

پس فُضیل ساکت شد و به او گفت: بگو «لاإلهَ إلاّ اللّهُ».

گفت: نمی‌گویم آن را به جهت آن‌که (اَلْعِیاذُ بِاللّهِ) من بیزارم از آن!

پس به این حال مُرد. فُضیل از مشاهدهٔ این حال بسی درهم شد، و به منزل خود رفت و بیرون نیامد؛ پس او را در خواب دید که به سوی جهنّم می‌کشند.

فُضیل از او پرسید که تو أعلمِ شاگردان من بودی، چه شد که خداوند معرفت را از تو گرفت و به عاقبت بد مردی؟!

گفت: برای سه چیز که در من بود؛ اوّل: نمّامی و سخن‌چینی کردن، دوم: حسد بردن، سوم: آن‌که من علّتی داشتم و به طبیبی عرضه کرده بودم، او به من گفته بود که در هر سال یک قدح شراب بخور که اگر نخوری، این علّت در تو باقی خواهد ماند. پس من بر حسبِ قول آن طبیب شراب می‌خوردم، به این سه چیز که در من بود، عاقبت من بد شد و به آن حال مُردم.

مؤلف گوید: که در ذیل این حکایت مناسب دیدم این خبر را ذکر کنم: شیخ کلینی از ابوبصیر روایت کرده که گفت: داخل شد «امّ خالد معبدیّه» بر حضرت صادق﵇ و من در خدمت آن حضرت بودم، عرض کرد فدای تو شوم هماتا مرا فرو می‌گیرد قرقره و صداها در شکم، و معالجه کردند طبیبهای عراق مرا به آشامیدن «نبیذ» که یک قسم از شراب است با قاووت، و من از خوردن آن توقّف کردم و دانستم کراهت شما را از آن، پس دوست داشتم که از خود شما سؤال کنم از بابت آن. آن حضرت فرمود: چه مانع شد تو را از خوردن آن؟

گفت: من در دین خود قِلادهٔ[1] طاعت تو را به گردن افکنده‌ام تا روز قیامت بگویم: جعفر بن محمّد﵇ مرا امر کرد و مرا نهی کرد.

حضرت رو کرد به ابی‌بصیر و فرمود: ای ابا محمّد! آیا گوش نمی‌دهی به حرف این زن و مسائل او؟ پس فرمود به آن زن: نه به خدا اذن نمی‌دهم تو را در خوردن یک قطرهٔ از آن، هماتا پشیمان خواهی شد از خوردن آن، وقتی که برسد جانت به اینجا و

۱ـ آنچه بر گردن آویزان کنند، گلوبند.

اشاره کرد به حنجره‌اش و سه دفعه فرمود این را، پس فرمود: آیا فهمیدی چه گفتم؟[1]

□ حکایت دیگر

شیخ بهائی (عَطَّرَ اللهُ مَرْقَدَه) در کشکول ذکر نموده که: شخصی از ارباب نعمت و ناز را مرگ در رسید، در حال احتضار او را به کلمهٔ شهادتین تلقین کردند، او در عوض، این شعر را می‌خواند:

یا رُبَّ قائلةٍ یَوماً و قَد تَعِبَت أینَ الطَّریقُ إلی حَمّامِ مِنْجابِ[2]

و سبب خواندن او این شعر را عوض کلمهٔ شهادت آن بود که روزی زن عفیفهٔ خوش صورتی از منزل خود درآمد که برود به حمّام معروف «مِنْجابْ»، پس راه حمّام را پیدا نکرد و از راه رفتن خسته شد، مردی را بر در منزلی دید. از او پرسید که حمام «مِنْجابْ» کجا است؟

او اشاره کرد به منزل خود و گفت: «حمّام این است».

آن زن به خیال حمّام، داخل خانهٔ آن مرد شد. مرد فوراً در را بر روی او بست و عزم کرد که با او زنا کند. آن زن بیچاره دانست که گرفتار شده و چاره ندارد جز آن که به تدبیر، خود را از چنگ او خلاص کند. لاَجَرَمْ اظهار کرد کمال رغبت و سرور خود را به این کار و آن که من چون بدنم کثیف و بدبوست ـ که می‌خواستم به جهت آن به حمام بروم ـ خوب است یک مقدار عطر و بوی خوش برای من بگیری که من خود را برای تو خوشبو کنم و قدری هم طعام حاضر کنی که با هم طعام بخوریم، و زود بیائی که من مشتاق تو هستم.

آن مرد چون کثرت رغبت آن زن را به خود دید مطمئن شد، او را در خانه گذاشت و بیرون شد برای گرفتن عطر و طعام.

چون آن مرد پا از خانه بیرون گذاشت، زن از خانه بیرون رفت و خود را خلاص کرد.

۱ـ وسایل ج ۱۷ ص ۲۷۵ با کمی تفاوت.

۲ـ حاصل مضمون شعر آن که: کجا شد آن زن که خسته شده بود از راه رفتن و می‌پرسید که کجاست راه حمام منجاب؟ منه.

چون مرد برگشت زن را ندید و به جز حسرت چیزی عاید او نشد؛ اَلحال که آن مرد در حال احتضار است در فکر آن زن افتاده و قصّهٔ آن روز را در شعر عوض کلمهٔ شهادت می‌خواند.[1]

ای برادر! تأمل کن در این حکایت ببین ارادهٔ یک گناه از این مرد چگونه او را منع کرد از اقرار به شهادت، وقت مردن با آن‌که از او چیزی صادر نشده جز آن‌که آن زن را داخل خانه نمود و قصد زنا کرد بدون آن‌که زنا از او صادر شود، و از این نحو حکایات بسیار است.

و بدانکه شیخ کلینی از حضرت صادق؈ روایت کرده که فرمود: هر که منع کند و ندهد یک قیراط از زکوة را، پس وقت مردن می‌خواهد به مذهب یهود بمیرد یا نصاری.[2]

فقیر گوید: قیراط بیست و یک دینار است، و قریب به همین مضمون وارد شده در حق کسی که مستطیع باشد و حج نرود تا وفات کند.[3]

❀ لطیفه

نقل است از بعض عارفین که نزد محتضری حاضر شد. حاضرین از او استدعا کردند که آن محتضر را تلقین کند. او این رباعی را تلقین او کرد:

گر من گنه جملهٔ جهان کردستم / لطف تو امید است که گیرد دستم
گوئی که به وقت عجز دستت گیرم / عاجزتر از این مخواه که اکنون هستم

۱. کشکول شیخ بهایی دو جلدی ج ۱ ص ۲۳۲.
۲. مَنْ مَنَعَ قِیراطاً مِنَ الزَّکاةِ فَلْیَمُتْ إنْ شاءَ یَهُودِیّاً أوْ نَصْرانِیّاً کافی ج ۳ ص ۵۰۵ ح ۱۳ باب منع الزکاة.
۳. کافی ج ۴ ص ۲۶۸ باب من سوف الحج وهو مستطیع ح ۱ و ۵.

فَصْلٌ

✓ **یکی از منازل هولناک سفر آخرت «قبر» است**

که در هر روز می‌گوید: أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ، أَنَا بَيْتُ الْوَحْشَةِ، أَنَا بَيْتُ الدُّودِ (یعنی) منم خانهٔ غربت، منم خانهٔ وحشت، منم خانهٔ کرم.

و این منزل عقبات بسیار سخت و جاهای دشوار و هولناک دارد، و ما در اینجا به چند عقبهٔ از آن اشاره می‌کنیم:

✓ **عقبهٔ اوّل وحشت قبر است**

در کتاب «من لاَ یَحْضُرُهُ الْفَقیه» است که: چون میّت را به نزدیک قبر آورند به ناگاه او را داخل قبر نکنند به درستی که برای قبر هولهای بزرگ است، و پناه برد حاملِ آن به خداوند از هَوْل مُطَّلَع، و بگذارد میّت را نزدیک قبر و اندکی صبر کند تا استعداد دخول را بگیرد؛ پس اندکی او را پیشتر برد و اندکی صبر کند آنگاه او را به کنار قبر برد.[1]

مجلسیِ اوّل در شرح آن فرمود: هر چند روح از بدن مفارقت کرده است و روح حیوانی مرده است، امّا نفس ناطقه زنده است و تعلّق او از بدن بالکُلیّه زایل نشده

۱ـ من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۷۰.

است، و خوف ضغطهٔ قبر و سؤال منکر و نکیر و رومان فتّان[1] قبور و عذاب برزخ هست، تا آن‌که از جهت دیگران عبرت است که تفکّر کنند چنین واقعه‌ای در پیش دارند.

و در حدیث حسن از یونس منقول است که گفت: حدیثی از حضرت امام موسی کاظم؈ شنیده‌ام که: در هر خانه‌ای که به خاطرم می‌رسد آن خانه با وسعتش بر من تنگ می‌شود، و آن، آن است که فرمودند:

چون میّت را به کنار قبری بری ساعتی او را مهلت ده تا استعداد سؤال منکر و نکیر بکند.[2]

و روایت شده از «براء بن عازب» که یکی از معروفترین صحابه است که ما در خدمت حضرت رسول؆ بودیم که نظرش افتاد به جماعتی که در محلّی جمع گشته بودند. پرسید: بر چه مردم اجتماع کرده‌اند؟ گفتند جمع شده‌اند قبر می‌کنند.

«براء» گفت: چون حضرت اسم قبر شنید شتاب کرد در رفتن به سوی آن تا خود را به قبر رسانید، پس به زانو نشست کنار قبر.

من رفتم به طرف دیگر مقابل روی آن حضرت تا تماشا کنم که آن حضرت چه می‌کند؟ دیدم گریست به حدّی که از اشک چشم خود خاک را تر کرد، پس از آن رو کرد

۱ـ وَ رُومانَ فَتّانِ القُبُورِ : و رومان آزمایش کنندهٔ (اهل) قبرها (رُومان نام فرشته‌ای است که پیش از منکر و نکیر در قبر می‌آید و آدمی را می‌آزماید، اگر نیکوکار بود، منکر و نکیر را آگاه می‌سازد که هنگام سؤال با او به نرمی رفتار نمایند، و اگر بدکار بود، به آنان خبر می‌دهد) ـ صحیفهٔ سجادیه، دعای سوم، ص ۵۶ ـ ۵۵، ترجمه و شرح مرحوم فیض‌الاسلام (ره)، و نیز در بحارالانوار ۲۳۴/۵۹ و مجمع‌البحرین ۳/ ۲۸۳ـ۲۸۲ واژهٔ طیر. حدیثی از رسول خدا؆ در معرّفی «رومان» نقل شده که مضمونش بدین قرار است: «نام فرشته‌ای می‌باشد که صورتش همچون خورشید می‌درخشد و پیش از نکیر و منکر داخل قبر می‌شود و به مرده فرمان می‌دهد که کارهای نیک و بدش را با انگشتان خود بر روی کفن بنویسد. پس مرده از آب دهن خود به عنوان مرکّب استفاده می‌نماید و تمام کارهای خوب و بدش را می‌نویسد. سپس «رومان» به او می‌گوید: این صحیفهٔ اعمالت را بر گردن خود آویزان نما تا روز رستاخیز فرا رسد.»

۲ـ شرح من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۳۵۰.

به ما و فرمود: إِخْوانِي لِمِثْلِ هٰذا فَأَعِدُّوا یعنی: برادران من از برای مثل این مکان[1] تهیّه ببینید و آماده شوید.[2]

شیخ بهائی نقل کرده که: بعضی از حُکَما را دیدند که در وقت مرگ خود دریغ و حسرت می‌خورد!

به او گفتند: این چه حالی است که از تو مشاهده می‌شود؟! گفت چه گمان می‌برید به کسی که می‌رود به سفر طولانی بدون توشه و زاد، و ساکن می‌شود در قبر وحشتناکی بدون مونسی، و وارد می‌شود بر حاکم عادلی بدون حجّتی؟

و قطب راوندی روایت کرده که: حضرت عیسی‌ؑ صدا زد مادر خود مریم را بعد از مردنش و گفت: ای مادر! با من تکلّم کن؛ آیا می‌خواهی که به دنیا برگردی؟ گفت: بلی، برای آن که نمازگزارم برای خدا در شب بسیار سرد و روزه بگیرم در روز بسیار گرم، ای پسرجانِ من، این راه بیمناک است.

و روایت شده که حضرت فاطمه صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْها در وصیّت خود به امیرالمؤمنین صَلَواتُ اللّٰهُ عَلَیْهِ گفت: چون من وفات کردم شما مرا غسل بده و تجهیز کن و نمازگزار بر من و مرا داخل در قبر کن و در لحد بسپار و خاک بر روی من بریز و بنشین نزد سر من مقابل صورتم، و قرآن و دعا برای من بسیار بخوان؛ زیرا که آن ساعت ساعتی است که مرده محتاج است به اُنس گرفتن با زنده.[3]

و سیّد بن طاووس‌ؒ از حضرت رسول‌ﷺ روایت کرده که فرمود: نمی‌گذرد بر میّت ساعتی سخت‌تر از شب قبر، پس رحم نمائید مردگان خود را به صدقه، و اگر نیافتی چیزی که صدقه بدهی پس یکی از شما دو رکعت نماز کند و بخواند در رکعت اوّل فاتحة الکتاب یک مرتبه، و قُلْ هُوَ اللّٰهُ دو مرتبه، و در رکعت دوم فاتحه‌الکتاب

۱ـ یعنی برای قبر که خانهٔ ظلمت و وحشت و تنهایی است، چراغ و مونس و رفیقی آماده نمایید که همان عبادات و کارهای نیک می‌باشد.

برگ عیشی به گور خویش فرست | کس نیارد ز پس، تو پیش فرست

۲ـ مستدرک الوسایل ج ۲ ص ۴۶۵ باب ۷۲ حدیث ۱۵، ط بیروت.

۳ـ مستدرک الوسایل ج ۱ ص ۱۴۸ باب ۷۹ ح ۸.

یک مرتبه، أَلْهیٰکُمُ التَّکاثُر ده مرتبه و سلام دهد و بگوید: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ ثَوابَها إلىٰ قَبْرِ ذٰلِکَ الْمَیِّتِ فُلانِ بْنِ فُلانٍ» پس حق تعالی می‌فرستد همان ساعت هزار ملک به سوی قبر آن میت؛ با هر ملکی جامه‌ای و حلّه‌ای، و تنگی قبر او را وسعت دهد تا روز نفخ صور، و عطا کند به نماز کننده به عدد آنچه آفتاب بر آن طلوع می‌کند حَسَنات، و بالا برده می‌شود برای او چهل درجه.[1]

✓ **نماز دیگر**

برای رفع وحشت شب اوّل قبر دو رکعت نماز گزارد. در رکعت اوّل حمد و آیة الکرسی، و در رکعت دوم حمد و ده مرتبه إنّا أنزَلْناهُ بخواند و چون سلام دهد بگوید: اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ ثَوابَها اِلىٰ قَبْرِ ذٰلِکَ الْمَیِّتِ فُلانِ بْنِ فُلانٍ به جای فلان، نام میّت را بگوید.[2]

□ **حکایت**

شیخ ما ثقةالاسلام نوری (نَوَّرَاللّٰه مَرقَدَهُ) در دارُالسَّلام از شیخ خود مَعْدِنُ الْفَضائِلِ وَ الْمَعالي، مولانا الحاج ملاّ فتح علی سلطان آبادی عَطَّرَ اللّٰهُ مَضْجَعَهُ نقل کرده که فرمود: عادت و طریقهٔ من بر آن بود که هر کس از دوستان اهل بیت را که خبر فوتش را می‌شنیدم دو رکعت نماز در شب دفن او برای او می‌گزاردم خواه آن میّت را بشناسم یا نشناسم، و هیچ کس بر این طریقهٔ من مطلّع نبود تا آن‌که روزی یکی از دوستان، مرا در راهی ملاقات کرد، گفت: دیشب خواب دیدم فلان شخص را که در این ایّام وفات کرده و پرسیدم از حال او و آنچه بر او گذشته بعد از مردن؛

گفت : من در سختی و بلا بودم و حال کارم به عقاب بود، الاّ آن‌که دو رکعت نمازی که فلانی خواند ـ و اسم شما را برد ـ آن دو رکعت نماز مرا از عذاب نجات داد؛ خدا رحمت کند پدرش را به این احسانی که از او به من رسید.

مرحوم حاج ملاّ فتح علی فرموده آنگاه آن شخص از من پرسید که آن نماز چه

۱ـ سفینة البحار ج ۲ ص ۳۷ مادّه صلا.
۲ـ کافی ج ۳ ص ۲۸۵.

نمازی بود؟ پس من او را خبر دادم به طریقهٔ مستمرهٔ خود برای اموات.[1]

و نیز از چیزهایی که نافع است برای وحشت قبر آن‌که رکوع نماز را کامل و تمام کند، چنان‌که از حضرت امام محمد باقر﴿ع﴾ مروی است که: کسی که تمام کند رکوع خود را داخل نشود او را وحشتی در قبرش.[2]

و نیز آن‌که در هر روزی صد مرتبه بگوید: لا اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ الْمُبینُ تا بوده باشد برای او امانی از فقر و از وحشت قبر، و بکشد به سوی خود توانگری را و گشوده شود درهای بهشت چنان‌که در خبر وارد شده است.[3]

و نیز آن‌که بخواند سورهٔ یس را پیش از آن‌که بخوابد،[4] و آن‌که بخواند نماز لَیْلَةُ الرَّغائب را؛ و من آن نماز را با بعضی از فضایل آن در «مفاتیح الجنان» در اعمال ماه رجب ذکر کردم.

و روایت شده هر که دوازده روز از ماه شعبان روزه بگیرد، زیارت کنند او را در قبر او هر روزی هفتاد هزار ملک تا وقت دمیدن در صور.[5]

و هر که عیادت کند مریضی را، حق تعالی موکّل فرماید به او ملکی که عیادت کند او را در قبرش تا وقتی که وارد محشر شود.[6]

و از ابوسعید خدری منقول است که گفت: شنیدم که حضرت رسول﴿ص﴾ می‌فرمود به علی﴿ع﴾: یا علی! شاد شو و مژده بده که نیست برای شیعهٔ تو حسرتی وقت مُردن و نه وحشتی در قبور، و نه اندوهی در روز نشور.[7]

✔ عقبهٔ دوم ضغطه و فشار قبر است

و آن عقبه‌ای است بسیار دشوار که تصورش دنیا را بر انسان تنگ می‌کند.

قالَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ﴿ع﴾: یا عِبادَ اللّٰهِ ما بَعْدَ الْمَوْتِ لِمَنْ لا یُغْفَرُ لَهُ اَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ اَلْقَبْرُ فَاحْذَرُوا ضیقَهُ وَ ضَنْکَهُ وَ ظُلْمَتَهُ وَ غُرْبَتَهُ؛ اِنَّ الْقَبْرَ یَقُولُ کُلَّ یَوْمٍ اَنَا بَیْتُ الْغُرْبَةِ اَنـا

۱ـ دارالسلام نوری ج ۲ ص ۲۱۵. ۲ـ بحار ج ۶ ص ۲۴۴ ح ۷۱. ۳ـ ثواب الاعمال / ۲۲.
۴ـ در کتاب ثواب الاعمال / ۱۳۸ـ ۱۳۹ پاداشهای زیادی دربارهٔ تلاوت سورهٔ مبارکه یس از امام صادق﴿ع﴾ نقل شده است.
۵ـ ثواب الاعمال / ۸۷. ۶ـ بحار ج ۸۱ ص ۲۱۷ ح ۱۱ از ثواب الاعمال / ۱۷۴.
۷ـ بحار ج ۷ ص ۱۶۸.

بَيْتُ الْوَحْشَةِ أَنَا بَيْتُ الدُّودِ[1]. وَ الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِياضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النّارِ ـ إِلى أَنْ قالَ ـ وَ إِنَّ مَعيشَةَ الضَّنْكِ[2] الَّتى حَذَّرَ اللّهُ مِنْها عَدُوَّهُ عَذابُ الْقَبْرِ؛ إِنَّهُ يُسَلَّطُ عَلَى الْكافِرِ في قَبْرِهِ تِسْعَةً وَ تِسْعينَ تِنّيناً فَيَنْهَشْنَ لَحْمَهُ وَ يَكْسِرْنَ عَظْمَهُ يَتَرَدَّدْنَ عَلَيْهِ كَذلِكَ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُ؛ لَوْ أَنَّ تِنّيناً مِنْها نَفَخَ فِي الْأَرْضِ لَمْ تُنْبِتْ زَرْعاً. يا عِبادَ اللّهِ إِنَّ أَنْفُسَكُمُ الضَّعيفَةَ وَ أَجْسادَكُمُ النّاعِمَةَ الرَّقيقَةَ الَّتى يَكْفيها الْيَسيرُ تَضْعُفُ عَنْ هذا.[3]

و روایت شده است که حضرت صادق(ع) در آخر شب که از خواب برمی‌خاست صدا را بلند می‌نمود به حدّی که اهل خانه بشنوند و می‌گفت: اَللّهُمَّ أَعِنّى عَلى هَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَ وَسِّعْ عَلَيَّ ضيقَ الْمَضْجَعِ وَ ارْزُقْنى خَيْرَ ما قَبْلَ الْمَوْتِ وَ ارْزُقْنى خَيْرَ ما بَعْدَ الْمَوْتِ.[4][5] و از دعاهای آن حضرت است: اَللّهُمَّ بارِكْ لى فِي الْمَوْتِ. اَللّهُمَّ أَعِنّى عَلى سَكَراتِ الْمَوْتِ. اَللّهُمَّ أَعِنّى عَلى غَمِّ الْقَبْرِ. اَللّهُمَّ أَعِنّى عَلى ضيقِ الْقَبْرِ. اَللّهُمَّ أَعِنّى عَلى ظُلْمَةِ الْقَبْرِ. اَللّهُمَّ أَعِنّى عَلى وَحْشَةِ الْقَبْرِ. اَللّهُمَّ زَوِّجْنى مِنَ الْحُورِ الْعينِ.[6]

بدانکه عمدهٔ عذاب قبر از عدم احتراز از بول و استخفاف به آن یعنی سهل شمردن آن، و از نمامی، سخن‌چینی کردن و غیبت نمودن و دور شدن مرد است از اهل خود[7].

و از روایت «سعد معاذ» مستفاد می‌شود که بدخُلقی مرد با اهل خود و درشت‌گوئی

۱ـ در بحار دارد «وانا بیت الهوام». ۲ـ در بحار دارد «المعیشة الضنک».

۳ـ بحار ج ۶ ص ۲۱۸ ح ۱۳ ، ترجمه: ای بندگان خدا، بعد از مرگ برای کسی که آمرزیده نشود شدیدتر از مرگ است، از قبر و تنگی و تاریکی و غربت آن برحذر باشید همانا قبر در هر روز می‌گوید: من خانه غربتم، من خانهٔ وحشتم، من خانهٔ کرم هستم، «قبر» یا باغی از باغ‌های بهشت و یا گودالی از گودالهای آتش است ـ تا این که فرمود ـ همانا زندگی و معیشت سخت که خدا دشمن خود را از آن ترسانده عذاب قبر است. همانا در قبر ۹۹ مار بزرگ بر کافر مسلّط می‌شوند، گوشت او را نیش می‌کشند و استخوانش را می‌شکنند و تا روز رستاخیز تکرار می‌کنند، اگر یکی از آن مارها در زمین بدمد زراعتی نخواهد رویاند. ای بندگان خدا نفس‌های ضعیف و بدن‌های نرم و نازک شما که کمی از اینها برایش کافی است از این عذاب ضعیف و ناتوان است. ۴ـ اصول کافی ج ۴ ص ۳۲۷ ح ۱۳.

۵ـ خدایا مرا بر ترس از مکانهای هولناک پس از مرگ یاری نما، و گورم را گشاد و وسیع قرار بده، و خوبیهای پیش از مرگ و پس از مرگ را به من ارزانی فرما.

۶ـ خدایا مرگ را بر من مبارک گردان، خدایا بر تلخی‌ها و سختی‌های جان دادن مرا یاری فرما، خدایا بر غم و اندوه گور مرا یاری فرما، خدایا بر تنگی قبر مرا کمک کن، خدایا بر تاریکی قبر مرا یاری نما، خدایا بر ترس و هراس قبر مرا یاری نما، خدایا حورالعین را به همسری من درآور. سفینة البحار ۲۹۷/۲ واژهٔ قبر. ۷ـ بحار ج ۶ ص ۲۲۲ ح ۲۲.

با اهل نیز موجب فشار قبر می‌شود.[1]

و در روایتی از حضرت صادق؛ مروی است که هیچ مؤمنی نیست مگر آن‌که از برای او فشار قبر است[2].

و در روایت دیگر است که از کفّارهٔ آن چیزی (نعمتی) است که آن مؤمن تضییع کرده.[3]

و شیخ صدوق (رَحْمَةُاللّٰهِ عَلَیْهِ) از حضرت صادق؛ روایت کرده که مردی از اَحْبار[4] را در قبرش نشاندند و گفتند: ما صد تازیانه به تو می‌زنیم از عذاب خدا، گفت: «من طاقت ندارم» پس کم کردند تا رسیدند به یکی و گفتند: چاره‌ای از یک تازیانه نیست.

گفت: «به چه سبب مرا می‌زنید؟» گفتند: به سبب آن‌که نماز خواندی روزی به غیر وضو، و گذشتی بر ضعیفی پس او را یاری نکردی! پس او را یک تازیانه از عذاب اللّه زدند که قبرش مملو از آتش شد.[5]

و نیز از آن حضرت روایت کرده که: هر مؤمنی که برادر مؤمن او از او حاجتی بخواهد و او توانایی داشته باشد که آن حاجت را برآورد و برنیاورد، حق تعالی مسلّط فرماید بر او در قبر مار عظیمی که او را «شُجاع» گویند که پیوسته می‌گزد انگشتان او را؛ و در روایت دیگر است که بگزد انگشتان او را تا روز قیامت، خواه آمرزیده باشد یا معذب باشد.[6]

✓ چیزهایی که باعث نجات از فشار قبر است

وَ امّا چیزهایی که باعث نجات از فشار قبر و عذاب آن است پس بسیار است و ما در اینجا اکتفا می‌کنیم به چند چیز:

اول: از حضرت امیرالمؤمنین؛ روایت شده که: هر که در هر جمعه سورهٔ نساء

۱ـ بحار ج ۶ ص ۲۱۷ ح ۹ و ۲۲۰ ح ۱۴.
۲ـ بحار ج ۶ ص ۲۲۱ و سفینة البحار ج ۲ ص ۷۴ واژهٔ ضغط ح ۱۹.　　۳ـ بحار ج ۶ ص ۲۲۱ ح ۱۶.
۴ـ اخبار جمع حبر «یعنی عالِم یهود» و محتمل است که اخیار با خاء معجمه و یاء مثناة (دو نقطه) بوده باشد (منه).
۵ـ بحار ج ۶ ص ۲۲۱ ح ۱۸.
۶ـ اصول کافی ۱۹۳/۲ و ۱۹۶ باب قضاء حاجة المؤمن ح ۵ و ۱۳ عنه بحار ۲۳۰/۷۴ ب ۲۰ ح ۱۰۲.

بخواند، ایمن شود از فشار قبر[۱].

دوم: روایت شده که: هر که مداومت کند به خواندن سورهٔ «زخرف» حقّ تعالی او را ایمن گرداند در قبرش از جانوران زمین و از فشار قبر.[۲]

سوم: روایت شده که: هر که سورهٔ «ن و القلم» را در فریضه یا نافله بخواند، حق تعالی او را پناه دهد از فشار قبر.[۳]

چهارم: از حضرت صادق؊ منقول است که: هر که بمیرد مابین زوال روز پنج شنبه تا زوال روز جمعه، حق تعالی او را پناه دهد از فشار قبر.[۴]

پنجم: از حضرت امام رضا؊ منقول است که فرمود: بر شما باد به نماز شب، نیست بنده‌ای که برخیزد آخر شب و بجا آورد هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر، و استغفار کند در قنوت وتر هفتاد مرتبه، مگر آن‌که پناه داده شود از عذاب قبر و از عذاب جهنّم، و طولانی شود عمرش و گشاده شود معیشتش[۵].

ششم: از حضرت رسول؈ مروی است: هر که بخواند اَلْهٰیکُمُ التَّکاثُرُ را در وقت خواب، نگاه داشته شود از عذاب قبر.[۶]

هفتم: آن‌که بخواند در هر روزی ده مرتبه «اَعْدَدْتُ لِکُلِّ هَوْلٍ لااِلٰهَ اِلاَّ اللّٰه (تا آخر) و این دعا گذشت در عقبهٔ سکرات موت.[۷]

هشتم: آن‌که دفن شود در نجف اشرف، زیرا که از خواص آن تربت شریف آن است که ساقط می‌شود عذاب قبر و حساب منکر و نکیر از کسی که در آن مدفون شود.[۸]

نهم: از چیزهایی که نافع است برای رفع عذاب قبر، گذاشتن جریدتین یعنی دو چوب تر است با میّت. و روایت شده که برطرف می‌شود عذاب از میّت مادامی که آن چوب تر است.[۹]

۱ـ سفینة البحار ج ۲ ص ۳۹۷ واژه قبر.
۲ـ سفینة البحار ج ۲ ص ۳۹۷ واژه قبر.
۳ـ بحار ج ۶ ص ۲۲۱ ح ۱۷ و ص ۲۴۲ ح ۶۴.
۴ـ مستدرک الوسایل ج ۱ ص ۲۴۰ باب ۱۱، ثواب الاعمال / ۱۵۳.
۸ـ سفینة البحار ج ۲ ص ۵۷۲ ماده نجف.
۲ـ سفینة البحار ج ۲ ص ۳۹۷ واژه قبر.
۵ـ سفینة البحار ج ۲ ص ۳۹۷ ماده قبر.
۷ـ سفینة البحار ج ۲ ص ۳۹۷ ماده قبر.
۹ـ بحار ج ۶ ص ۲۱۵ ب ۸ ح ۴.

و نیز روایت شده که حضرت رسول(ص) گذشتند بر قبری که عذاب می‌کردند صاحب آن را. پس حضرت طلبیدند جریده (یعنی شاخ درختی که برگش را کنده بودند) و به دو نصف کرد، نصفی را نزد سر میّت فرو کرد و نصف دیگر را نزد پاها. و نیز نافع است آب پاشیدن بر قبر، چه آن‌که وارد شده عذاب برداشته می‌شود از میّت مادامی که نم و تری در خاک قبر باشد.[1]

دهم: آن‌که روز اوّل رجب ده رکعت نماز کند در هر رکعت یک مرتبه حمد و سه مرتبه توحید بخواند تا محفوظ بماند از فتنهٔ قبر و عذاب روز قیامت. و در شب اوّل رجب بعد از نماز مغرب بیست رکعت به حمد و توحید خواندن، برای رفع عذاب قبر نافع است.[2]

یازدهم: آن‌که چهار روز از ماه رجب روزه بگیرد، و همچنین است روزه گرفتن دوازده روز از شعبان.[3]

دوازدهم: از چیزهائی که باعث نجات است از عذاب قبر خواندن سورهٔ (تَبارَکَ الْمُلْکُ) است بالای قبر میّت؛ چنان‌که «قطب راوندی» از ابن عبّاس نقل کرده که: مردی خیمه‌ای زد رو به روی قبری ندانست که آن، قبر است؛ پس خواند سورهٔ «تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ» را، پس شنید صیحه زننده‌ای که گفت: این سورهٔ مُنجیه[4] است[5]. پس این مطلب را به حضرت رسول(ص) عرض کرد آن حضرت فرمود: آن سوره نجات دهنده است از عذاب قبر. و «شیخ کُلینی» از حضرت امام محمّد باقر(ع) روایت کرده که فرمود: سورهٔ مُلک مانعه است، منع می‌کند از عذاب قبر.[6]

سیزدهم: از دعوات راوندی نقل شده که حضرت رسول(ص) فرمود: هر که بگوید نزد قبر میّتی وقتی که دفن شود، سه مرتبه «اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْاَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اَنْ

۱. بحار ج ۸۲ ص ۲۳ ح ۱۰ ب ۵۵، از علل الشرایع ۱/۲۹۰.
۲. اقبال الاعمال ص ۶۲۹، ثواب الاعمال / ۷۹ ـ ۸۰.
۳. اقبال الاعمال ص ۶۵۱ دربارهٔ چهار روز رجب.
۴. رهائی بخش، نجات دهنده.
۵. مستدرک الوسایل ص ۳۰۱ باب ۳۲ ح ۱.
۶. کافی ۲ / ۶۳۳ ح ۲۶.

لا تُعَذِّبْ هٰذَا الْمَيِّتَ» حق تعالی بردارد از او عذاب را تا روزی که دمیده شود در صور.[1]

چهاردهم: شیخ طوسی در مصباح متهجّد روایت کرده از حضرت رسول ﷺ که: هر که در شب جمعه دو رکعت نماز کند، بخواند در هر رکعت «حمد» و پانزده مرتبه «اذا زلزلت» حق تعالی ایمن گرداند او را از عذاب قبر و از هولهای روز قیامت.[2]

پانزدهم: و نیز از برای رفع عذاب قبر نافع است، سی رکعت نماز کردن در شب نیمهٔ رجب؛ در هر رکعت حمد یک مرتبه و توحید ده مرتبه،[3] و همچنین است در شب شانزدهم و شب هفدهم رجب[4]، و نیز آن‌که در شب اوّل شعبان صد رکعت نماز کند به حمد و توحید و چون از نماز فارغ شود پنجاه مرتبه توحید بخواند[5] و آن‌که در شب بیست و چهارم شعبان دو رکعت نماز کند و بخواند در هر رکعت حمد یک مرتبه و اِذا جاءَ نَصْرُ اللّٰهِ ده مرتبه[6]، و برای روز نیمهٔ رجب [نماز] پنجاه رکعتی [در هر رکعت] به حمد و توحید و فلق و ناس وارد است که برای رفع عذاب قبر نیز نافع است[7] مانند صد رکعت نماز شب عاشورا.

✓ عقبهٔ سوّم سؤال منکر و نکیر است در قبر

از حضرت صادق ؑ روایت شده که فرمود: نیست از شیعهٔ ما هر که انکار کند سه چیز را: معراج، سؤال در قبر و شفاعت.[8]

و روایت شده[9] که آن دو ملک به هیئت هولناک بیایند، صدای ایشان مثل رعد غرّنده و چشمهایشان مثل برق خیره کننده؛ سؤال کنند که پروردگارت کیست؟ و پیغمبرت کیست؟ و دینت چیست؟ و نیز سؤال کنند از ولیّ و امام او، پس در آن حال چون جواب دادن سخت است بر میّت و محتاج است به اعانت لاجرم برای مرده دو جا تلقین ذکر کرده‌اند:

۱ـ سفینة البحار ۲/ ۳۹۶ واژهٔ قبر از مجموعهٔ شهید.
۲ـ مصباح المتهجّد، ص ۲۶۰، ط بیروت.
۳ـ اقبال الاعمال، ص ۶۵۶.
۴ـ اقبال الاعمال، ص ۶۶۴ و ۶۶۵.
۵ـ اقبال الاعمال، ص ۶۸۳.
۶ـ مصباح کفعمی (ره)، ص ۵۴۰، نجف اشرف.
۷ـ اقبال الاعمال ص ۶۸۳، ۶۵۸ وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۲۳۱، ح ۱۲.
۸ـ بحار الانوار ج ۶ ص ۲۲۳ ب ۸ ح ۲۳.
۹ـ بحار ج ۶ ص ۲۳۱ ب ۸ ح ۱۰۳.

❀ یکی وقتی که او را در قبر گذارند و بهتر آن است که به دست راست، دوش راست، و به دست چپ، دوش چپ او را بگیرند و حرکت دهند و تلقین کنند.

❀ و دیگر وقتی که او را دفن کردند سنّت است که ولیّ میّت یعنی اَقربِ خویشان او بعد از آن که مردم از سر قبر او برگردند، نزد سر میّت نشیند و به صدای بلند او را تلقین کند، و خوب است که دو کف دست را روی قبر گذارد و دهان را نزدیک قبر برد، و اگر دیگری را نائب کند نیز خوب است؛ و وارد شده است که چون این تلقین را کند منکر به نکیر می‌گوید: بیا برویم تلقین حجتش کردند، احتیاج به پرسیدن نیست پس برمی‌گردند و سؤال نمی‌کنند.[1]

و در کتاب «مَنْ لاٰ یَحْضُرُهُ الْفَقِیه» است که چون «ذر» پسر جناب ابی‌ذر غفاری(رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ) وفات کرد، «ابوذر» بر سر قبر او ایستاده و دست بر قبر مالید و گفت: رحمت کند خدای، تو را ای ذرّ! به خدا سوگند که تو نسبت به من نیکوکار بودی و شرط فرزندی را بجا می‌آوردی، و الحال که تو را از من گرفته‌اند من از تو خشنودم. به خدا سوگند که از رفتن تو باکی نیست بر من و نقصانی به من نرسید، و مٰالِی إلیٰ أحَدٍ سِوَی اللّٰهِ مِنْ حٰاجَةٍ «یعنی نیست از برای من به غیر از حق تعالی به احدی حاجت» و اگر نبود هول مُطَّلَع «یعنی جاهای هولناک آن عالم که بعد از مرگ دیده می‌شود» هر آینه مسرور می‌شدم که من به جای تو رفته باشم، ولکن می‌خواهم چند روزی تلافی مافات[2] کنم و تهیهٔ آن عالم را ببینم، و به تحقیق که اندوه از برای تو مشغول ساخته است مرا از اندوه بر تو، یعنی: همیشه در غم آنم که عبادات و طاعاتی که برای تو نافع است بکنم، و این معنا مرا بازداشته است از آن که غم مردن و جدایی تو را از خود بخورم. واللّه که گریه نکردم از جهت تو که مرده‌ای و از من جدا شده‌ای، ولیکن گریه بر تو کردم که حال تو چون خواهد بود و چون بگذرد؟! «فَلَیْتَ شِعْرِی مٰا قُلْتَ وَ مٰا قِیلَ لَکَ»: پس کاش می‌دانستم که تو چه گفتی و به تو چه گفتند؟ خداوندا! بخشیدم به او حقوقی را که بر او واجب کرده بودی از برای من، پس تو هم ببخش

۱ـ روضة المتقین ج ۱ ص ۴۵۸.
۲ـ آنچه فوت شده (از کارهای نیک و انجام داده نشده است).

حقوق خود را که بر او واجب کرده بودی، چه آن‌که تو سزاوارتری به جود و کرم از من.[1]

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون مؤمن را داخل در قبر کنند نماز در طرف راست او، زکات در طرف چپ او، و برّ یعنی نیکویی و احسان مُشرف بر او شود، و صبر او در ناحیه‌ای قرار گیرد، پس وقتی که دو ملک سؤال بیایند صبر گوید به نماز و زکوة و برّ: دریابید شما صاحب خود را یعنی میّت را نگاهداری کنید، پس هرگاه عاجز شدید از آن، من هستم نزد آن.[2]

علامه مجلسی (رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ) فرموده: در «محاسن» به سند صحیح از آن حضرت، یعنی حضرت صادق یا حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که:

چون مؤمن می‌میرد، با او داخل می‌شود در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوشروتر و خوشبوتر و پاکیزه‌تر است از باقی صورتها، پس یکی از جانب راست می‌ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی در پشت سر و یکی در پائین پا، و آن‌که خوش صورت‌تر است در بالای سر، پس سؤال یا عذاب از هر جهت که می‌آید آن‌که در آن جهت ایستاده است مانع می‌شود، پس آن‌که از همه خوش صورت‌تر است به سایر صورتها می‌گوید: شما کیستید؟ خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من. صاحب جانب راست گوید: من نمازم. صاحب جانب چپ گوید: من زکاتم. آن‌که در پیش روی است گوید: من روزه‌ام. آن‌که در عقب سر است گوید: من حجّم و عمره‌ام. و آن‌که در پایین پا است گوید: من برّ و احسان به برادران مؤمنم. پس آنها به او گویند: تو کیستی که از همهٔ ما بهتر و خوشروتر و خوشبوتری؟ گوید: من ولایت آل محمد صَلَوٰاتُ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ [هستم].[3]

و شیخ صدوق در فضیلت روزهٔ شعبان روایت کرده که: هر که نه روز از آن را روزه بگیرد، مهربان شوند منکر و نکیر بر او وقت سؤال از او.[4]

۱ـ من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۸۵.

۲ـ مستدرک الوسایل ج ۱ ص ۱۸۳ باب ۳۰ ح ۲۴ با مختصر تفاوت و در بحار ۶ ص ۲۳۴ به طور کامل موجود است.

۳ـ بحارالانوار ج ۶ ص ۲۳۴ ب ۸ ح ۵۰، از محاسن ص ۲۸۸ باب الشرایع ح ۴۳۲.

۴ـ ثواب الاعمال / ۸۷.

و از حضرت باقر﷣ فضیلت بسیار وارد شده برای کسی که إحیا دارد شب بیست و سوّم ماه رمضان را و صد رکعت نماز در آن گزارد، از جمله آن‌که حقّ تعالی دفع کند از او هول نکیر و منکر را و بیرون بیاید از قبرش نوری که روشنی دهد برای اهل جمع.[1]

و از حضرت رسولﷺ روایت شده که در «خضاب» چهارده خصلت است و یکی از آنها را شمرده آن‌که منکر و نکیر از او حیا می‌کنند.[2]

و دانستی قبل از این که: از خواصّ تربت پاک نجف آن است که حساب منکر و نکیر ساقط است از کسی که در آن مدفون است؛ الآن به جهت تأیید آن می‌گوئیم:

◻ حکایت

علّامهٔ مجلسی (رَحْمَةُ اللّهِ عَلَيْهِ) در تحفه از «ارشادالقلوب» و «فرحة الغری» نقل کرده که مرد صالحی از اهل کوفه گفت: من در شب بارانی در مسجد کوفه بودم. ناگاه دری را که جانب قبر مسلم﷣ است کوبیدند؛ چون در را گشودند جنازه‌ای را داخل کردند و در صفّه‌ای که در جانب قبر مسلم است گذاشتند.

یکی از ایشان را خواب ربود. در خواب دید که دو شخص نزد جنازه حاضر شدند، و یکی به دیگری گفت که: ببین، ما را با او حسابی هست تا از او بگیریم پیش از آن‌که از «رصافه» بگذرد که بعد از آن ما به نزدیک او نمی‌توانیم رفت.

پس بیدار شد و خواب را برای رفیقان خود نقل کرد و در همان ساعت آن جنازه را برداشتند و داخل نجف کردند که از حساب و عذاب نجات یابد.[3]

قُلْتُ وَ لِلّٰهِ دَرُّ مَنْ قالَ:

إذامِتُّ فــادفِنّي إلــى جَــنْبِ حَــيْدَرٍ — أبِــي شَــبَّرٍ أكْــرِمْ بِــهِ وَ شَــبِيرِ
فَــلَسْتُ أخــافُ النّــارَ عِــنْدَ جِــوارِهِ — وَ لا أتَّــقِي مِــنْ مُــنْكَرٍ وَ نَكِــيرِ
فَعارٌ عَلى حامِي الْحِمى وَ هُوَ فِي الْحِمى — إذا ضَــلَّ فِــي الْــبِيْدا عِــقالُ بَــعِيرِ[4]

۱ـ بحارالانوار ۱۶۸/۹۸ باب ۷۳. ۲ـ بحار ج ۷۳ ص ۹۷ ح ۲.

۳ـ ارشاد القلوب ۲/ عنه سفینة البحار ج ۲ ص ۵۷۳ مادّه نجف.

۴ـ ترجمه: چون مُردم مرا در جنب حیدر﷣ دفن کن. پدر شبّر و شبیر (حسن و حسین﷣) که در بخشندگی عجیب است.

□ حکایت

از استاد اکبر، محقق بهبهانی (رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ) نقل است که فرموده: در خواب دیدم حضرت أبوعَبْدِاللّٰهِ الْحُسَيْنِ؛ را، پس گفتم: ای سیّد و مولای من! آیا سؤال می‌کنند از کسی که دفن شده در جوار شما؟ فرمود: کدام مَلَک است که او را آن جرأت باشد که از او سؤال کند؟!

مؤلف گوید: که در امثال عرب است که می‌گویند اَحْمٰی مِنْ مُجِيرِ الْـجَرَادِ یعنی: فلانی حمایت کردنش از کسی که در پناه او است، بیشتر است از پناه دهندهٔ ملخها؛ و قصّهٔ آن چنان است که مردی بادیه‌نشین از قبیلهٔ طیّ که نامش «مدلج بن سوید» بود روزی در خیمهٔ خود نشسته بود. دید جماعتی از طایفهٔ طیّ آمدند و جوال و ظرفهائی با خود دارند، پرسید چه خبر است؟ گفتند: ملخهای بسیار در اطراف خیمهٔ شما فرود آمده‌اند، آمده‌ایم آنها را بگیریم. مدلج که این را شنید برخاست و سوار بر اسب خود شد. نیزهٔ خود را بر دست گرفت و گفت: به خدا سوگند است که هر کس متعرّض این ملخها شود من او را خواهم کشت. أَيَكُونُ الْجَرَادُ فِی جِوَارِی ثُمَّ تُرِيدُونَ اَخْذَهُ؟! یعنی: آیا این ملخها در جوار و پناه من باشند و شما آنها را بگیرید؟! چنین چیزی نخواهد شد، و پیوسته از آنها حمایت کرد تا آفتاب گرم شد و ملخها پریدند و رفتند. آن وقت گفت: این هنگام ملخها از جوار من منتقل شدند، دیگر خود دانید با آنها.[1]

□ حکایت

از کتاب «حبل المتین» نقل است که «میر معین الدّین اشرف» که یکی از صلحاء خدّام روضهٔ رضویّه (عَلٰی سَاكِنِهَا اَلْافُ السَّلَامِ وَ التَّحِيَّةِ) بود نقل کرده که در خواب دیدم که در «دار الحُفّاظ» یا «کشیکخانهٔ» مبارکه هستم و بیرون آمدم از روضهٔ متبرّکه به جهت تجدید وضو، پس چون رسیدم به صفّهٔ «امیرعلی شیر»، دیدم جماعت بسیاری را که داخل در صحن مطهّر شدند و در جلو آنها شخص نورانی،

* من در جوار او از آتش نمی‌هراسم، و از نکیر و منکر پروایی ندارم. ننگ است بر کسی که نگهبان قرق گاه است و خود در آنجا است که عقال شتری در بیابان گم شود.

۱. سفینة البحار ج ۱ ص ۱۵۹ واژهٔ «جرد».

خوش صورت عظیم الشأنی بود، در دست جماعتی از آن اشخاص که پشت سر او بودند کلنگها بود، پس همین که به وسط صحن مقدّس رسیدند آن شخص بزرگوار که در جلو آن جماعت بود به آنها فرمود که: بشکافید این قبر را، و بیرون بیاورید این خبیث را، و اشاره کرد به قبر مخصوصی، پس چون شروع کردند به کندن قبرش، از شخصی پرسیدم که: این شخص بزرگوار که امر می‌فرماید کیست؟ گفت: حضرت امیرالمؤمنین؏ است. پس در این حال دیدم که امام ثامنِ ضامن، حضرت امام رضا؏ است.

پس در این حال دیدم که امام ثامنِ ضامن، حضرت امام رضا؏ از روضهٔ مبارکه بیرون آمد و خدمت حضرت امیرالمؤمنین رسید و سلام کرد.

آن حضرت ردّ سلام نمود. پس امام رضا؏ عرض کرد که: ای جَدّاه! از شما مسئلت و خواهش می‌کنم که عفو بفرمائید از این شخص که مدفون است در اینجا و ببخشید به من تقصیر او را.

فرمود: که می‌دانی این فاسق فاجر شرب خمر می‌کرد؟ عرض کرد: بلی، لکن وصیّت کرد در وقت مرگ خویش که او را در جوار من دفن کنند. پس ما امیدواریم از شما که عفو بفرمائید از او، فرمود: به تو بخشیدم تقصیرات او را.

پس تشریف برد آن حضرت. من از وحشت بیدار شدم و بیدار کردم بعض خدّام آستانهٔ مبارکه را و آمدیم به همان موضع که در خواب دیدم. دیدم که قبر تازه‌ایست و بیرون ریخته شده قدری از خاک آن. پس پرسیدم که : صاحب این قبر کیست؟! گفتند: مردی از اتراک است که دیروز در اینجا دفن شده است.[1]

فقیر گوید که در حکایت تشرّف حاج علی بغدادی به خدمت امام عصر أرْوَاحُنَا فِدَاهُ و سؤالات او از آن حضرت نقل شده که گفت: گفتم به آن حضرت: سیّدنا! صحیح است که می‌گویند: هر کس زیارت کند حضرت حسین؏ را در شب جمعه، پس برای او امان است؟ فرمود: آری واللّه، و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریست.

۱ـ دارالسّلام نوری ج ۱ ص ۲۶۷ـ۲۶۸.

گفتم: سیّدنا! مسألةٌ. فرمود: بپرس.

گفتم: سنهٔ ۱۲۶۹ حضرت امام رضا علیه السلام را زیارت کردیم و در ورود، یکی از عربهای «شروقیّه» را که از بادیه‌نشینان طرف شرقی نجف اشرف بود ملاقات کردیم و او را ضیافت نمودیم و از او پرسیدیم که چگونه است ولایت رضا علیه السلام؟ گفت: «بهشت است، امروز پانزده روز است که من از مال مولای خود حضرت رضا علیه السلام خورده‌ام، چه حق دارد منکر و نکیر که در قبر نزد من بیایند؟! گوشت و خون من از طعام حضرت روییده در مهمانخانهٔ آن جناب.»

آیا این صحیح است، علیّ بن موسی الرّضا می‌آید او را از منکر و نکیر خلاص می‌کند؟ فرمود: آری، واللّه؛ جدّ من ضامن آن است.[1]

۱ـ مرحوم مؤلف، حکایت حاج علی بغدادی را در مفاتیح الجنان نیز در ذیل زیارت امام محمد تقی علیه السلام ذکر کرده است.

فَصْلٌ

✓ و از منازلهٔ مَهُولِه[1] برزخ است

که حق تعالی ذکر آن فرموده در سورهٔ مؤمنون: وَ مِنْ وَرائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ[2]. و حضرت صادق﷣ در جزو حدیث فرمود: ... لکن به خدا سوگند که من می‌ترسم بر شما از برزخ. راوی گفت: چیست برزخ؟! فرمود: قبر است، از زمان مردن تا روز قیامت.

«از لُبُّ اللباب» قطب راوندی نقل شده که: در خبر است که مُردگان می‌آیند در هر شب جمعه از ماه رمضان، پس فریاد می‌کنند هر یک از ایشان به آواز گریان که : ای اهل من! ای فرزندان من! ای خویشان من! مهربانی کنید به ما به چیزی، خدا رحمت کند شما را، ما را به خاطر بیاورید، فراموش نکنید ما را، رحم کنید بر ما و بر غربت ما، پس به درستی که ما ماندیم در زندان تنگی و اندوه و زاری و غمی [طولانی] و سختی، پس رحم کنید بر ما و بخل نکنید به دعا و صدقه برای ما؛ شاید خدا رحم کند ما را پیش از آن‌که شما مانند ما شوید. ای دریغ که ما توانا بودیم مانند شما، ای بندگان خدا بشنوید سخن ما را و فراموش نکنید ما را؛ به درستی که این زیادی‌های معاش که در دست شماست در دست ما بود، ما خرج نکردیم آنها را در راه خدا و منع

۱ـ ترسناک، پربیم و ترس.

۲ـ سفینة البحار ج ۱ ص ۷۱ واژهٔ «برزخ».

کردیم حق را، پس گردید آنها وَبال[1] برای ما و منفعت برای دیگران. مهربانی کنید به ما به یک دِرهَم یا قُرص نانی یا پاره‌ای از چیزی.

پس فریاد می‌کنند: چقدر نزدیک است که گریه کنید بر نفسهای خود و نفع ندهد، چنان‌که ما گریه می‌کنیم و نفع نمی‌دهد ما را؛ پس کوشش کنید پیش از آن‌که مثل ما شوید.[2]

و در جامع الاخبار نقل شده که بعضی از صحابهٔ حضرت رسول ﷺ از آن حضرت نقل کرده که فرمودند: هدیه بفرستید برای مردگان خود؛ پس گفتم که: چیست هدیهٔ مرده‌ها؟ فرمود: صدقه و دعا. فرمود: ارواح مؤمنین می‌آیند هر جمعه به آسمان دنیا مقابل خانه‌ها و منزلهای خود و فریاد می‌کنند هر یک از ایشان به آواز حزین با گریه: «ای اهل من! و ای پدر من و مادر من و خویشان من! مهربانی کنید بر ما (خدا رحمت کند شما را) به آنچه بود در دست ما و عذاب و حساب آن برماست و نفعش برای غیر ما.»

و هر یک فریاد می‌کنند خویشان خود را که مهربانی کنید بر ما به دِرْهَمی یا قُرص نانی یا جامه‌ای؛ که خداوند بپوشاند شما را از جامهٔ بهشت.

پس گریست رسول خدا و گریه کردیم ما و آن جناب از زیادی گریه قدرت بر سخن گفتن نداشت؛ پس فرمود: اینها برادران دینی شمایند که خاک پوسیده شدند بعد از سرور و نعمت، پس ندا می‌کنند به عذاب و هلاکت بر جانهای خود و می‌گویند: وای برما! اگر انفاق می‌کردیم آنچه را که در دست ما بود در طاعت و رضای خداوند محتاج نبودیم به سوی شما. پس برمی‌گردند به آن حسرت و پشیمانی و فریاد می‌کنند: زود بفرستید صدقهٔ مردگان را.[3]

و نیز در آن کتاب از آن حضرت مرویّ است که فرمود: هر صدقه که برای میّتی بدهی، می‌گیرد آن را مَلَکی در طَبَقی نور که درخشان است شعاع آن و می‌رسد به

۱ـ سختی، عذاب. ۲ـ سفینة البحار ج ۲ ص ۵۵۶ واژهٔ «موت».

۳ـ جامع الاخبار ص ۲۸۲ ط قم عنه سفینة البحار ۵۵۶/۲ ـ ۵۵۷ ارشاد القلوب با اندک تفاوت / ۱۷۵، مستدرک الوسایل ۲۵۲۵/۳۸۴/۲.

هفت آسمان. پس می‌ایستد بر لب قبر، پس فریاد می‌کند: اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَهْلَ الْقُبُورِ، اهل شما فرستادند این هدیه را به سوی شما. پس میّت می‌گیرد و آن را داخل در قبر خود می‌کند و بدان خوابگاهش فراخ می‌شود.

پس فرمود: آگاه شوید هر کس مهربانی کند مرده را به صدقه، پس برای اوست نزد خدا از اجر مانند اُحُد، و می‌باشد روز قیامت در سایهٔ عرش خداوندی که نیست سایه‌ای جز سایهٔ عرش خدا، و زنده و مرده نجات می‌یابند به این صدقه.[1]

و حکایت شده که امیر خراسان را در خواب دیدند که می‌گفت: بفرستید برای من آنچه را که می‌اندازید برای سگان خود که محتاجم به آن.[2]

علاّمه مجلسی (رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ) در «زادُ الْمَعاد» فرموده: باید که مردگان را فراموش نکنند زیرا که دست ایشان از اعمال خیر کوتاه گردیده و از جانب فرزندان و خویشان و برادران مؤمن امیدوارند و احسان ایشان را چشم به راهند، خصوصاً در دعا کردن در نماز شب و بعد از نمازهای فریضه و در مشاهد مشرّفه پدر و مادر را زیاده از دیگران باید دعا کرد و اعمال خیر برای ایشان به عمل آورد.

و در خبر است که بسا فرزندی که در حال حیات پدر و مادر عاق ایشان باشد، و بعد از فوت ایشان نیکوکار گردد به سبب اعمال خیری که برای ایشان به عمل آورد. و بسا فرزندی که در حال حیات پدر و مادر نیکوکار باشد و بعد از فوت ایشان عاق گردد، به سبب آن‌که اعمال خیری که باید برای ایشان به عمل آورد کم به عمل آورده، و عمدهٔ خیرات برای پدر و مادر و سایر خویشان آن است که قرض ایشان را ادا کند و ایشان را از حقوق خدا و خلق بری گرداند، و حجّ و سایر عباداتی که از ایشان فوت شده باشد سعی کند به استیجار یا تبرّع بجا آورد.[3]

و در حدیث صحیح منقول است که: حضرت صادق علیه السلام در هر شب از برای فرزند خود و در هر روز برای پدر و مادر خود دو رکعت نماز می‌کردند و در رکعت اوّل «اِنّا اَنْزَلْناهُ» و در رکعت دوم «اِنّا اَعْطَیْناکَ» می‌خواندند.[4]

۱ـ جامع الاخبار ص ۴۸۲ ح ۱۳۹۴ ط آل البیت قم.
۲ـ سفینة البحار ج ۲ ص ۵۵۷.
۳ـ بحار ج ۷۴ ص ۵۹ ح ۲۱ (با مختصر تفاوت) و در زاد المعاد ص ۵۷۳.
۴ـ زاد المعاد ص ۵۷۴ ـ ۵۷۳.

و به سند صحیح از حضرت صادق﷥ منقول است که: بسا باشد که میّت در تنگی و شدّتی بوده باشد و حق تعالی به او وسعت دهد و تنگی را از او بردارد، پس به او گویند که این فرج که تو را روی داد به سبب نمازی است که فلان برادر مؤمن برای تو کرد.

راوی پرسید: دو میّت را در دو رکعت نماز شریک می‌توانم کرد؟ فرمود: بلی.

و فرمود که: میّت شاد می‌شود و فرح می‌یابد به دعا و استغفاری که برای او کنند. چنان چه زنده شاد می‌شود به هدیه که برای او برند.[1]

و فرمود که: بر میّت داخل می‌شود در قبرش نماز و روزه و حجّ و تصدّق و سایر اعمال خیر و دعا، و ثواب آن اعمال برای کسی که کرده و برای مرده هر دو نوشته می‌شود.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که از مسلمانان برای میّتی عمل صالحی بکند خدا ثواب او را مضاعف گرداند و میّت به آن عمل منتفع می‌گردد.[2]

و در روایتی وارد شده است که هرگاه شخصی به نیّت میّتی تصدّقی بکند حق تعالی جبرائیل را امر می‌فرماید که با هفتاد هزار ملک به نزد قبر او می‌روند و هر یک طبقی در دست دارند از نعمتهای الهیّه و هر یک به او می‌گویند: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ ای دوست خدا! این هدیهٔ فلان مؤمن است برای تو، پس قبر او روشن می‌شود و حقّ تعالی هزار شهر در بهشت به او کرامت می‌فرماید، و هزار حوری به او تزویج می‌فرماید و هزار حلّه به او می‌پوشاند و هزار حاجت او را روا می‌کند.[3]

مؤلّف گوید: که شایسته است من در اینجا نقل کنم چند حکایت نافعه از منامات[4] صادقه، و مبادا که اعتنایی ننمایی به آنها و خیال کنی که آنها خوابی است از خوابهای پریشان یا افسانه‌ای است که نقل می‌کنند از برای صبیان[5]، بلکه خوب تأمّل کن در آنها که تأمّل در آنها هوش از سر رُباید و خواب از چشمان.

فسانه‌ها همه خواب آورد فسانهٔ من — زچشم، خواب رباید فسانهٔ عجبی است

۱ـ زاد المعاد ص ۵۷۴ ـ ۵۷۳. ۲ـ زاد المعاد ص ۵۷۴ ـ ۵۷۳. ۳ـ زاد المعاد ص ۵۷۴.
۴ـ خوابها. ۵ـ کودکان.

▫ **حکایت**

شیخ ما ثقةالاسلام نوری (عَطِّرَ اللّٰهُ مَرْقَدَهُ) در «دارُالسَّلام» نقل فرموده که: حدیث کرد مرا سیّد فاضل مؤیّد اَرْشَد وَرِعْ[1] عالم تقی امیر سیّد علیّ بن عالم جلیل و فقیه نبیل، قدوهٔ ارباب تحقیق، و مَنْ یُشَدُّ الرَّواحِلُ اِلَیْهِ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمیقٍ، اَلْمُبَرَّءُ مِنْ کُلِّ شَیْنٍ وَ دَرَنٍ، الامیر سیّد حسن الحسینی الاصفهانی (اَلْبَسَهُ اللّٰهُ حُلَلَ الْاَمانِ وَ حَشَرَهُ مَعَ ساداتِ الْجِنانِ) گفت که: چون علاّمه والدم وفات کرد من در نجف اشرف مقیم بودم و اشتغال به تحصیل علوم داشتم و امور آن مرحوم به دست بعضی از اخوان من بود، و من به تفصیل، علم به آن نداشتم، و چون هفت ماه از وفات آن بزرگوار گذشت والدهام به رحمت الهی پیوست. جنازهٔ آن مرحومه را به نجف آوردند دفن کردند. در یکی از روزها در خواب دیدم که گویا نشستهام در اطاق شَکْنای[2] خودم که ناگاه مرحوم والدم وارد شد.

من برخاستم و سلام کردم، بر او پس نشست در صدر مجلس و نوازش کرد مرا در سؤال از من، و بر من معلوم شد در آن وقت که مرده است؛ پس گفتم به او که شما در اصفهان وفات کردید چگونه شد که شما را در اینجا میبینم؟!

فرمود: بلی، لکن ما را منزل دادند بعد از وفات در نجف اشرف و مکان ما الآن در نجف است.

گفتم: که والده نزد شما است؟ فرمود: نه.

وحشت کردم از آن که گفت نه.

فرمود: او در نجف است لکن در مکان دیگر است؛ آن وقت فهمیدم وَجْهش آن است که پدرم عالم است و محلّ عالم بالاتر است از محلّ جاهل.

پس سؤال کردم از حال آن مرحوم؛ فرمود: من در ضیق و تنگی بودم و الآن اَلْحَمْدُلِلّٰهِ حالم خوب است، و از آن شدّت و تنگی، گشایش و فرجی برای من حاصل شده.

۱ـ با ورع، پرهیزکار.

۲ـ اطاق مسکونی.

من از روی تعجّب گفتم که : آیا شما هم در ضیق و شدّت واقع شدید؟!

فرمود: بلی؛ حاج رضا پسر آقا بابا مشهور به نعلبند، از من طلبی داشت، از جهت طلب او حال من به بدی کشید.

پس تعجّب من زیاد شد و از خواب بیدار شدم با حال ترس و تعجّب، و نوشتم صورت خواب را برای برادرم که وصیّ آن مرحوم بود، و از او درخواست نمودم که بنویسد برای من که آیا حاج رضای مذکور طلب دارد از مرحوم والد یا نه؟

برادرم برای من نوشت که: من در دفتری که اسامی طلبکاران بود مراجعه کردم، هر چه تفحّص کردم اسم این مرد در آنجا نبود.

من ثانیاً نوشتم که از خود آن شخص سؤال کند. برادرم بعد از آن برای من نوشت که: من سؤال کردم از او، گفت: بلی من هیجده تومان از آن مرحوم طلبکارم و غیر از خدا هیچ کس مطّلع نیست بر آن، و بعد از فوت ایشان از شما پرسیدم که اسم من در دفتر طلبکاران آن مرحوم هست؟ شما گفتید: نه. پس من با خود گفتم که اگر ادّعای طلب خود کنم قدرت بر اثبات ندارم؛ چون حجّت و بیّنه نداشتم و اعتماد به آن مرحوم بود که در دفتر خود ثبت می‌کند. معلوم شد که مسامحه نموده؛ پس من مأیوس از وصول طلب خود شدم و اظهار نکردم. پس من صورت خواب شما را برای او نقل کردم و خواستم که وجه او را بدهم، گفت: من إبراء[1] کردم ذمّهٔ او را به جهت خبر دادنش از طلب من.

◻ حکایت

و نیز شیخ اجلّ محدّث متبحّر، ثقةالاسلام نوری (نَوَّرَ اللّٰهُ مَرْقَدَهُ) در دارالسلام نقل کرده از عالم فاضل صالح ورع تقی، «حاج ملاّ ابوالحسن مازندرانی» که گفت: من دوستی داشتم از اهل فضل و تقوا، مسمّی به ملاّ جعفر بن عالم صالح ملا محمّد حسین طبرستانی از اهل قریه‌ای که آن را «تیلک» گویند، وقتی که طاعون عظیم آمد و تمام بلاد را گرفت، اتّفاق افتاد که جماعت بسیاری پیش از او وفات کردند در حالتی

۱ـ پاک نمودن و بخشودن بدهی، بری نمودن ذمّه.

که او را وصیّ خود قرار داده بودند، و او بر حسب وصیت آنها اموال ایشان را جمع نموده و هنوز به محلّ و مصرف نرسانده، او نیز به طاعون هلاک شد و آن مالها ضایع شد و به مصارفی که باید برسد نرسید، و چون حق تعالی بر من منّت نهاد و روزی فرمود مرا زیارت عتبات عالیات و مجاورت قبر أَبوعَبْدِاللّٰهِ الْحُسَيْن، شبی در کربلا در خواب دیدم که مردی در گردنش زنجیری است که آتش از آن شعله می‌کشد و دو طرف آن به دست دو نفر است، و آن شخصی که زنجیر به گردنش است زبانش بلند است و آویخته شده تا سینه‌اش؛ چون مرا دید به قصد من نزدیک آمد، چون نزدیک رسید دیدم رفیقم «ملاّ جعفر» است! تعجب کردم از حال او! خواست با من تکلّم کند و استغاثهٔ نماید که آن دو شخص زنجیرش را کشیدند و او را از عقب برگردانیدند و نگذاشتند که تکلّم کند. ثانیاً «ملاّ جعفر» نزدیک من آمد و خواست حرف بزند، او را کشیدند و نگذاشتند، تا سه دفعه.

من از مشاهدهٔ آن حال و آن صورت هولناک سخت ترسیدم و صیحهٔ عظیمی کشیدم و بیدار شدم، و از صیحهٔ من بیدار شد یک نفر از علماء که در نزدیک من خوابیده بود، پس من قصهٔ خواب را برای او نقل کردم، و اتفاقاً این وقتی که من از خواب برخاستم وقت باز کردن درهای صحن مطهّر و حرم شریف بود، پس من به رفیقم گفتم: خوب است مشرّف شویم به حرم و زیارت کنیم و استغفار کنیم برای «ملاّ جعفر» شاید حقّ تعالی بر او ترحّم فرماید، اگر این خواب رؤیای صادقه باشد. پس به حرم مشرّف شدیم و آنچه را قصد داشتیم به عمل آوردیم.

و گذشت از این مطلب قریب بیست سال و برای من معلوم نشد از حال «ملاّ جعفر» چیزی، و من به گمان خود چنان فهمیدم که این عذاب برای او به سبب تقصیر او باشد در اموال مردم.

و بالجمله چون منّت نهاد حقتعالی بر من به زیارت خانه‌اش و از اعمال حجّ فارغ شدیم، و مراجعت را به مدینهٔ مشرّفه موفّق شدیم، مرا مرضی عارض شد سخت، به حدّی که مرا بازداشت از حرکت و راه رفتن؛ پس من به رفقای خود التماس کردم که مرا شست و شو دهید و لباسهایم را عوض کنید و مرا دوش گیرید و به روضهٔ مطهّرهٔ

حضرت رسول ﷺ ببرید پیش از آن‌که مرگ مرا دریابد؛ پس رفقا بجا آوردند آنچه گفته بودم و چون داخل روضهٔ مطهّره شدم بیهوش افتادم و رفقا مرا گذاشتند و پی شغل خود رفتند؛ چون به هوش آمدم مرا دوش گرفتند و بردند نزدیک شبکهٔ ضریح مقدس تا زیارت کردم، آنگاه مرا بردند به طرف پشت، نزدیک بیت حضرت فاطمهٔ زهرا صَلَوٰاتُ اللّٰهُ عَلَیْهٰا که محلّ زیارت آن مظلومه است، پس نشستم و زیارت کردم آن حضرت را و طلب شفا برای خود نمودم و به آن بی‌بی خطاب کردم که به ما رسیده از اخبار، کثرت محبّت شما به فرزندت امام حسین ؑ و من مجاور قبر شریف آن حضرتم، پس به حقّ آن بزرگوار که شفای مرا از خداوند تعالی بخواهید؛ پس به جانب رسول ﷺ توجّه کردم و آنچه حاجت داشتم عرض کردم، از جمله طلب کردم شفاعت آن حضرت را برای جماعتی از رفقایم که وفات کرده بودند و اسمهای آنها را یک یک ذکر می‌کردم تا رسیدم به اسم ملاّ جعفر، در این حال یادم آمد خوابی که از او دیده بودم، حالم منقلب شد، پس الحاح کردم در طلب مغفرت و سؤال شفاعت برای او، عرض کردم که من بیست سال پیش از این او را به حال بد دیدم و نمی‌دانم خوابم راست بوده یا از أضغاث[1] احلام[2] و خوابهای پریشان بود؟ به هر جهت آنچه ممکنم بود از تضرّع و دعا در حقّ او به جا آوردم، پس در حال خود خفّتی دیدم، برخاستم تنها بدون اعانت رفیق به منزل آمدم و مرضم به برکت حضرت زهراء صَلَوٰاتُ اللّٰهُ عَلَیْهٰا برطرف شد.

و چون خواستیم از مدینه حرکت کنیم در «اُحُد» منزل کردیم، و چون وارد «اُحُد» شدیم و زیارت کردیم شهداء آنجا را خوابیدم، در خواب دیدم ملاّ جعفر (رفیق خود را) به هیئت خوبی جامه‌های سفید در تن دارد و عمّامه با حنک بر سر دارد و عصائی در دست گرفته، نزد من آمد و بر من سلام کرد و گفت: مَرْحَباً بِالْاُخُوَّةِ وَ الصَّداقَةِ؛ شایسته است که رفیق با رفیق خود چنین کند که تو با من کردی. من در این مدّت در تنگی و بلا و شدّت و محنت بودم. پس تو از روضهٔ مطهّره بیرون نیامدی مگر آن‌که

۱ـ آشفته و درهم. ۲ـ خوابها.

خلاص کردی مرا از آن گرفتاریها، و الآن دو روز یا سه روز است که مرا فرستادند به حمام و پاکیزه کردند مرا از قذارت[1] و کثافات، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله این جامه‌ها را برای من فرستاده و حضرت صدّیقه صَلَواتُ اللّهِ عَلَیْها این عبا را برای من مرحمت فرموده، و امر [کار] من به حَمْدِاللّهِ به خوبی و عافیت منجرّ شد، و من آمدم برای مشایعت تو آن‌که بشارت دهم تو را، پس خوشحال باش که به سلامت برمی‌گردی به سوی اهل خود و آنها هم سالم می‌باشند.

پس بیدار شدم، شکرگویان و خوشحال.

شیخ مرحوم فرموده که: شایسته است برای شخص زیرک خبیر که تأمل کند در دقائق این رؤیا؛ زیرا که آن مشتمل است بر چیزهایی که برطرف می‌کند کوری دل و خاشاک در چشم را.[2]

حکایت

و نیز در دارالسّلام است که: شیخ اجلّ اَوْرَعْ جناب «حاج ملاّ علی» از والد ماجدش جناب «حاج میرزا خلیل تهرانی» (رَحْمَةُ اللّهِ عَلَیْهِ) نقل فرموده که: من در کربلای معلّی بودم و مادرم در طهران؛ پس شبی در خواب دیدم که مادرم به نزد من آمد و گفت: ای پسر! من مُردم و مرا آوردند به سوی تو و بینی مرا شکستند؛ پس من ترسان از خواب بیدار شدم و از این خواب چندی نگذشت که کاغذی آمد از بعض اخوان که نوشته بود: «والده‌ات وفات کرد، جنازه‌اش را به نزد شما فرستادیم.»

چون جنازه کَشها آمدند گفتند: جنازهٔ والدهٔ شما را در کاروانسرای نزدیک ذِی‌الْکِفْل گذاشتیم چون گمان کردیم که شما در نجف می‌باشید. پس من صدق خواب را فهمیدم و لکن متحیّر ماندم در معنای کلام آن مرحومه که گفته بود: بینیم را شکستند. تا این‌که جنازه‌اش را آوردند. کفن را از روی او گشودم، دیدم بینی او شکسته شده! سبب آن را از حاملین آن پرسیدم، گفتند: ما سببش را نمی‌دانیم؟! جز آن‌که در یکی از کاروانسراها تابوت آن مرحومه را روی تابوتهای دیگر گذاشته بودیم، مالها[3] با هم لگد

1. چرک‌ها، پلیدی‌ها. 2. دارالسلام ۲/۱۵۲ ـ ۱۵۵. 3. اسب‌ها، قاطرها.

کاری کردند و جنازه را افکندند به زمین، شاید در آن وقت این آسیب به آن مرحومه رسیده، دیگر غیر از این ما سببی برای آن نمی‌دانیم، پس من جنازهٔ مادرم را آوردم حرم جناب «ابوالفضل» و مقابل آن جناب گذاشتم و عرض کردم: ای ابوالفضل! مادر من نماز و روزه‌اش را نیکو بجا نیاورده، الحال دخیل تو است پس برطرف کن از او اذیّت و عذاب را، و بر من است به ضمانت تو ای سیّد من که پنجاه سال برای او روزه و نماز بدهم. پس او را دفن کردم و در دادنِ نماز و روزه مسامحه شد. مدّتی گذشت که شبی در خواب دیدم که شور و غوغائی بر در خانهٔ من است. از خانه بیرون شدم ببینم چیست؟ دیدم مادرم را بر درختی بسته‌اند و تازیانه بر او می‌زنند. گفتم: برای چه او را می‌زنید؟! چه گناهی کرده؟! گفتند: ما از جانب «حضرت ابوالفضل» مأموریم که او را بزنیم تا فلان مبلغ پول بدهد. من داخل خانه شدم و آن پولی که طلب می‌کردند آوردم، به ایشان دادم و مادرم را از درخت باز کردم و به منزل بردم و مشغول به خدمت او شدم.

پس چون بیدار شدم حساب کردم آن مقدار پولی را که در خواب از من گرفتند موافق بود با پول پنجاه سال عبادت؛ پس من آن مبلغ را برداشتم و بردم خدمت سیّد اجلّ «امیرزا سیّد علی»، صاحب کتاب «ریاض» رِضْوانُ اللّٰهُ عَلَيْهِ و گفتم: این پول پنجاه سال عبادت است، مستدعیم لطف فرموده برای مادرم بدهید.

قالَ شَيْخُنَا الأَجَلُّ صاحِبُ دارِ السَّلامِ «اَحَلَّهُ اللّٰهُ دارَ السَّلامِ»: وَ فی هٰذَا الرُّؤْيا مِنْ عِظَمِ الأَمْرِ وَ خَطَرِ الْعاقِبَةِ وَ عَدَمِ جَوازِ التَّهاوُنِ بِما عاهَدَ اللّٰهُ عَلی نَفْسِهِ وَ عُلُوِّ مَقامِ اَوْلِيائِهِ الْمُخْبِتِينَ ما لا يَخْفی عَلی مَنْ تَأَمَّلَها بِعَيْنِ الْبَصِيرَةِ وَ نَظَرِ الاِعْتِبارِ.[1]

□ حکایت

و نیز آن بزرگوار از والد صالح خود نقل فرموده که: در طهران، در یکی از حمّامها،

۱ـ دارالسّلام ۲۴۶/۲ ـ ۲۴۵، مرحوم محدّث نوری پس از نقل این خواب فرمود: این خواب گویای بزرگ بودن کار آخرت خطیر بودن سرانجام کار، و جایز نبودن سهل‌انگاری نسبت به چیزهائی که خدای تعالی بر آن متعهّد شده و نمایانگر بزرگی مقام دوستان برگزیده‌اش می‌باشد. این مطلب بر کسی که با چشم بصیرت و نگاه عبرت‌آمیز در آن تأمّل و تفکّر نماید، پوشیده نیست.

در سر حمّام آن خادمی بود که او را «پادو» می‌گوئیم و او نماز و روزه بجا نمی‌آورد. روزی آمدند نزد یکی از معمارها و گفت: می‌خواهم برای من حمّامی بنا کنی.

معمار گفت: تو از کجا پول می‌آوری؟ گفت: تو چه کار داری، پول بگیر و حمام بساز، پس آن معمار حمّامی برای او ساخت معروف به اسم و اسمش «علی طالب» بود.

مرحوم «حاج ملاّ خلیل» می‌گوید که: وقتی در نجف اشرف بودم که خواب دیدم «علی طالب» آمد به نجف اشرف در «وادی السّلام»، پس من تعجّب کردم و گفتم: تو چگونه به این مکان شریف آمدی و حال آن‌که تو نه نماز می‌کردی و نه روزه می‌گرفتی؟! گفت: ای فلان! من مُردم و مرا گرفتند با غل و زنجیرها که ببرند به سوی عذاب که «حاج ملاّ محمّد کرمانشاهی» ـ جَزاهُ اللّهُ خیْراً ـ فلانی را نائب گرفت که برای من حجّ بجا آورد، و فلانی را اجیر کرد برای روزه و نماز من، و از برای من زکاة و مظالم قرار داد به فلانی و فلان، و چیزی بر ذمّهٔ من نگذاشت مگر آن‌که ادا کرد و مرا از عذاب خلاص نمود؛ خداوند جزای خیر به او بدهد.

پس من ترسان از خواب بیدار شدم و تعجّب داشتم از آن خواب تا آن‌که بعد از مدّتی جماعتی از طهران آمدند. احوال «علی طالب» را از ایشان پرسیدم. پس مرا خبر دادند به همان نحو که در خواب دیده بودم، حتّی اشخاصی که نائب شده بودند برای حجّ و نماز و روزهٔ او مطابق بودند با آنچه در خواب به من گفته بود و نام برده بود؛ پس من تعجّب کردم از صدق رؤیای خود و مطابق بودنش با واقع.

مخفی نماند که این خواب تصدیق می‌کند اخباری را که وارد شده که ثواب روزه و نماز و حجّ و سایر خیرات به میّت می‌رسد و آن‌که گاهی که مرده در تنگی و شدّت است به واسطهٔ آن اعمال فرجی برای او حاصل می‌شود؛ و نیز تصدیق می‌کند اخباری راکه فرمودند: «هیچ مؤمنی نیست که در شرق و غرب عالم بمیرد مگر آن‌که روحش را به وادی السّلام می‌برند»؛ و در بعض اخبار است که «گویا می‌بینیم ایشان راکه حلقه حلقه نشسته‌اند و با هم حدیث می‌گویند.»[1]

۱. بحار ج ۶ص ۲۶۸ ب ۸ ح ۱۱۸.

و حاج ملاّ محمّد کرمانشاهی مذکور از علمای اخیار و صلحای ابرار تهران بوده.[1]

◻ حکایت

از اربعینیّات عالم فاضل و عارف کامل، «قاضی سعید قمّی» رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ نقل شده که فرمود: به ما رسیده از کسی که ثقه و محلّ اعتماد است از استاد اساتید ما «شیخ بَهاءُ الْمِلَّةِ وَالدّینِ الْعامِلی» که روزی رفت به زیارت بعض ارباب حال که در مقبره‌هایی از مقابر اصفهان مأوا گزیده بود. آن شخص عارف به شیخ گفت: من در این قبرستان قبل از این روز امر غریبی مشاهده کردم! و آن امر این است که: دیدم جماعتی جنازه‌ای را آوردند در این قبرستان دفن کردند در فلان موضع و رفتند؛ پس چون ساعتی گذشت بوی خوشی شنیدم که از بوهای این نشأة[2] نبود؛ متحیّر ماندم! به راست و چپ خود نظر کردم تا بدانم که این بوی خوش از کجا آمد؟! که ناگاه دیدم جوان خوش صورتی در لباس ملوک است می‌رود نزد آن قبر، پس رفت تا رسید به آن قبر؛ من تعجّب بسیار کردم از آمدن او نزد آن قبر، پس چون نشست نزد آن قبر دیدم مفقود شد، گویا داخل در قبر شد. پس از این واقعه زمانی نگذشت که ناگاه بوی خبیثی شنیدم که از هر بوی بدی پلیدتر بود، پس نگاه کردم دیدم سگی می‌رود بر اثر آن جوان، تا رسید به آن قبر و پنهان شد، پس من در تعجّب شدم و در حال تعجّب بودم که ناگاه آن جوان بیرون آمد بد حال و بدهیئت با بدن مجروح، و از همان راهی که آمده بود برگشت.

من عقب او رفتم و از او خواهش کردم که حقیقت حال را برای من بگوید، گفت: من عمل صالح این میّت بودم و مأمور بودم که در قبر با او باشم، که ناگاه این سگی که دیدی آمد و او عمل غیر صالح او بود. من خواستم او را از قبر بیرون کنم تا وفا کنم به حقّ صحبت او، آن سگ مرا دندان گرفت و گوشت مرا کند و مرا مجروح کرد چنان چه می‌بینی و مرا نگذاشت که با او باشم، دیگر نتوانستم در قبر با او بمانم، بیرون آمدم و او را واگذاشتم.

۱ـ دارالسّلام ۲۳۲/۲ ـ ۲۴۵.　　۲ـ این دنیا.

چون عارف مکاشف این حکایت را برای شیخ نقل کرد شیخ فرمود: راست گفتی فَنَحْنُ قائِلُون بِتَجَسُّدِ الْأَعْمالِ وَ تَصَوُّرِها بِالصُّورَةِ الْمُناسِبَةِ بِحَسَبِ الْأَحْوالِ.[1]

مؤلف گوید که تصدیق می‌کند این حکایت را این خبر که «شیخ صدوق» در اوّل «امالی» روایت کرده[2] و مُلخّصش آن است که «قیس بن عاصم منقری» با جماعتی از بنی‌تمیم خدمت حضرت رسول ﷺ رسیدند و از آن حضرت موعظه نافعه خواستند، آن حضرت ایشان را موعظه فرمود به کلمات خویش؛ از جمله فرمود: ای قیس! چاره‌ای نیست از برای تو از قرینی که دفن شود با تو و او زنده است و دفن می‌شوی تو با او و تو مرده‌ای، پس اگر او کریم باشد گرامی خواهد داشت تو را و اگر لئیم باشد واخواهد گذاشت تو را و محشور نخواهی شد مگر با او، مبعوث نشوی مگر با او، و سؤال کرده نخواهی شد مگر از او؛ پس قرار مده آن را مگر صالح، زیرا که اگر صالح باشد انس خواهی گرفت با او، اگر فاسد باشد وحشت نخواهی نمود مگر از او و او عمل تو است.

«قیس» عرض کرد: یا نَبِیَّ اللّٰه! دوست داشتم که این موعظه به نظم آورده شود تا ما افتخار کنیم به آن بر هر که نزدیک ماست از عرب، و هم آن را ذخیره می‌کردیم.

آن جناب فرستاد «حسّان بن ثابت شاعر» را حاضر کنند که به نظم آورد آن را، «صلصال بن دلهمس» حاضر بود و به نظم درآورد آن را پیش از آن که «حسّان» بیاید و گفت:

تَخَیَّرْ خَلیطاً مِنْ فِعالِکَ اِنَّما قَرینُ الْفَتی فِی الْقَبْرِ ما کانَ یَفْعَلُ

وَ لابُدَّ بَعْدَ الْمَوْتِ مِنْ أَنْ تُعِدَّهُ لِیَوْمِ یُنادَی الْمَرْءُ فیهِ فَیُقْبِلُ

فَاِنْ کُنْتَ مَشْغُولاً بِشَیْءٍ فَلا تَکُنْ بِغَیْرِ الَّذی یَرْضی بِهِ اللّٰهُ تَشْغَلُ

فَلَنْ یَصْحَبَ الْإِنْسانَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِ وَ مِنْ قَبْلِهِ اِلاَّ الَّذی کانَ یَعْمَلُ

اَلا اِنَّمَا الْإِنْسانُ ضَیْفٌ لِأَهْلِهِ یُقیمُ قَلیلاً بَیْنَهُمْ ثُمَّ یَرْحَلُ[3]

۱ـ یعنی ما به تجسّم اعمال و صورت یافتن آن به صورت مناسب با حالات معتقدیم و قائلیم.

۲ـ بحارالانوار ج ۷۴ چاپ بیروت ص ۱۱۱ اشعار را به قیس نسبت داده نه به صلصال بن دلهمس.

۳ـ ترجمهٔ اشعار: از کارهای خود دوستی انتخاب کن. همانا همنشین شخص در قبر عمل اوست و چاره‌ای نیست پس از

شیخ صدوق رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که: حضرت عیسی بن مریم ﷺ گذشت به قبری که صاحب آن قبر را عذاب می‌کردند، پس از یک سال دیگر دوباره حضرت عیسی از آن جا عبور کرد، دید عذاب از صاحب آن قبر برداشته شد؛ پس گفت: ای پروردگار من؛ من گذشتم به این قبر در سال گذشته دیدم صاحبش در عذاب بود و امسال که بر او گذشتم می‌بینم عذاب از او برداشته شده؟!

پس وحی رسید به عیسی ﷺ که: یا روح اللّٰه! از برای صاحب این قبر فرزند صالحی بود که به حدّ بلوغ رسید، پس راهی را اصلاح و درست کرد و یتیمی را پناه و جای داد، پس من آمرزیدم او را به سبب این عمل که فرزندش بجا آورد.[1]

ﷺ مرگ آماده کنی آن را برای روزی که انسان را ندا می‌زنند و او می‌آید. اگر به کاری مشغول هستی جز به آنچه خشنودی خدا در آن است مشغول نباش. هرگز پس از مرگ و قبل از آن جز عمل انسان مصاحب او نخواهد بود. آگاه باش انسان مهمان خویشان خود است و مدتی کم بین آنها مانده سپس کوچ می‌کند. امالی شیخ صدوق (ره) ص ۵۰ ـ ۵۱ ح ۴ ط بعثت.

۱. بحار ج ۶ ص ۲۲۰ ب ۸ ح ۱۵.

فَصْلٌ

✓ یکی از منازل هولناک آخرت «قیامت» است

که هَولش عظیم، بلکه از هر هول اعظم و فزعش فَزَع[1] اکبر است و حقّ تعالی در وصف آن فرموده: ثَقُلَتْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ لٰا تَأْتِيكُمْ إِلاّٰ بَغْتَةً[2] «سنگین و گران و عظیم است قیامت از حیث شدائد و هولهای آن، در آسمانها و زمین یعنی بر اهل آن‌ها از ملائکه و جنّ و انس، نیاید شما را مگر ناگهان.»

قطب راوندی از حضرت صادق‌ؑ روایت کرده که: حضرت عیسی‌ؑ از جبرئیل پرسید: کی قیامت برپا خواهد شد؟ جبرئیل چون اسم قیامت شنید لرزه گرفت او را به حدّی که افتاد و غش کرد؛ پس چون به حال آمد گفت : یا روح‌اللّه! نیست مسئول به امر قیامت اعلم از سائل، پس آیهٔ شریفه را که ذکر شد خواند.[3]

و شیخ جلیل علی بن ابراهیم قمّی‌ؒ از حضرت امام محمّد باقر‌ؑ روایت کرده که: وقتی حضرت رسول‌ﷺ نشسته بود و جبرئیل نزد آن حضرت بود که ناگاه نظر جبرئیل به جانب آسمان افتاد و رنگش تغییر کرد از ترس به حدّی که مانند زعفران شد! پس خود را چسبانید به رسول خداﷺ و به آن حضرت پناه برد.

۱ـ هراس، ناله و زاری.	۲ـ سورهٔ ۷ آیهٔ ۱۸۷.
۳ـ بحار ج ۶ ص ۲۱۲ و ج ۷ ص ۶۱ حدیث ۱۴.

پس حضرت رسول نظر افکند به آنجا که جبرئیل نظرش افتاده بود، دید ملکی را که پر کرده مشرق و مغرب را که گویا قاب زمین است. پس آن ملک رو کرد به پیغمبرﷺ و گفت: یا محمدﷺ، من رسول خدایم به سوی تو که تو را مختیر سازم که پادشاه باشی و رسول، بهتر است به سوی تو، یا بنده باشی و رسول؟ پس حضرت التفات کرد به سوی جبرئیل، دید رنگش به حال اوّل برگشته و به حال آمده. جبرئیل عرض کرد: بلکه اختیار کنید که رسول و بنده باشید. پس پیغمبرﷺ گفت: می‌خواهم بنده و رسول باشم. پس آن ملک پای راست را بلند کرد و گذاشت در میان آسمان دنیا و پای چپ را بلند کرد و گذاشت در آسمان دوم، بعد از آن پای راست را گذاشت در آسمان سوم؛ به همین نحو رفت تا آسمان هفتم،

هر آسمان را یک گام خود کرد و هر چه بالا رفت کوچک شد تا آن‌که به اندازهٔ مرغ کوچکی شد. پس حضرت رو به جبرئیل کرد و فرمود: همانا مشاهده کردم از تو ترس شدیدی و ندیدم چیزی را که مرا بیشتر ترسانیده باشد از تغییر کردن رنگ تو؟! جبرئیل گفت: یَا رَسُولَ اللّٰهِ! مرا ملامت مفرما. آیا دانستید که این ملک کی بود؟ این اسرافیل «حاجِبُ الرَّبِّ» بود و از زمانی که حق تعالی آسمانها و زمین را خلق فرمود از مکان خود پائین نیامده[1]. من او را دیدم که به سوی زمین می‌آید، گمان کردم که آمده است برای برپا کردن قیامت، پس از ترس قیامت رنگم چنان تغییر کرد که مشاهده فرمودید. پس چون دیدم که برای امر قیامت نیامده بلکه حق تعالی چون شما را برگزیده به جهت بزرگی شما او را به نزد شما فرستاده، رنگم به حال اوّل آمد و نَفَسم به سوی من برگشت. الخبر[2].

و در روایتی است که: نیست ملک مقرّبی و نه آسمانی و نه زمینی و نه بادی و نه کوهی و نه صحرایی و نه دریائی مگر این‌که بترسند از روز جمعه، برای آن‌که قیامت برپا می‌شود در آن.[3]

۱ـ شاید مراد آن باشد که یک نفری و تنها و بی‌خبر پائین نیامده به این نحوی که اینجا آمده، تا منافات نداشته باشد با پائین آمدن او با جبرائیل و میکائیل برای اهلاک قوم لوط یا نحو آن. والله العالم [منه].

۲ـ بحار ج ۱۶ ص ۲۹۲ ح ۱۶۰. ۳ـ بحار ج ۷ ص ۵۹ـ۵۸ ح ۱.

فقیر گوید: شاید ترسیدن آسمان و زمین و سایر چیزها که ذکر شد، ترسیدن اهل آنها و موکلین آنها باشد چنان چه مفسرین در معنی آیهٔ ثَقُلَتْ فِی السَّمٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ[1] گفته‌اند.

و روایت شده که: چون حضرت رسول ﷺ قیامت را ذکر می‌نمود، شدید می‌شد صوت آن حضرت و سرخ می‌شد رخسار آن جناب.

و شیخ مفید در ارشاد نقل کرده که چون حضرت رسول ﷺ از غزوهٔ تبوک به مدینه مراجعت فرمود، رسید به خدمت آن حضرت «عمرو بن معدی کرب»، حضرت به او فرمود: اسلام بیاور «ای عمرو» تا خدا تو را ایمن گرداند از فَزَعِ اکبر، یعنی: ترسی که بزرگترین ترسهاست. «عمرو» گفت: ای محمد! ﷺ فَزَع اکبر کدام است؟! من کسی هستم که ترس بر من وارد نمی‌شود.

مؤلف گوید که: از این کلام معلوم می‌شود دلیری و قوّت قلب «عمرو»؛ نقل شده که او از شَجْعان[2] نامی روزگار بوده و فتوح عَجَم، بسیاری از آن بر دست او واقع شده و شمشیر او «صمصامه» معروف بود، وقتی با آن به یک ضربت تمام قوائم[3] شتر را از هم جدا کرد. و «عمربن الخطّاب» در زمان خلافت خود از او خواهش کرد که آن شمشیر را نشان او دهد، «عمرو» آن را حاضر کرد. «عمر» آن را کشید و بر محلّی زد که تیزی آن را امتحان کند، ابداً اثر نکرد.

عمر آن را دور افکند و گفت: این چیزی نیست. عمرو گفت: ای امیر! شما از من شمشیر طلبیدید نه بازویی که آن شمشیر را می‌زد.[4]

«عمر» از سخن «عمرو» بدش آمد و او را عتاب کرد و به قولی او را بزد.

و بالجمله چون «عمرو» گفت: من از فَزَعِ اکبر نمی‌ترسم! حضرت رسول ﷺ فرمود: «ای عمرو»! چنین نیست که گمان کرده‌ای؛ همانا صیحه زده شود بر مردم،

---

۱. سورهٔ ۷، آیهٔ ۱۸۷. تفسیر مجمع البیان ج ۴/ ۵۰۶ قطع رحلی.　　　۲. دلاوران.

۳. چهار دست و پا.

۴. مؤلف در حاشیه آورده: وَ عٰادَةُ السَّیْفِ أَنْ یَزْهُوَ بِجَوْهَرِهِ وَ لَیْسَ یَعْمَلُ إِلّٰا فِی یَدَیْ بَطَلٍ: [عادت شمشیر آن است که به اصل و نژاد خود می‌فروشد و می‌نازد، و جز در دست پهلوان عمل نمی‌کند] ترجمه از مؤلف نیست.

یک صیحه‌ای که باقی نماند میتی مگر آن‌که زنده شود و نماند زنده‌ای مگر آن‌که بمیرد، مگر آنها که خدا خواسته نمیرند. پس یک صیحهٔ دیگر بر ایشان زده شود که تمامی زنده می‌شوند و صف بکشند، و آسمان شکافته شود و کوهها متلاشی و پراکنده شود؛ و پاره‌ها از آتش جهنّم جدا شود و مانند کوه‌ها و افکنده شود؛ پس نماند صاحب روحی مگر آن‌که دلش کنده شود و گناهش را یاد کند و مشغول به خود شود مگر کسانی که خدا خواسته باشد؛ پس کجایی تو «ای عمرو» و این؟! عمرو گفت: همانا من می‌شنوم امری را که عظیم و بزرگ است[1].

و به حدّی قیامت هولناک است که اموات و مردگان در عالم برزخ و قبر نیز هول و وحشت آن را دارند، به نحوی که بعضی از مردگان که به دعای اولیاء خدا زنده شده‌اند دیده شده‌اند که موهایشان تمام سفید بوده! سبب سپیدی موی آنها را پرسیدند، گفتند: ما را وقتی که امر کردند به زنده شدن، گمان کردیم که قیامت برپا شده و از وحشت و هول و قیامت تمامی موهای ما سپید شد.[2]

اینک ما در اینجا ذکر می‌کنیم بعض چیزهایی را که سبب تخلّص از شدائد قیامت و ایمنی از فزع اکبر خواهد بود و آنها ده امر است:

اول: روایت شده است: هر که بخواند سورهٔ «یوسف»ع را در هر روز یا در هر شب، روز قیامت که مبعوث شود جمالش مانند جمال یوسف باشد، و نرسد به او فزع و ترسی، روز قیامت.[3]

و از حضرت امام محمد باقرع مروی است: هر که بخواند سورهٔ «دخان» را در نمازهای فریضه و نافله، حق تعالی او را مبعوث فرماید در جملهٔ آنهایی که ایمن و بی‌ترسند.[4]

و از حضرت امام جعفر صادقع مروی است: هر که بخواند سورهٔ «احقاف» را در هر شب یا در هر جمعه، نرسد به او ترسی در دنیا و ایمن گرداند حق تعالی او را از ترس روز قیامت.[5]

۱ـ بحار ج ۷ ص ۱۱۰ ب ۵ ح ۳۸.
۲ـ فروع کافی ۷۳/۱ عنه بحار ۱/۱۴ ۵۰ ب ۳۲ ح ۲۵.
۳ـ بحار ج ۷ ص ۲۹۳ ب ۱۵ ح ۹.
۴ـ بحار ج ۷ ص ۲۹۵ ب ۱۵ ح ۲۰.
۵ـ بحار ج ۷ ص ۲۹۵، ب ۱۵ ح ۲۱.

و نیز از آن حضرت منقول است: هر که بخواند سورهٔ «والعصر» را در نمازهای نافلهٔ خود، مبعوث شود روز قیامت با صورت سفید و روشن، و دهانش به خنده گشوده باشد و چشمش روشن باشد تا داخل بهشت شود.[1]

دوم: شیخ کلینی از حضرت امام جعفر صادق﷣ نقل کرده که حضرت رسولﷺ فرمود: هر که احترام و تعظیم کند کسی را که در اسلام موی خود را سپید کرده، ایمن گرداند حق تعالی او را از فزع و ترس روز قیامت.[2]

سوم: و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر که بمیرد در راه مکّه خواه در وقت رفتن باشد یا در وقت برگشتن، ایمن و بی‌ترس گردد از فزعِ اکبر یعنی: ترس بزرگ در روز قیامت.[3]

و شیخ صدوق از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر که بمیرد در یکی از دو حرم، یعنی حرم مکّه و حرم مدینه ـ زادَهُمَا اللّٰهُ شَرَفاً وَ تَعْظِیماً ـ خداوند مبعوث فرماید او را از جملهٔ آنهائیکه ایمن و بی‌ترسند.[4]

شیخ کلینی از حضرت صادق﷣ روایت کرده که فرمود: هر که دفن شود در حرم یعنی مکّهٔ معظّمه ایمن گردد از فزع اکبر.[5]

پنجم: شیخ صدوق از حضرت رسولﷺ نقل کرده: هر که پیش آید او را فاحشه‌ای[6] یا شهوتی، پس اجتناب کند از آن به جهت ترس از خداوند ـ عزّ و جلّ ـ ، حق تعالی حرام فرماید بر او آتش جهنّم را و ایمن گرداند او را از ترس بزرگ روز قیامت.[7]

۱ـ بحار ج ۷ ص ۲۹۸، ب ۱۵ ح ۴۱.

۲ـ بحار ج ۷ ص ۳۰۲ ح ۵۳: مَنْ وَقَّرَ ذا شَیْبَةٍ فِی الْاِسْلامِ، آمَنَهُ اللّٰهُ مِنْ فَزَعِ یَوْمِ الْقِیامَةِ.

۳ـ بحار ج ۷ ص ۳۰۲ ح ۵۵: مَنْ ماتَ فِی طَرِیقِ مَکَّةَ ذاهِباً اَوْ جائِیاً اَمِنَ مِنَ الْفَزَعِ الْاَکْبَرِ یَوْمَ الْقِیامَةِ.

۴ـ بحار ج ۷ ص ۳۰۲ ح ۵۷: مَنْ ماتَ فِی اَحَدِ الْحَرَمَیْنِ بَعَثَهُ اللّٰهُ مِنَ الْآمِنِینَ.

۵ـ بحار ج ۷ ص ۳۰۲ ح ۵۳: مَنْ دُفِنَ فِی الْحَرَمِ اَمِنَ مِنَ الْفَزَعِ الْاَکْبَرِ.

۶ـ فاحشه یعنی زنا و هر بدی که از حد بگذرد (منه).

۷ـ بحار ج ۷ ص ۳۰۳ ح ۶۰: مَنْ عَرَضَتْ لَهُ فاحِشَةٌ اَوْ شَهْوَةٌ فَاجْتَنَبَها مِنْ مَخافَةِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَیْهِ النّارَ وَ آمَنَهُ مِنَ الْفَزَعِ الْاَکْبَرِ.

ششم: و نیز از آن حضرت روایت کرده که فرمود: هر که دشمن گیرد نفس خود را نه مردم را، ایمن گرداند حق تعالی او را از ترس روز قیامت.[1]

هفتم: شیخ اجلّ «علیّ بن ابراهیم قمّی» از حضرت امام محمّد باقر﷣ روایت کرده: هر که فرو خورد خشم خود را و حال آن‌که ممکن باشد او را که جاری کند و روان گرداند آن را، پر کند خداوند دل او را از امن و ایمان روز قیامت.[2]

هشتم: حق تعالی در سورهٔ نمل فرمود: **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ**[3] (یعنی) هر که آورد در روز قیامت حسنه را، پس از برای اوست بهتر از آن و ایشان از فزعِ آن روز ایمنند.

از حضرت امیرالمؤمنین روایت شده که فرمود: حسنه در این آیه، معرفت و ولایت و محبّت ما اهل بیت است.[4]

نهم: شیخ صدوق از حضرت صادق﷣ روایت کرده که فرمود: هر که اعانت کند برادر مؤمن اندوهگین تشنه را، از توانائی خود و آسایش دهد او را از غم و اندوهش، یا یاری کند او را بر قضاء حاجتش، برای او باشد از حق تعالی هفتاد و دو رحمت که یکی از آنها را حق تعالی در دنیا به او مرحمت فرماید که اصلاح کند به آن امر معاشش را و ذخیره نماید هفتاد و یک رحمت دیگر را برای ترسها و هولهای روز قیامت او.[5]

مؤلّف گوید که: در خصوص قضاء حوائج برادران دینی روایات بسیار نقل شده؛ از جمله از حضرت امام محمّد باقر﷣ مروی است که: کسی که برود پی حاجت برادر مسلمان خود، حق‌تعالی او را در سایهٔ هفتاد و پنج هزار فرشته درآورد، و برندارد قدمی مگر آن‌که بنویسد برای او حسنه و محو فرماید از او سیّئه، و بالا برد برای او درجه‌ای و چون فارغ شود از حاجت او بنویسد برای او اجر کسی

۱ـ بحار ج ۷ ص ۳۰۲ ح ۵۹: مَنْ مَقَتَ نَفْسَهُ دُونَ النّاسِ، آمَنَهُ اللّٰهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيامَةِ.
۲ـ مَنْ كَظَمَ غَيْظاً وَ هُوَ يَقْدِرُ عَلَى إِمْضائِهِ حَشَا اللّٰهُ قَلْبَهُ أَمْناً وَ إِيماناً يَوْمَ الْقِيامَةِ بحار ۳۰۳/۷ ب ۱۵ ح ۶۲.
۳ـ سورهٔ ۲۷ آیهٔ ۸۹.
۴ـ بحار ج ۷ ص ۱۱۷ ذیل حدیث ۵۴: ... فَالْحَسَنَةُ وَ اللّٰهِ وَلايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ﷣.
۵ـ اصول کافی ۱۹۹/۲ باب تفریج کرب المؤمن ح ۱.

که حجّه و عمره بجا آورده باشد.[1]

و از حضرت صادق‌علیه‌السلام منقول است که: «قضاء حاجت مرد مؤمنی افضل است از حجّه و حجّه و حجّه و شمرد تا ده حجّ[2].»

و روایت شده که در بنی‌اسرائیل هرگاه عابدی به نهایت عبادت می‌رسید اختیار می‌کرد از همهٔ عبادات، کوشش و سعی کردن در حاجتهای مردم را.[3]

و شیخ جلیل، «شاذان بن جبرئیل قمی» روایت کرده است از حضرت رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله که در شب معراج این کلمات را دید که بر در دوم بهشت نوشته شده: لااِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللّٰهِ. از برای هر چیزی حیله[4] ایست و حیلهٔ سرور در آخرت چهار خصلت است: دست مالیدن بر سر یتیمان، و مهربانی کردن بر بیوه‌زنان، و رفتن پی حاجتِ مؤمنان، و تعهّد و پرستاری از فقیران و مسکینان[5] اِلٰی غَیْرِ ذٰلِکَ؛ لهذا علما و بزرگان دین خیلی اهتمام در قضاءِ حوائج مؤمنین داشتند و حکایاتی از ایشان در این باب نقل شده که جای نقلش نیست.

دهم: شیخ کلینی از حضرت امام رضاعلیه‌السلام نقل کرده که هر که بیاید نزد قبر برادر خود و بگذارد دست خود را بر قبر و بخواند «اِنّٰا اَنْزَلْنٰاهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ» را هفت مرتبه ایمن گردد روز فزع اکبر.[6]

مؤلف گوید که: در روایت دیگر است که رو به قبله کند و دست بگذارد روی قبر و این ایمن بودن از ترس بزرگ روز قیامت، ممکن است برای خواننده باشد چنان چه ظاهر خبر است، و محتمل است برای میّت باشد چنان چه از بعضی روایات ظاهر می‌شود.

و این فقیر دیدم در مجموعه‌ای که شیخ اجلّ اَفْقَه، «ابوعبدالله محمّد بن مکّی

۱ـ بحار ج ۷۴ ص ۳۳۲ ح ۱۰۷ ـ اصول کافی ۱۹۷/۲ باب السّعی فی حاجة المؤمن ح ۲.

۲ـ بحار ج ۷۴ ص ۲۸۵ ذیل حدیث ۴ـ در حدیث ۵ همین صفحه از امام صادق‌علیه‌السلام نقل شده که برآوردن نیاز برادر مؤمن از هزار حج قبول شده و آزادی هزار برده در راه خدا، و فرستادن هزار اسب با زین و افسارش برای جهاد، برتر است.

۳ـ اصول کافی ۲ ص ۱۹۹ باب السّعی فی حاجة المؤمن ح ۱۱. ۴ـ در نسخهٔ دیگر حلیه (منه).

۵ـ فضائل «شاذان بن جبرئیل» ص ۱۵۰ عنه بحار ۱۴۴/۸ ب ۲۳ ح ۶۷.

۶ـ بحار ج ۷ ص ۳۰۲ ح ۵۸ و ج ۱۰۲ ص ۲۹۵.

عاملیّ» معروف به «شیخ شهید»، به زیارت قبر استاد خود شیخ اجلّ عالم فخر المحقّقین نجل آیةالله علاّمه حلّی (رِضْوانُ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِین) آمد و گفت: نقل می‌کنم از صاحب این قبر و او نقل کرد از والد ماجدش به سند خود از امام رضا علیه السلام که هر که زیارت کند قبر برادر مؤمن خود را و بخواند نزد او سورهٔ قدر را و بگوید: «اَللّٰهُمَّ جافِ الْأَرْضَ عَنْ جُنُوبِهِمْ وَ صاعِدْ إِلَیْکَ أَرْواحَهُمْ وَ زِدْهُمْ مِنْکَ رِضْواناً وَ أَسْکِنْ إِلَیْهِمْ مِنْ رَحْمَتِکَ مَا تَصِلُ بِهِ وَحْدَتَهُمْ وَ تُونِسُ وَحْشَتَهُمْ، إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» ایمن شود از فزع اکبر، خواننده و میّت.[1]

مؤلف گوید که: قبر «فخرالمحققین» بنابر آنچه از کلام مجلسی اوّل در شرح فقیه ظاهر می‌شود در نجف اشرف است، و شاید نزدیک قبر والدش علاّمه (رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ) در ایوان مطهّر باشد.

۱ـ مضمون این روایت از دو روایت استفاده می‌شود یکی در بحار ج ۱۰۲ ص ۲۹۵ و یکی در ص ۳۰۰.

فَصْلٌ

✓ از جاهای هولناک قیامت ساعتی است که آدمی از قبر خود بیرون آید

و این ساعت یکی از آن سه ساعتی است که سخت‌ترین ساعات و وحشتناکترین آنها است بر فرزندان آدم.[1]

حق تعالی در سورهٔ معارج فرموده: فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا ـ الی آخر السورة[2] «یعنی بگذار ایشان را که وارد شوند در باطل خود و بازی کنند، تا ملاقات کنند روز خود را: آن روزی که موعود شده‌اند؛ روزی که بیرون آیند از قبرهایشان در حالی که شتاب کننده باشند که گویا به سوی عَلَمی برپا شده سرعت می‌کنند، چنان که لشکر پراکنده که عَلَم خود را برپا ببینند به جانب آن شتاب‌کنان روند، در حالی که چشمانشان فرو افتاده که نمی‌توانند از هول نظر کنند، و فرو گرفته ایشان را خواری. این است آن روزی که وعده داده می‌شدند.»

از ابن مسعود روایت شده که گفت: من نشسته بودم در خدمت حضرت امیرالمؤمنین‌ؑ که آن جناب فرمود: همانا در قیامت پنجاه موقف است، هر موقفی هزار سال؛ اوّل موقف بیرون آمدن از قبر است که حبس می‌شوند هزار سال با بدن

۱ـ بحار ج ۷ ص ۱۰۴ روایت ۱۸ و ۱۹.

۲ـ سورهٔ ۷۰ ـ آیهٔ ۴۲ به بعد، بقیهٔ آیات: ... حَتّى يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذي يُوعَدُونَ. يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ سِراعاً كَأَنَّهُمْ إِلى نُصُبٍ يُوفِضُونَ. خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذلِكَ الْيَوْمُ الَّذي كانُوا يُوعَدُونَ.

برهنه و پای برهنه با حال گرسنگی و تشنگی، پس هر که بیرون آید از قبر خود در حالی که ایمان داشته باشد به خدا و به بهشت و دوزخ و بعث و حساب و قیامت و مقرّ باشد به خدا و تصدیق کننده باشد پیغمبرش را و آنچه را که از جانب خدا آمده، نجات خواهد یافت از گرسنگی و تشنگی.[1]

و حضرت امیرالمؤمنین؈ در نهج البلاغه فرموده: **وَ ذٰلِکَ یَوْمَ یَجْمَعُ اللّٰهُ فِیهِ الْاَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ لِنِقاشِ الْحِسابِ وَ جَزاءِ الْاَعْمالِ خُضُوعاً قِیاماً قَدْ اَلْجَمَهُمُ الْعَرَقُ وَ رَجَفَتْ بِهِمُ الْاَرْضُ وَ اَحْسَنُهُمْ حالاً مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَیْهِ مَوْضِعاً وَ لِنَفْسِهِ مُتَّسَعاً**[2]: «وصف کرده آن حضرت روز قیامت را و بیرون آمدن مردم را از قبرها» فرموده که: آن روزی است که جمع می‌فرماید حق تعالی در آن، خلق اوّلین و آخرین را برای رسیدگی به حساب ایشان به دقّت و مناقشه، و جزا دادن ایشان را موافق اعمالشان، و حال مردم در آن روز به این نحو است که خاضع و فروتن ایستاده‌اند، و عرقهای ایشان تا دهنهای ایشان رسیده و زمین ایشان را به سختی و شدّت می‌جنباند، و از همگی مردم حال آن کسی بهتر است که برای قدمهای او جایی باشد و به قدری که بخواهد نفس بکشد محلّ نفس داشته باشد.

و شیخ کلینی از حضرت صادق؈ روایت کرده که: مَثَلِ مردم، روز قیامت در وقتی که ایستاده‌اند برای امر پروردگار عالمین، مانند تیر است در ترکش؛[3] یعنی همچنان که تیرها را دسته کرده در ترکش جای می‌دهند به حدّی که از تنگی جای تکان نمی‌خورند، همین طور جای آدمی نیز تنگ است در آن روز به حدّی که نیست از برای او مگر موضع قدم او، و قدرت ندارد که از محلّ خود جدا شود.

و بالجمله این موقف، موقفی است عظیم و شایسته است در اینجا ذکر کنیم چند خبری در حال بعضی اشخاص در وقت بیرون آمدن ایشان از قبرشان.

۱ـ بحار ج ۷ ص ۱۱۱ ب ۵ ح ۴۲. ۲ـ نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۲۹۱ بحار ج ۷ ص ۱۱۴.
۳ـ روضهٔ کافی / ۱۴۳ عنه بحار ۱۱۱/۷ ب ۵ ح ۴۳.

- **اوّل**

«شیخ صدوق» روایت کرده از ابن عبّاس از حضرت رسول(ص) که آن حضرت فرمود: شکّ کنندهٔ در فضل علّی بن ابی‌طالب(ع) برانگیخته شود روز قیامت از قبر خود و در گردن او طوقی باشد از آتش که در آن سیصد شعبه باشد، که بر هر شعبه‌ای از آن شیطانی باشد که روترش کند در روی او و آب دهن افکند در صورت او.[1]

- **دوم**

شیخ کلینی از حضرت امام محمّد باقر(ع) روایت کرده که: خداوند تبارک و تعالی برانگیزاند روز قیامت مردمانی را از قبرهایشان که بسته باشد دستهایشان به گردنهایشان به حدّی که قدرت نداشته باشند که بگیرند به دستهایشان به اندازهٔ یک سر انگشت، با ایشان ملائکه باشند که سرزنش کنند ایشان را سرزنش سختی، بگویند: «این اشخاص کسانی هستند که منع کردند خیر کمی از خیر بسیار را؛ اینها اشخاصی هستند که حقّ تعالی به ایشان عطا داده پس منع کردند ایشان حقّ خدا را که در اموالشان بود.»[2]

- **سوّم**

شیخ صدوق روایت کرده از حضرت رسول(ص) در حدیث طولانی که: «هر که نمّامی و سخن‌چینی کند مابین دو نفر، مسلّط کند حق تعالی بر او در قبرش آتشی که بسوزاند او را تا روز قیامت؛ پس چون از قبر خود بیرون آید مسلّط فرماید حق تعالی بر او مار سیاه بزرگی که گوشت او را به دندان بکند تا داخل جهنّم شود.[3]

- **چهارم**

و نیز از آن حضرت روایت کرده که: هر که پر کند چشم خود را از نگاه کردن به زن نامحرم، حق تعالی محشور فرماید او را روز قیامت در حالی که میخ دوز کرده باشند او

۱ـ بحار ج ۷ ص ۲۱۱ ب ۸ ح ۱۰۶. ۲ـ بحار ج ۷ ص ۱۹۷ ب ۸ ح ۶۷، از فروع کافی ۱۴۲/۱ ـ ۱۴۳.
۳ـ بحار ۲۱۴/۷.

را به میخهای آتشی، تا حق تعالی حکم فرماید مابین مردم، پس امر شود که او را ببرند به آتش.[1]

- **پنجم**

و نیز از آن حضرت صَلَوٰاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ روایت کرده که فرمود: شٰارِبُ‌الْخَمْرِ محشور شود روز قیامت در حالی که رویش سیاه، و چشمهایش کبود و مایل و کج شده باشد کنج دهانش، و جاری باشد آب دهانش، و بیرون کرده باشد زبانش را از قفایش.[2]

و در علم الیقین محدّث فیض است که روایت شده در صحیح که: شٰارِبُ‌الْخَمْرِ محشور شود روز قیامت در حالی که کوزه‌ای در گردنش است و قدح در دستش و بویش گندیده‌تر است از هر مرداری که بر روی زمین است، لعنت می‌کند او را هر که می‌گذرد بر او از خلایق.[3]

- **ششم**

شیخ صدوق از حضرت رسولﷺ روایت کرده که فرمود: می‌آید روز قیامت شخص دورو در حالی که بیرون کرده زبانش را از قفای خود، و یک زبان دیگر است برای او که بیرون آورده از پیش‌رو در حالی که شعله می‌کشند از آتش تا افروخته کنند جسد او را؛ پس گفته شود این است آن کسی که در دنیا دورو و دو زبان بوده و شناخته می‌شود به این روز قیامت.[4]

و بدانکه چیزهایی که نافع است برای این موقف، بسیار است و ما به چند چیز از آن اشاره می‌کنیم:

۱ـ عقاب الاعمال / ۲۳۸ ط صدوق. ۲ـ بحار ج ۷ ص ۱۸ ب ۵ از ج ۱۲۷.

۳ـ والنعم ما قیل:

منگر دربستان که آخر کار / نگریستن گریستن آرد بار

شاهدان زمانه خُرد و بزرگ / دیده را یوسفند و دل را گرگ

جعد مفتول* دل کسل باشد / زلف مرغول* غول دل باشد (منه)

* موی پیچیده شده

* پیچ و تاب

۴ـ بحار ج ۷ ص ۲۱۸ ح ۱۳۰.

- **اوّل**

در حدیثی وارد شده که: هر که تشییع کند جنازه‌ای را، حق تعالی موکّل فرماید بر او ملائکه‌ای که با ایشان باشد رایاتی[1]، تشییع کنند او را از قبرش تا محشرش.[2]

- **دوّم**

«شیخ صدوق» از حضرت صادق‌ؑ روایت کرده: هر که برطرف کند از مؤمنی اندوهی، حق تعالی برطرف کند از او اندوه‌های آخرت را و بیرون آید از قبر خود در حالی که دلش خنک و سرد باشد.[3]

- **سوّم**

«شیخ کلینی» و «صدوق» از «سَدیر صیرفی» روایت کرده‌اند در خبر طولانی که گفت: فرمود حضرت صادق‌ؑ که: چون حق تعالی مؤمن را از قبرش بیرون آورد، بیرون شود با او مثالی؛ یعنی قالبی و کالبدی که پیش روی او باشد، پس هر چه ببیند مؤمن، هولی از هولهای روز قیامت، آن مثال به او گوید: اندوهناک مشو و مترس و مژده باد تو را به سرور و کرامت از حقّ تعالی. و پیوسته او را بشارت دهد تا در مقام حساب؛ پس حقّ تعالی حساب کَشَدْ او را حساب آسانی و امر فرماید او را به بهشت، و آن مثال در جلو او باشد. پس مؤمن گوید به او: خدا رحمت کند تو را خوب رفیقی بودی برای من؛ بیرون آمدی با من از قبر من و پیوسته بشارت دادی مرا به سرور و کرامت از حق تعالی تا دیدم من آن را. پس تو کیستی؟!

گوید: من آن سرور و شادی هستم که داخل کردی بر برادر مؤمن خود در دنیا؛ حقّ تعالی خلق فرموده مرا از آن تا بشارت دهم تو را.[4]

۱- پرچم‌هایی. ۲- بحار ج ۷ ص ۲۰۸ ب ۵ ح ۹۸.

۳- بحار ج ۷ ص ۱۹۸ ح ۷۱ به نقل از کافی ج ۲/باب تفریج کرب المؤمن ص ۱۹۹ - ۲۰۰ ح ۳: «مَنْ نَفَّسَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً نَفَّسَ اللّٰهُ عَنْهُ كُرَبَ الْآخِرَةِ وَ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَ هُوَ ثَلِجُ الْفُؤَادِ».

۴- بحار ج ۷ ص ۱۹۷ و ج ۷۴ ص ۲۸۴، اصول کافی ۱۹۱/۲ - ۱۹۰ باب ادخال السرور علی المؤمنین ح ۸ و ۱۰.

• **چهارم**

و نیز «شیخ کُلینی» از حضرت صادق(ع) روایت کرده که فرمود: هر که بپوشاند برادر مؤمن خود را لباس زمستانی یا تابستانی، حقّ است بر حقّ تعالی که بپوشاند او را از جامه‌های بهشت، و آن‌که آسان کند بر او سختی‌های مرگ را، و گشاد کند بر او قبر او را و آن‌که وقتی که از قبر خود بیرون آید ملاقات کند ملائکه را به مژده؛ یعنی ملائکه او را بشارت دهند و اشاره به همین است آیهٔ شریف: **وَ تَتَلَقّیٰهُمُ الْمَلائِکَةُ هٰذا یَوْمُکُمُ الَّذی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ.**[1]

• **پنجم**

«سیّد بن طاووس» در کتاب «اقبال» روایت کرده از حضرت رسول(ص) که: هر کسی که بگوید در ماه شعبان هزار مرتبه: «**لا اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَ لا نَعْبُدُ اِلاّٰ اِیّاهُ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ**» بنویسد حقّ تعالی برای او عبادت هزار سال و محو کند از او گناه هزار سال، و بیرون بیاید از قبرش روز قیامت و رویش درخشان باشد مانند ماه شب چهارده و از صدّیقین نوشته شد[شود(صح)].[2]

• **ششم**

خواندن دعای جوشن کبیر است در اوّل شهر رمضان.[3]

✓ **خَتْمٌ ذِکْرُهُ خَتْمٌ**

شایسته است که ما در اینجا یک چیزی که مناسب مقام است نقل کنیم: شیخ اجلّ «امین الدّین طبرسی» (رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ) در «مجمع البیان» نقل کرده از «براء بن عازب» که گفته: نشسته بود «مُعاذِ بْنِ جَبَل» نزدیک حضرت رسول(ص) در منزل «اَبی اَیّوبِ اَنْصاری»، پس «مُعاذ» گفت: یٰا رَسُولَ اللّٰهِ! خبر ده از قول حقّ تعالیٰ «یَوْمَ

۱ـ اصول کافی ۲۰۴/۲ ح ۱، بحار ج ۷ ص ۱۶۸ و ج ۷۴ ص ۳۸۰. سورهٔ ۲۱ آیهٔ ۱۰۳ یعنی فرشتگان با آنها برخورد می‌کنند (و می‌گویند) این (همان) روزی است که وعده داده می‌شدند.

۲ـ اقبال الاعمال ص ۶۸۵.

۳ـ بحار ج ۹۴ ص ۳۸۴ دربارهٔ فضیلت جوشن کبیر و این که امان است در حیات و ممات.

يُنفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً[1] یعنی: روزی که دمیده شود در صور پس بیائید شما فوج فوج؟

حضرت فرمود: ای معاذ سؤال کردی از امر عظیمی، پس رها کرد چشمهای خود را[2]، پس فرمود: محشور شوند ده صنف از امّت من متفرّق و پراکنده که خداوند جدا کرده باشد ایشان را از مسلمانان، و تغییر داده باشد صورتشان را به این صورتها: بعضی به صورت بوزینه باشند، بعضی به صورت خوکها، بعضی نگونسار باشند، به این طریق که پاهایشان از بالا و صورتهایشان از زیر و بکشند ایشان را به صورتها به محشر، بعضی کور باشند که رفت و آمد کنند، بعضی کران و گُنگان باشند که چیز فهم نکنند، بعضی بمکند زبانهایشان را پس روان باشد چرک از دهانشان عوض آب دهانشان به نحوی که پلید شمرند ایشان را اشخاصی که در قیامت جمع شده‌اند، بعضی بریده باشد دستها و پاهایشان، بعضی آویخته باشند به تنه‌های درخت آتشی، بعضی گندیده‌تر باشند از مُردار، بعضی پوشیده باشند جُبّه‌های تمام و دراز از قطران[3] که تمام اندام ایشان را گرفته باشد و چسبیده باشد به پوستهای ایشان؛ پس آنهائی که به صورت بوزینه‌اند ایشان اشخاصی هستند که سخن‌چینی و نمّامی می‌کنند. و آنهائی که به صورت خوکها باشند ایشانند اهل سُحت یعنی کسبهای حرام مثل رشوه. و امّا آنانکه نگونسارند پس خورندگان ربا می‌باشند. و آنانکه کورند کسانی هستند که به جور حکم می‌کنند. و آنانکه کر و گنگ می‌باشند اشخاصی هستند که به عملهای خوب عُجب می‌کنند. و آنان که می‌مکند زبانهایشان را علما و قاضیانند که اعمالشان مخالف است با اقوالشان. و آنانکه دستها و پاهایشان بریده است کسانی باشند که اذیّت می‌کنند همسایگان را. و آنانکه به دار آتشی آویخته شده‌اند کسانی هستند که سعایت و سخن‌چینی می‌کنند برای مردم نزد سلطان. و آنانکه گندیده‌ترند از مردار اشخاصی هستند که بهره می‌برند از شهوات و لذّات، و منع می‌کنند حقّ خدا را که در اموالشان است. و آنانکه پوشیده‌اند جبّه‌هایی از قطران پس ایشانند اهل فخر و کبر.[4]

۱ـ سوره ۷۸ آیهٔ ۱۸.
۲ـ شاید مراد آن باشد که گریه کرد (منه).
۳ـ سرب گداخته.
۴ـ مجمع البیان ج ۱۰ ص ۴۲۳ ذیل تفسیر آیهٔ ۱۸ سورهٔ نبأ.

فَصْلٌ

✓ یکی از مواقف مهولهٔ قیامت موقف میزان و سنجیدن اعمال است

قالَ اللّهُ تَعالی فِی أوائِلِ سُورَةِ الْأعْرافِ: وَ الْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ[1] فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ فَأُولٰئِکَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِما کانُوا بِآیاتِنا یَظْلِمُونَ[2]. یعنی: وزن و سنجیدن اعمال در روز قیامت حقّ است پس هر که سنگین باشد ترازوهای او یعنی حسنات او پس ایشانند رستگاران، و هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانند که زیان کردند جانهای خود را به سبب آنچه بودند که به آیات ما ظلم می‌کردند، یعنی: انکار می‌کردند عوض آن که تصدیق کنند.

و در سورهٔ «قارعه» فرموده: اَلْقارِعَةُ مَا الْقارِعَةُ (تا آخر سوره). قارِعه یعنی: قیامت، به جهت آن که می‌کوبد دلها را به فَزَع و ترس؛ پس معنی چنین باشد: «قیامت و چیست قیامت؟! و چه دانا کرد تو را که چیست آن؟ روزی که می‌باشند مردم مانند پروانه پراکنده، و می‌باشند کوه‌ها مانند پشم زده شده و حلاّجی شده؛ پس امّا آن که گران آمد سنجیده‌هایش یعنی حسنات و خیراتش پس او در عیشی است پسندیده، و امّا آن که سبک آمد سنجیده‌هایش پس مأوایش هاویه است، و چه دانا کرد تو را که

۱ـ مفسرین گفته‌اند: سبب آن که میزان را به صیغهٔ جمع حق تعالی ذکر فرموده، می‌شود آن باشد که هر نوع از انواع طاعات را میزانی باشد، و می‌شود نیز جمع موزون باشد؛ یعنی اعمال سنجیدهٔ او. منه. ۲ـ سورهٔ ۷ آیهٔ ۸ و ۹

چیست هاویه؟ آن آتشی است بسیار سوزنده.

بدانکه: برای سنگین کردن میزان اعمال شاید هیچ عملی مثل صلوات بر حضرت رسول و آل آن جناب (صَلَوٰاتُ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِین) و مثل حُسْن خُلْق نباشد، و من در اینجا به ذکر چند خبر در فضیلت صلوات، و سه روایت یا چند حکایت در حُسْنِ خُلْق کتاب خود را زینت می‌دهم:

✓ اما اخبار در فضل صلوات

● **اوّل**

شیخ کلینی (رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ) به سند معتبر روایت کرد که حضرت امام محمّد باقر یا امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند: گذاشته نمی‌شود در میزان چیزی سنگین‌تر از صلوات بر محمّد و آل محمد (صَلَوٰاتُ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِین) و همانا گذاشته مـی‌شود اعـمال شخص در میزان پس سبک باشد میزانش، پس بیرون آورند صلوات را و بگذارند در میزانش پس سنگین شود میزانش.[1]

● **دوم**

از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله مروی است که فرمود: من روز قیامت نزد میزانم، پس هر که گناهانش بسیار باشد که کفّهٔ سیّئاتش را سنگین کند، بیاورم من صلوات او را که بر من فرستاده، تا سنگین کنم به آن کفّهٔ حَسَناتش را.[2]

● **سوّم**

و نیز شیخ صدوق (رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ) از حضرت امام رضا علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: هر که قدرت نداشته باشد بر چیزی که گناهانش را برطرف کند پس بسیار صـلوات بـر محمّد و آل محمّد بفرستد که آن، خراب و ویران می‌کند گناهان را.[3]

۱ـ بحار ج ۹۴ ص ۴۹ و ۵۶، اصول کافی ۲/۴۹۴ باب الصّلوة عَلَی النّبی و اَهْلِبَیْتِه ح ۱۵.
۲ـ ثواب الاعمال / ۱۴ عنه بحار ج ۹۴ ص ۵۶ ح ۳۱.
۳ـ عیون الاخبار ۱ / ۲۹۴ عنه بحار ۹۴/ ۴۷ ب ۲۹ ح ۲.

- **چهارم**

از دعوات راوندی نقل است که حضرت رسولﷺ فرمود: هر که صلوات بفرستد بر من هر روز سه مرتبه و در هر شب سه مرتبه از روی محبّت و شوق به من، حقّ است بر خداوند ـ عزّوجلّ ـ که بیامرزدگناهان او را که در آن شب و آن روز کرده است.[1]

- **پنجم**

و نیز از آن حضرت مروی است که: در رؤیا دیدم عمویم حمزة بن عبدالمطّلب و برادرم جعفر بن ابی‌طالب را که در پیش آنها طبقی است از سدر، پس یک ساعتی از آن میل کردند. پس از آن، سدر مبدّل شد به انگور، پس یک ساعتی از آن خوردند، پس از آن، انگور رطب شد، پس یک ساعتی از آن میل کردند. من نزدیک ایشان رفتم و گفتم: پدرم فدای شما باد، چه عملی یافتید که از همهٔ اعمال افضل باشد؟ گفتند: «پدران و مادران ما فدای تو باد، یافتیم ما افضلِ اعمال را صلوات بر تو، و سقایت آب، و محبّت علیّ بن ابی‌طالب‌ؑ.»[2]

- **ششم**

و نیز از آن حضرت مروی است که: هر که صلوات بفرستد بر من در کتابی، پیوسته ملائکه برای او استغفار کنند مادامی که اسم من در آن کتاب است.[3]

- **هفتم**

«شیخ کلینی» از حضرت صادقؑ روایت کرده که فرمود: هرگاه ذکر پیغمبرﷺ شود، پس بسیار بفرستید صلوات بر او، پس به درستی که هر که صلوات بفرستد بر پیغمبرﷺ یک مرتبه، صلوات بفرستد حق تعالی بر او هزار صلوات در هزار صف از ملائکه، و باقی نماند از مخلوقات الهی چیزی مگر آن‌که صلوات فرستد بر آن بنده به جهت صلوات خدا و صلوات ملائکه‌اش، پس کسی که رغبت بکند از این[4]، پس او

۱ـ بحارالانوار ۷۰/۹۴ ب ۲۹ ح ۶۳.	۲ـ بحارالانوار ج ۹۴ ص ۷۰ ب ۲۹ ح ۶۳.

۳ـ بحار ۷۱/۹۴ ب ۲۹ ح ۶۵.	۴ـ یعنی کسی که از این همه ثواب اعراض بکند و به آن اهمیت ندهد.

جاهلی است مغرور که بیزار است از او خدا و رسول و اهل بیتش.[1]

فقیر گوید که: شیخ صدوق در «مَعانِی الأَخْبار» روایت کرده از حضرت صادق؛ در معنی: «اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ» الآیة. که آن حضرت فرمود: صلوات از خداوند عزّ و جلّ رحمت است و از ملائکة تزکیه است و از مردم دعاست.

و در همان کتاب روایت است که راوی گفت: ما چگونه صلوات بفرستیم بر محمّد و آل محمّد؟ فرمود: می‌گوئید: صَلَوٰاتُ اللّٰهِ وَ صَلَوٰاتُ مَلائِکَةِ وَ اَنْبِیائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جَمیعِ خَلْقِهِ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ السَّلامُ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکاتُهُ. گفت: گفتم: چه ثواب است برای کسی که این صلوات را بر پیغمبر بفرستد؟ فرمود: ثوابش بیرون آمدن از گناهانش است مثل روزی که از مادر متولّد شده است.[2]

- **هشتم**

«شیخ ابوالفتوح رازی» روایت کرده از حضرت رسول؛ که فرمود: در شب معراج چون به آسمان رسیدم ملکی دیدم هزار دست داشت، در هر دستی هزار انگشت، و مشغول بود به حساب کردن و شماره کردن به انگشتان. از جبرئیل پرسیدم که کیست این ملک و چه چیز را حساب می‌کند؟! جبرئیل گفت: این ملکی است موکّل بر دانه‌های باران، حفظ می‌کند که چند قطره از آسمان به زمین نازل شده. پس من گفتم به آن ملک که تو می‌دانی از زمانی که حق تعالی دنیا را خلق کرده است چند قطره باران از آسمان به زمین آمده است؟ گفت: یا رسول الله قسم به آن خدایی که تو را به حق فرستاده به سوی خلق، غیر از آن که من می‌دانم چند قطره نازل شده از آسمان به زمین، به تفصیل می‌دانم چند قطره به دریا فرود آمده و چند قطره در بیابان و چند قطره در معموره[3] و چند قطره در بستان و چند قطره در شوره‌زار و چند قطره در قبرستان! حضرت فرمود: من تعجب کردم از حفظ و تذکّر او در حساب خودا پس گفت: یا رسول‌الله! با این حفظ و تذکر و دستها و انگشتان که دارم حساب کردن یک چیزی

۱ـ بحار ج ۹۴ ص ۵۷ ح ۳۲، اصول کافی ۲/۴۹۲ باب الصّلوة علی النّبی و اهل بیته ح ۶.

۲ـ معانی الاخبار ۳۶۸ عنه بحار ۵۵/۹۴ ب ۲۹ ح ۲۷.

۳ـ آبادی.

را قدرت ندارم. گفتم: کدام حساب است آن؟ گفت: قومی از امّت تو که در جایی حاضر می‌شوند و اسم تو برده می‌شود نزد ایشان پس صلوات می‌فرستند بر تو، من قدرت ندارم ثواب آنها را شماره کنم.[1]

- **نهم**

شیخ کلینی روایت کرده در ذیل این صلوات عصر جمعه: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِیاءِ الْمَرْضِیِّینَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِکَ وَ بَارِکْ عَلَیْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَکَاتِکَ وَ السَّلَامُ عَلَیْهِ وَ عَلَیْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهُ»: هر که این صلوات را هفت مرتبه بگوید خداوند رد کند بر او به عدد هر بنده حسنه‌ای و عملش در آن روز مقبول باشد، و بیاید در روز قیامت در حالی که مابین دیدگانش نوری باشد.[2]

- **دهم**

روایت شده که هر که بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ» نمیرد تا امام قائم؈ را درک نماید.[3]

✓ و اما روایات در حسن خلق پس چنین است

- **روایت اول**

از انس بن مالک منقول است که گفت: وقتی در خدمت حضرت رسول ﷺ بودم و بر تن شریف آن جناب بُردی بود که حاشیه و کنار آن غلیظ و زِبْر بود، که ناگاه عربی بیابانی نزدیک آمد و ردای آن حضرت را گرفت و سخت کشید، به نحوی که حاشیهٔ ردا در بُنِ گردن آن جناب اثر کرد؛ پس گفت: ای محمّد بار کن بر این دو شتر من از مالی که نزد تست، زیرا که آن مال خدا است نه مال تو و نه مال پدر تو.

حضرت در جواب او سکوت نمود، آنگاه فرمود: مال، مال خداست و من بندهٔ خدا

۱ـ تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی ج ۴ ص ۴۴۲.

۲ـ کافی ۴۲۹/۳ ح ۵ عنه عین الحیٰوة مجلسی‌ره ص ۴۱۵.

۳ـ جمال الاسبوع: ۲۴۵ عنه بحار ۶۵/۹۰ ب ۱۰۰، مصباح المتهجد ص ۱۹۷.

هستم؛ پس فرمود: آیا قصاص کنم از تو ای اعرابی؟

گفت: نه.

حضرت فرمود: چرا؟

گفت: زیرا که شیوه و خُلق تو آن است که بدی را به بدی مکافات نکنی.

حضرت خندید و امر فرمود که بر یک شتر او جو بار کردند و بر شتر دیگرش خرما، و به او مرحمت فرمود.[1]

مؤلف گوید: که ذکر من این روایت را در این مقام به جهت تبرّک و تیمّن است نه برای بیان حسن خلق حضرت رسول ﷺ یا ائمهٔ هدی ﷺ، زیرا که شخصی را که حق تعالی در قرآن کریم به «خُلق عظیم» یاد فرماید و علمای فریقین در سیرت و خصال حمیده‌اش کتابها نوشته باشند و عُشری[2] از اَعْشار آن را احصاء ننموده باشند، دیگر چیز نوشتن من در این باب سَماجت[3] است.

وَ لَقَدْ أَجادَ مَنْ قالَ:

مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ وَ الثَّقَلَيْنِ ... وَ الْفَرِيقَيْنِ مِنْ عُرْبٍ وَ مِنْ عَجَمِ
فاقَ النَّبِيِّينَ فِي خَلْقٍ وَ فِي خُلُقٍ ... وَ لَمْ يُدانُوهُ فِي عِلْمٍ وَ لا كَرَمِ
وَ كُلُّهُمْ مِنْ رَسُولِ اللّهِ مُلْتَمِسٌ ... غَرْفاً مِنَ الْبَحْرِ أَوْ رَشْفاً مِنَ الدِّيَمِ
وَ هُوَ الَّذِي تَمَّ مَعْناهُ وَ صُورَتُهُ ... ثُمَّ اصْطَفاهُ حَبِيباً بارِئُ النَّسَمِ
مُنَزَّهٌ عَنْ شَرِيكٍ فِي مَحاسِنِهِ ... فَجَوْهَرُ الْحُسْنِ فِيهِ غَيْرُ مُنْقَسِمِ
فَمَبْلَغُ الْعِلْمِ فِيهِ أَنَّهُ بَشَرٌ ... وَ أَنَّهُ خَيْرُ خَلْقِ اللّهِ كُلِّهِمِ[4]

۱. سفینة البحار ج ۱ ص ۴۱۲ مادّهٔ خلق، طبقات الکبری ۱ / ۴۵۸.

۲. ۱/۱۰

۳. زشتی و بی‌شرمی.

۴. سفینة البحار ج ۱ ص ۴۱۱ مادّه «خلق»، این اشعار را «بوصیری» سروده و در کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن ص ۸۲ به شعر ترجمه شده است:

او از همه و خشوران در خلق به و در خو ... در علم و کرم او را هرگز نرسند ایشان
هر یک ز رسول الله خواهند که بربخشد ... یک مشت ز آب بحر یا قطره‌ای از باران
صف بسته به پیش وی، هر دسته به جای خویش ... چون نقطه و چون شکله در دانش و در برهان
پس اوست که کامل کرد هم معنی و صورت را ... و آنگاه حبیبش خواند آن خالق انس و جان
همتا نبود او را در حُسن خدادادش ... پس آیتی از وحدت در گوهر حُسنش خوان

روایت دوّم

از «عصام بن المصطلق شامی» نقل شده که گفت: وقتی داخل مدینهٔ معظّمه شدم دیدم حسین بن علی‌ع را، پس به عجب آورد مرا روش نیکو و منظر پاکیزهٔ او، پس حسد واداشت مرا که ظاهر کنم آن بغض و عداوتی که در سینه داشتم از پدر او.

پس نزدیک شدم گفت: تویی پسر ابوتراب؟ معلوم باشد که اهل شام از حضرت امیرالمؤمنین‌ع به «ابی‌تراب» تعبیر می‌کردند و گمان می‌کردند که به این اسم، تنقیص آن جناب می‌کنند و حال آن‌که هر وقت «ابوتراب» می‌گفتند گویا حُلی[1] و حُلَل[2] به آن حضرت می‌پوشانیدند بالجمله «عصام» گفت:

گفتم: به امام حسین‌ع تویی پسر ابوتراب؟! فرمود: بلی.

فَبالَغْتُ فِی شَتْمِهِ وَ شَتْمِ أبِیهِ یعنی هر چه توانستم دشنام به آن حضرت و پدرش گفتم! فَنَظَرَ إلَیَّ نَظْرَةَ عاطِفٍ رَؤُوفٍ، پس نظری از روی عطوفت و مهربانی بر من کرد و فرمود: اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ، بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ، خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ ـ إلَی قَوْلِهِ تَعالَی ـ ثُمَّ لا یُقْصِرُونَ[3]

و این آیات اشارت است به مکارم اخلاق که حق تعالی پیغمبرش را به آن تأدیب فرمود: از جمله آن‌که به میسور از اخلاق مردم اکتفا کند و متوقّع زیادتر نباشد و بدی را به بدی مکافات ندهد، و از نادانان روی گرداند، و در مقام وسوسهٔ شیطان پناه به خدا گیرد ثُمَّ قالَ خَفِّضْ عَلَیْکَ إسْتَغْفِرِ اللّٰهَ لِی وَلَکَ (یعنی) پس فرمود به من آهسته کن و سبک و آسان کن کار را بر خود، طلب آمرزش کن از خدا برای من و برای خود؛ همانا اگر تو طلب یاری کنی از ما، تو را یاری کنیم، و اگر طلب عطا کنی تو را عطا کنیم، و اگر طلب ارشاد کنی تو را ارشاد کنیم.

«عصام» گفت: من از جسارتهای خود پشیمان شدم. آن حضرت به فراست یافت پشیمانی مرا.

فرمود: لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ یَغْفِرُ اللّٰهُ لَکُمْ وَ هُوَ أرْحَمُ الرّاحِمِینَ[4] و این آیهٔ شریفه

۱ـ زیورها، زینتها. ۲ـ جامه‌های نو. ۳ـ سورهٔ ۷ آیهٔ ۱۹۹ ـ ۲۰۲.
۴ـ سورهٔ ۱۲ آیهٔ ۹۲.

حکایت کلام حضرت یوسف پیغمبر؏ است بـه بـرادران خـود کـه در مـقام عـفو از تقصیران آنها فرمود که: عتاب و ملامتی نیست بر شما بیامرزد خداوند شماها را، و اوست اَرْحَمُ الرّاحِمینَ. پس آن جناب به من فرمود که: تو از اهل شامی؟

عرض کردم: بلی.

فرمود: شِنْشِنَةٌ اَعْرِفُها مِنْ اَخْزَمٍ و این مثلی است که حضرت به آن تمثّل جست، حاصل آن که: این دشنام و ناسزا گفتن به ما، عادت و خوی اهل شام است که معاویه در میان آنها سنّت گذاشت.

پس فرمود: حَيّانَا اللّهُ وَ اِيّاکَ هر حاجتی که داری به نحو انبساط و گشاده‌رویی حاجات خود را از ما بخواه که می‌یابی مرا در نزد افضل ظنّ خود به من اِنْشاءَ اللّهُ تعالی.

«عصام» گفت: این اخلاق شریفهٔ آن حضرت در مقابل آن جسارتها و دشنامها که از من سر زد چنان زمین بر من تنگ شد که دوست داشتم به زمین فرو روم. لاجرم از نزد آن حضرت آهسته بیرون شدم در حالی که به مردم پناه می‌بردم به نحوی که آن جناب ملتفت من نشود و مرا نبیند، لکن بعد از آن مجلس نبود نـزد مـن شـخصی دوست‌تر از آن حضرت و پدرش.[1]

مؤلف گوید که: صاحب کشّاف در ذیل آیهٔ شریفه «لا تَـثْرِيبَ عَـلَيْكُمُ الْـيَوْمَ» کـه حضرت سیّدالشّهداء به آن تمثّل جست، روایتی از حُسن خُلق «یوسف صدّیق» نقل کرده که ذکرش در اینجا مناسب است، و آن روایت این است که: برادران یوسف؏ پس از آن که شناختند یوسف را، برای آن جناب پیغام دادند که تو ما را می‌خوانی صبح و شام در سر سفرهٔ خود، ما خجالت می‌کشیم و حیا مـی‌کنیم از تـو بـه واسـطه آن تقصیراتی که از ما سر زده نسبت به جناب تو.

حضرت یوسف؏ فرمود: چرا حیا می‌کنید و حال آن که شما سبب عزّت و شرف من هستید. زیرا که اگر چه من بر اهل مصر سلطنت دارم لکن ایشان به همان چشم

۱. سفینة البحار ج ۱ ص ۴۲۶ مادهٔ خلق ط تهران.

اوّل به من نگاه می‌کنند و می‌گویند: سُبْحانَ مَنْ بَلَغَ عَبْداً بِیعَ بِعِشْرِینَ دِرْهَماً ما بَلَغَ یعنی منزّه است خداوندی که رسانید بنده‌ای را که بیست درهم خریده شده به این مرتبه از رفعت، و به تحقیق که من الآن به واسطهٔ شما شرف پیدا کردم و در چشمها بزرگ شدم، زیرا که دانستند که شما برادران من هستید و من عبد نبودم بلکه نوادهٔ ابراهیم خلیلم.[1]

و نیز روایت شده که چون حضرت یعقوب و یوسف به هم رسیدند، یعقوب علیه السلام پرسید: پسر جان بگو برایم که چه بر سرت آمد؟

گفت: بابا مپرس از من که برادرانم با من چه کردند، بلکه بپرس که حق‌تعالی با من چه کرد.[2]

- **روایت سوم**

شیخ مفید و دیگران روایت کرده‌اند که: در مدینهٔ طیّبه مردی بود از اولاد خلیفهٔ دوم که پیوسته حضرت امام موسی علیه السلام را اذیت می‌کرد و به آن جناب ناسزا می‌گفت هر وقت که آن حضرت را می‌دید، و به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام می‌داد! تا آن‌که روزی بعضی از کسان آن حضرت عرض کردند که بگذار تا این فاجر را بکشیم، حضرت ایشان را نهی کرد از این کار، نهی شدیدی، و زجر کرد ایشان را و پرسید که آن مرد کجاست؟

عرض کردند: در یکی از نواحی مدینه مشغول زراعت است.

حضرت سوار شد از مدینه به دیدن او تشریف برد. وقتی رسید که او در مزرعهٔ خود توقّف داشت. حضرت به همان نحو که سوار بر حمار بود داخل مزرعهٔ اوشد. آن مرد صدا زد که زراعت ما را تمال؛ از آنجا نیا. حضرت به همان نحو که می‌رفت، رفت تا به او رسید و نشست نزد او و با او به گشاده‌روئی و خنده سخن گفت، و سؤال کرد از او که چه مقدار خرج زراعت کرده‌ای؟

گفت: صد اشرفی.

۱ـ تفسیر کشاف ۵۰۳/۲ عنه سفینة البحار ۹۷/۲ واژهٔ خلق ط آستان قدس رضوی.

۲ـ مجمع البیان ۲۶۵/۳، سفینة البحار ۹۷/۲ واژهٔ «خُلق» ط آستان قدس رضوی.

فرمود: چه مقدار امید داری از آن بهره ببری؟

گفت: غیب نمی‌دانم.

حضرت فرمود: من گفتم چه اندازه امید داری عایدت بشود؟

گفت: امیدوارم که دویست اشرفی عاید شود.

پس حضرت کیسهٔ زری بیرون آوردند که در آن سیصد اشرفی بود، به او مرحمت کرد و فرمود: این را بگیر و زراعت نیز باقی است و حق تعالی روزی خواهد فرمود تو را در آن آنچه امیدواری.

«عُمَری» برخاست و سر آن حضرت را بوسید و از آن جناب درخواست نمود که از تقصیرات او بگذرد و او را عفو فرماید.

حضرت تبسّم فرمود و برگشت و پس از این «عُمَری» را در مسجد دیدند نشسته، چون نگاهش به آن حضرت افتاد گفت: اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ. اصحابش با وی گفتند که قصهٔ تو چیست، تو پیش از این غیر این می‌گفتی؟!

گفت: «شنیدید آنچه گفتم باز بشنوید» ، پس شروع کرد به آن حضرت دعا کردن. اصحابش با او مخاصمه کردند او نیز با ایشان مخاصمه کرد.

پس حضرت فرمود به کسان خود که : کدام یک بهتر بود آنچه شما اراده کرده بودید یا آنچه من اراده کردم؟ همانا من اصلاح کردم امر او به مقدار پولی و کفایت کردم شرّ او را به آن.[1]

✓ و امّا حکایات در حسن خلق پس چنین است

□ حکایت

نقل است که روزی مالک اَشتر (رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ) می‌گذشت در بازار کوفه، و بر تن آن جناب بود پیراهنی از خام و بر سرش عمامه‌ای از خام بود.

یکی از مردمان بازاری ـ که او را نمی‌شناخت ـ به نظر حقارت به او نگاه کرد و از روی استهزاء و استخفاف «بندقه» یعنی گلولهٔ گِلین به جانب آن جناب افکند.

۱ـ ارشاد / ۳۱۷ عنه.

مالک از او بگذشت و چیزی به او نگفت. پس به آن مرد گفتند که: آیا دانستی که با چه کسی این اهانت و استهزاء نمودی؟! گفت: نه.

گفتند: این شخص مالک اشتر، یار امیرالمؤمنین﴿ع﴾ بود. آن مرد را ترس و لرزه گرفت و عقب مالک برفت تا او را دریابد و عذرخواهی نماید؛ مالک را یافت که در مسجد رفته و به نماز ایستاده. چون از نماز فارغ شد، آن مرد افتاد روی پاهای مالک که ببوسد. مالک فرمود: چه امر است؟ گفت عذر می‌خواهم از آن جسارتی که کرده‌ام. مالک فرمود که: باکی نیست بر تو، به خدا سوگند که من داخل مسجد نشدم مگر برای آن که استغفار کنم برای تو.[1]

مؤلف گوید: ملاحظه کن که چگونه این مرد از حضرت امیرالمؤمنین﴿ع﴾ کسب اخلاق کرده است، با آن که از اُمراء لشکر آن حضرت است، و شجاع و شدید الشَّوکَة[2] است و شجاعتش به مرتبه‌ای است که «ابْنِ أَبِی الْحَدید» گفته که: اگر کسی قسم بخورد که در عرب و عجم شجاع‌تر از «أَشْتَر» نیست مگر استادش امیرالمؤمنین﴿ع﴾، گمان می‌کنم که قَسَمش راست باشد. چه بگوییم در حقّ کسی که حیات او منهزم کرد اهل شام را و ممات او منهزم کرد اهل عراق را و امیرالمؤمنین﴿ع﴾ در حقّ او فرموده که «اشتر» برای من چنان بود که من برای رسول خدا﴿ص﴾ بودم،[3] و به اصحاب خود فرموده که کاش در میان شما مثل او دو نفر، بلکه کاش یک نفر مثل او داشتم[4]، و شدّت شوکتش بر دشمن از تأمّل در این اشعار که از آن بزرگوار است معلوم می‌شود:

بَقَّیْتُ وَفْرِی[5] وَانْحَرَفْتُ عَنِ الْعُلَی ... وَلَقَیْتُ أَضْیافِی بِوَجْهِ عَبُوسِ
إِنْ لَمْ أَشُنَّ عَلَی ابْنِ هِنْدٍ غارَةً ... لَمْ تَخْلُ یَوْماً مِنْ نِهابِ نُفُوسِ
خَیْلاً کَأَمْثالِ السَّعالِی شُزَّباً ... تَغْدُوا بِبِیضٍ فِی الْکَرِیهَةِ شُوسِ
حَمِیَ الْحَدِیدُ عَلَیْهِمُ فَکَأَنَّهُ ... وَمَضانُ بَرْقٍ أَوْشُعاعُ شُمُوسِ[6]

۱ـ سفینة البحار ج ۲ ص ۶۸۹ مادّه «شتر» ط آستان قدس رضوی نقل از تنبیه الخواطر ۲/۱.

۲ـ شوکت: نیرو و قدرت، فرّ و شکوه.

۳ـ شرح نهج البلاغه ۲۱۲/۲ عنه سفینة البحار ۸۰۵/۲ واژه شتر ط آستان قدس رضوی.

۴ـ بحار ۲۱۰/۳۳.

۵ـ وفر یعنی توانگری و بسیاری مال (منه).

۶ـ سفینة البحار ج ۲ ص ۸۰۵ مادّه شتر ط آستان قدس رضوی از انوار الربیع ۲۱۰/۳.

بالجمله با این مقام از جلالت و شجاعت و شدّت و شوکت، حُسن خُلق او به مرتبه‌ای رسیده که یک مرد سوقی[1] به او اهانت و استهزاء می‌نماید ابداً تغییر حالی برای او پیدا نمی‌شود! بلکه می‌رود در مسجد نماز بخواند و دعا و استغفار برای او نماید و اگر خوب ملاحظه کنی این شجاعت و غلبه بر هوای نفس خود بالاتر است از شجاعت بدنی او؛ قالَ أميرُالمُؤمِنينَ ؏: أشْجَعُ النّاسِ مَنْ غَلَبَ هَواهُ.[2]

▫ حکایت

شیخ مرحوم در خاتمهٔ مستدرک در ترجمهٔ سلطان العلماء و المحقّقین و افضل الحکماء و المتکلّمین، وزیر اعظم، استاد مَنْ تَأخَّرَ وَ تَقَدَّمَ، ذوالفیض القدسی «جناب خواجه نصیرالدّین طوسی؅» نقل کرده که روزی کاغذی به دستش رسید از شخصی که در آن، کلمات زشت و بدگوئی به ایشان داشت؛ از جمله این کلمهٔ قبیحه در آن بود که «یا کَلْبَ بْنَ کَلْب»!

محقّق مذکور چون آن کاغذ را مطالعه فرمود، جواب آن را به متانت و عبارات خوش مرقوم داشت بدون یک کلمه زشتی؛ از جمله مرقوم فرمود: که قول تو خطاب به من: ای سگ، این صحیح نیست زیرا که سگ به چهار دست و پا راه می‌رود و ناخنهایش طویل و دراز است و لکن من منتصب القامه‌ام و بشره‌ام ظاهر و نمایان است، نه آن‌که مانند کلب، پشم داشته باشم و ناخنهایم پهن است و ناطق و ضاحکم، پس این فصول و خواصّی که در من است به خلاف فصول و خواصّ کلب است.

و به همین نحو جواب کاغذ او را نگاشت و او را در غیابت جُبّ مَهانت[3] گذاشت.[4]

مؤلف گوید که: این خُلق شریف از این محقّق جلیل عجبی ندارد زیرا که آیةالله علاّمهٔ حلّی رِضْوانُ اللهِ علیه در حقّ او فرموده که این شیخ، افضل اهل عصر خود بود در علوم عقلیّه و نقلیّه؛ و کتب بسیاری در علم و حکمت و احکام شرعیّه بر مذهب

☞ حاصل مضمون شعر آن است که: از جود و شرافت و میهمان نوازی دور باشم اگر بر معاویه هجوم نیاورم و اسبان غول پیکر ورزیده همراه با شمشیرهای بلند بر او نتازانم، به گونهٔ آهن تافته بر لشکرش ببارم که گوئی برق آسمان می‌جهد و یا خورشید پرتو افکند.

۱. بازاری.

۲. سفینةالبحار، ۲ / ۲۰۸ وازهٔ هشتره ط آستان قدس رضوی.

۳. ته گودال خواری.

۴. سفینة البحار ج ۱ ص ۴۳۲ وازهٔ خلق.

امامیّه تصنیف فرموده و بزرگانی را که ما مشاهده کردیم در آفاق، این بزرگوار اشرف از همه بود در اخلاق.[1]

این فقیر گوید: اینجا جای تمثّل به این شعر است:

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی از دولت آن زلف چو سنبل شنوی

خواجه این حُسن خُلق را از رجوع به دستورالعمل و کردار ائمهٔ أطْهار صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ اخذ کرده است: آیا نشنیده‌ای که حضرت امیرالمؤمنین﷣ شنید که مردی قنبر را دشنام می‌دهد، قنبر خواست که دشنام او را برگرداند که حضرت او را ندا کرد: مهلاً یا قنبر (آرام باش ای قنبر) بگذار که این شخص دشنام دهنده خوار شود، همانا به سکوت خود خشنود می‌کنی خداوند رحمان را و به خشم در می‌آوری شیطان را و شکنجه می‌کنی دشمن خود را؛ قسم به آن خدائی که دانه را شکافت و مردم را آفریده که مؤمن خشنود نمی‌کند خدا را به چیزی مثل حلم، و خشمناک نمی‌کند شیطان را به چیزی مثل خاموشی، و شکنجه نمی‌کند احمق را چیزی مثل سکوت از جواب او.

بالجمله مخالف و مؤالف خواجه را مدح و ستایش نمودهاند؛ جرجی زیدان در آداب اللّغة العربیّه در ترجمهٔ او گفته که: کتابخانه‌ای اتخاذ کرد و مملوّ کرد آن را از کتب که عددش زیاده از چهارصد هزار مجلّد بود، **وَ اقامَ الْمُنَجِّمِينَ وَ الْفَلاسِفَةَ وَ وَقَفَ عَلَيْهَا الْأَوْقافَ فَزَهَا الْعِلْمُ فِي بِلادِ الْمُغُولِ عَلَى يَدِ هٰذَا الْفَارِسِيِّ كَأَنَّهُ قَبَسٌ مُنيرٌ فِي ظُلْمَةٍ مُدْلَهِمَّةٍ.**[2]

و این احقر در کتاب «فوائدالرّضویّه» که در تراجم علماءِ امامیّه است، ترجمهٔ این بزرگوار را به اندازه‌ای که فراخور آن کتاب بود نگاشتم، و نوشتم که اصل آن جناب از «وشاره» است که یکی از بلوک «جهرود» ده فرسخی بلدهٔ قم است، لکن ولادت با سعادتش در طوس واقع شده در یازدهم جمادی الاولی سنهٔ ۵۹۷ھ، در آخر روز دوشنبه هیجدهم ذی‌الحجه سنهٔ ۶۷۲ وفات کرد و در بقعهٔ منورهٔ کاظمیه ـ سَلامُ اللّٰهِ عَلَى

۱ـ الکُنی وَ الألقاب ۲۰۷/۲، اعلام الزرکلی ۲۵۷/۷.

۲ـ ستاره‌شناس‌ها و فلاسفه را بر آن کتابخانه گماشت و موقوفاتی را وقف آن نمود، پس دانش به وسیلهٔ این مرد ایرانی در شهرهای تحت نفوذ مغول گسترش یافت، و او همانا مانند شعلهٔ فروزان و نورانی بود که در جوّ تاریک بسیار سیاه آن زمان نورافشانی نمود.

ساکنیها ـ به خاک رفت و بر لوح مزارش نوشتند: وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ[1]
بعضی تاریخ فوت آن جناب را به نظم درآورده و گفته:

نصیر ملّت و دین پادشاه کشور فضل | یگانه‌ای که چه او مادر زمانه نزاد
به سال ششصد و هفتاد و دو به ذی‌الحجّة | به روز هیجدهم درگذشت در بغداد

▫ حکایت

نقل شده که روزی شیخ الفقهاء العظام، مرحوم «حاج شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء» ـ رِضْوَانُ اللّهِ علیه ـ در اصفهان پیش از آن‌که نماز شروع کند وجهی به فقراء قسمت نمود، پس از تمام آن به نماز ایستاد. یکی از سادات فقیر خبردار شد، بین دو نماز خدمت شیخ رسید و عرض کرد که مال جدّم را به من باز ده.

فرمود: تو دیر آمدی و اکنون دیگر چیزی نمانده که به تو بدهم.

سیّد در غضب شد و آب دهان خود را بر محاسن مبارک شیخ افکند! شیخ از محراب برخاست، و دامن خود را گرفت و در میان صفوف جماعت گردش کرد و فرمود که: «هر که ریش شیخ را دوست دارد به سیّد اعانت کند.» پس مردم دامن شیخ را پر از پول نمودند. شیخ آنها را به سیّد داد؛ پس از آن به نماز عصر ایستاد. خوب ملاحظه کن در این خُلق شریف که به چه مرتبه رسیده در این بزرگوار که رئیس مسلمین و حجّةالمسلمین و فقیه اهل بیت‌علیهم‌السلام بوده، و فقاهتش به مرتبه‌ای بود که کتاب کشف الغطاء را در سفر تصنیف کرده و نقل شده که می‌فرمود: «اگر کتب فقهیّه را همه را بشویید، من از طهارت تا دیات را می‌نویسم، و اولادش تمامی، فقها و علماءِ جلیل بوده‌اند.

شیخ ما ثقةالاسلام نوری (رَحْمَةُ اللّهِ عَلَيْهِ) در حال آن جناب فرموده که : اگر کسی تفکّر و تأمّل کند در مواظبت این بزرگوار بر سُنَن و آداب و مناجاتش در اسحار و گریستن و تذلّل او برای پروردگار و مخاطبات او با نفس خود که می‌گفت: «تو جُعَیفر بودی پس جعفر شدی، پس شیخ جعفر گشتی، پس شیخ عراق گشتی، پس رئیس مسلمین‌شدی؛ یعنی فراموش مکن‌اوائل خود را.» خواهدیافت او را که از همان کسانی

[1] ـ سورة ۱۸ آیة ۱۸.

است که حضرت امیرالمؤمنین﷣ وصف ایشان را فرموده برای «احنف‌بن قیس»[1].

فقیر گوید که: آن حدیثی است طویل در ذکر اوصاف اصحاب خود که برای احنف فرموده بعد از قتال اهل جمل؛ از جملهٔ فقراتش این است: «فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ فِي لَيْلَتِهِمْ وَ قَدْ نَامَتِ الْعُيُونُ وَ هَدَأَتِ الْأَصْوَاتُ وَ سَكَنَتِ الْحَرَكَاتُ مِنَ الطَّيْرِ فِي الْوُكُورِ وَ قَدْ نَهْنَهَهُمْ[2] هَوْلُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ الْوَعِيدِ عَنِ الرُّقَادِ كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ: أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتاً وَ هُمْ نَائِمُونَ فَاسْتَيْقَظُوا لَهَا فَزِعِينَ وَ قَامُوا إِلَى صَلَوَاتِهِمْ مُعْوِلِينَ بَاكِينَ تَارَةً وَ أُخْرَى مُسَبِّحِينَ، يَبْكُونَ فِي مَحَارِيبِهِمْ وَ يَرِنُّونَ، يَصْطَفُّونَ لَيْلَةً مُظْلِمَةً بَهْمَاءَ يَبْكُونَ. فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ يَا أَحْنَفُ فِي لَيْلَتِهِمْ قِيَاماً عَلَى أَطْرَافِهِمْ مُنْحَنِيَةً ظُهُورُهُمْ يَتْلُونَ أَجْزَاءَ الْقُرْآنِ لِصَلَاتِهِمْ قَدِ اشْتَدَّتْ أَعْوَالُهُمْ وَ نَحِيبُهُمْ وَ زَفِيرُهُمْ إِذَا زَفَرُوا خِلْتَ النَّارَ قَدْ أَخَذَتْ مِنْهُمْ إِلَى حَلَاقِيمِهِمْ وَ إِذَا أَعْوَلُوا حَسِبْتَ السَّلَاسِلَ قَدْ صُفِدَتْ فِي أَعْنَاقِهِمْ فَلَوْ رَأَيْتَهُمْ فِي نَهَارِهِمْ إِذاً لَرَأَيْتَ قَوْماً يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ يَقُولُونَ لِلنَّاسِ حُسْناً وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً. وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً. قَدْ قَيَّدُوا أَقْدَامَهُمْ مِنَ التُّهَمَاتِ وَ أَبْكَمُوا أَلْسِنَتَهُمْ أَنْ يَتَكَلَّمُوا فِي أَعْرَاضِ النَّاسِ وَ سَجَمُوا أَسْمَاعَهُمْ أَنْ يَلِجَهَا خَوْضُ خَائِضٍ وَ كَحَلُوا أَبْصَارَهُمْ بِغَضِّ الْبَصَرِ عَنِ الْمَعَاصِي. وَ انْتَحَوْا دَارَ السَّلَامِ الَّتِي مَنْ دَخَلَهَا كَانَ آمِناً مِنَ الرَّيْبِ وَ الْأَحْزَانِ[3]؛ اگر ببینی ایشان را در شبهای ایشان، در وقتی که چشمها به خواب رفته و صداها ساکت شده و مرغها در آشیانه‌ها آرام گرفته‌اند، می‌بینی ایشان را که هول روز قیامت و یوم و عید بازداشته ایشان را از خفتن، همچنان که حق تعالی فرموده: «آیا ایمن شدند اهل قریه‌ها از این که بیاید ایشان را عذاب ما در شب در حالی که ایشان خوابیده باشند» در حالی که بانگ کنند و

۱ـ سفینة البحار ۳۰۲/۱ واژهٔ جعفر حا آستان قدس رضوی نقل از مستدرک الوسائل ۲۹۸/۲.

۲ـ یعنی بازداشته ایشان را (منه). ۳ـ صفات الشیعه، ح ۶۳ عنه بحار ۲۱۹/۷ ب ۸ ح ۱۲۲.

گریه کنند و گاهی به تسبیح مشغول باشند، می‌گریند در محرابشان و فریاد می‌کنند؛ گسترانیده‌اند قدمها را برای عبادت با حال گریه در شب تاریک سیاه. پس اگر ببینی ایشان را ای «احنف!» که در شبها روی پاها ایستاده‌اند، خم شده کمرهایشان، مـی‌خوانـند اجـزاءِ قـرآن را در نمازشان، شدید شده فریاد و گریه و بانگشان، وقتی که بانگ می‌کنند خیال می‌کنی که آتش گرفته ایشان را تا حلقومشان، و وقتی که صدای ایشان به گریه بلند شود گمان می‌کنی که در بـند و زنـجیر کـرده‌انـد گردنهایشان را، پس هرگاه ببینی ایشان را در روز، می‌بینی مردمانی را که راه می‌روند بر زمین به آهستگی و بردباری و می‌گویند برای مردم خوبی، و وقتی که سخن گویند با ایشان نادانان، گویند سلام، و هرگاه بگذرند به لغو و بیهوده، بگذرند گرامی. در بند کرده باشند قدمهای خود را از موضعهای تهمت، و گنگ کرده باشند زبانهایشان را از آن که تکلّم کنند در عِرضهای[1] مردم، و منع کرده باشند گوشهای خود را از آن که داخل شود در آن حرفهای باطل، و سرمهٔ چشم خـود کـرده‌انـد هـم گذاشتن آن را از نظر بر معاصی، و قصد کرده‌اند دارُالسَّلامِ را که هر که داخل آن شود ایمن خواهد بود از رِیَب[2] و احزان[3]».

أَقُولُ: وَ یُناسِبُ هُنا نَقْلُ کَلامٍ مِنْ راهِبٍ عَظیمِ الشَّأْنِ وَ هُوَ ما نُقِلَ عَنْ قُثَمٍ الزّاهِدِ قالَ: رَأَیْتُ راهِباً عَلی بابِ بَیْتِ الْمَقْدِسِ کَالْوالِهِ فَقُلْتُ لَهُ أَوْصِنی فَقالَ: کُنْ کَرَجُلٍ إِحْتَوَشَتْهُ السِّباعُ فَهُوَ خائِفٌ مَذْعُورٌ یَخافُ أَنْ یَسْهُوَ فَتَفْتَرِسُهُ وَ یَلْهُوَ فَتَنْهَشُهُ. فَلَیْلَتُهُ لَیْلُ مَخافَةٍ إِذا أَمِنَ فیهِ الْمُغْتَرُّونَ. وَ نَهارُهُ نَهارُ حُزْنٍ إِذا فَرِحَ فیهِ الْبَطّالُونَ. ثُمَّ إِنَّهُ وَلّی وَ تَرَکَنی. فَقُلْتُ لَهُ: زِدْنی. فَقالَ: إِنَّ الظَّمْآنَ یَقْنَعُ بِیَسیرِ الْماءِ[4] [5]

۱ـ ابروها. ۲ـ تردیدها. ۳ـ اندوهها، غمها.

۴ـ کشکول شیخ بهایی ج ۱ ص ۹۹.

۵ـ می‌گویم: در این جا مناسب است سخن راهب والا مقامی را نقل نمایم: جریان از این قرار است که «قثم» پارسا گفت: [illegible]

□ حکایت

نقل است که روزی کافي الکُفاة «صاحب بن عبّاد»، شربتی طلبید؛ یکی از غلامانش قدح شربتی حاضر کرد و بدو داد. صاحب چون خواست بیاشامد یکی از خواصّ او گفت: «مخور این را زیرا که زهر بر آن آمیخته‌اند» و غلامی که قدح را به دست صاحب داده بود ایستاده بود. صاحب گفت: دلیل بر صحّت قول تو چیست؟ گفت: تجربه کن؛ این را بده به همان کس که به تو داده تا معلوم شود.

صاحب گفت که : من این را اجازه نمی‌دهم و حلال نمی‌دانم.

گفت: پس تجربه کن به آن که بده مرغی بیاشامد.

گفت: «حیوانی را عقوبت کردن جایز نیست.» پس قدح را ردّ کرد و امر کرد بر زمین ریزند و به آن غلام فرمود که: برو از نزد من و داخل خانهٔ من مشو، ولکن امر فرمود که شهریّهٔ او را بدهند و قطع نکنند، و فرمود: یقین را به شکّ دفع نباید کرد، و عقوبت کردن به قطع روزی کسی، از ناکسی است.[1]

مؤلّف گوید که: «صاحب بن عباد» از وزرای آل بویه و ملجأ عوامّ و خواصّ و مرجع ملّت و دولت و از خانوادهٔ شرف و عزّت بوده، و همان کس است که در ادبیّت و فضل و کمال و علم عربیّت أعْجُوبهٔ دهر و یگانهٔ عصر خویش بوده؛ نقل شده : در وقتی که می‌نشست برای املاء؛ خلق بسیاری به واسطهٔ استفاده از جنابش جمع می‌گشتند به حدّی که شش نفر مُسْتَمْلِي بودند، یعنی کلام او را به مردم می‌رساندند، و کتب لغتی که در نزد او بود در حال حمل و نقل محتاج به شصت شتر بود، و علویّین و سادات و علماء و فضلاء نزد او محلّی منیع[2] و مرتبتی رفیع داشتند، و از علماء ترویج می‌کرد و ایشان را به تصنیف و تألیف تشویق می‌نمود، و به جهت خاطر او شیخ فاضل، خبیر

☜ راهب پریشانی را کنار در بیت المقدس دیدم؛ به او گفتم: مرا اندرز بده. گفت: همانند مردی باش که درندگان او را محاصره نموده‌اند، در این هنگام او ترسان و حیران است که مبادا از آنان غفلت ورزد و به بازی سرگرم شود، در نتیجه طعمهٔ درندگان گردد. پس شب او شب ترس است هنگامی که خوشگذرانان آسوده خاطرند. و آنگاه که بیهوده کاران در روز شاد و خرسند می‌باشند، ولی او روز را به غم و اندوه به سر می‌برد. پس از من روی برگردانید و مرا رها نمود. گفتم: بر پند و اندرز خود بیفزا. گفت: همانا تشنه به آب اندک قناعت می‌ورزد.

۱ـ سفینة البحار ج ۲ ص ۱۴ مادّه صحب.

۲ـ استوار و بلند.

ماهر، جناب حسن بن محمّد قمّی «تاریخ قم» را تألیف کرد، و شیخ اجلّ رئیس المحدّثین جناب صدوق (رَحْمَةُ اللهِ عَلَیْهِ) به جهت او کتاب عُیُونُ أَخْبارِ الرِّضا ؑ را تصنیف فرموده، و «ثَعالبی» به جهت او «یَتیمَةُ الدَّهْر» را جمع کرده است.

و کثرت احسان و اِفْضال[1] او بر فقها و علماءِ و سادات و شعرا معروف است؛ در هر سال پنج هزار اشرفی می‌فرستاد به بغداد برای فقهای آنجا، و در ماه رمضان بعد از عصر هر کسی بر او داخل می‌شد نمی‌گذاشت برود مگر بعد از آن‌که نزد او افطار کند، لاَجَرَم در هر شب از شبهای ماه رمضان منزلش از هزار نفر افطار کننده خالی نبود، و عطا و صدقاتش در ماه رمضان مقابل بود به آنچه که در تمام سال به مردم می‌داد. و اشعار بسیار در مناقب امیرالمؤمنین و مثالب[2] اعداءِ آن حضرت سروده، و وفاتش در ۲۴ صفر سنهٔ ۳۸۵ به سفر در ری واقع شد، جنازه‌اش را به اصفهان حمل کردند، قبرش در اصفهان معروف و مزار است.

۱ـ نیکی و بخشش. ۲ـ عیبها، نقص‌ها.

فَصْلٌ

✓ **از جملهٔ مواقف مَهُوله موقف حساب است**

قالَ اللّهُ تَعالی فی سُورَةِ الْأَنْبِیاءِ: اِقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ فی غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ:[1] «نزدیک شده از برای مردم وقت حسابشان و ایشان در غفلتند و اعراض کرده‌اند از تفکر در آن و تهیه و استعداد برای آن» **وَ قالَ تَعالی فی سُورَةِ الطَّلاٰقِ: وَ کَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّها وَ رُسُلِهِ فَحاسَبْناها حِساباً شَدیداً (الآیات)**[2] «و بسا از قریه یعنی اهل قریه که سرکشی کردند از فرمان پروردگار خود و پیغمبران خدا، پس حساب کردیم ایشان را حسابی سخت و عذاب کردیم ایشان را عذابی سخت و بد، پس چشیدند عقوبت کارهای خود را و بود انجام کارشان خسران و زیان؛ آماده فرمود خدا برای ایشان عذاب سختی، پس بپرهیزید از خدا، ای صاحبان عقلها!» (إِلیٰ غَیْرِ ذٰلِکَ)، و شایسته است که ما در اینجا تبرّک جوئیم به ذکر چند خبر:

- **اوّل**

شیخ صدوق ـ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ ـ به طریق اهل بیت عليهم السلام روایت کرده که حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود: روز قیامت برداشته نمی‌شود قدم‌های بنده تا سؤال کنند از او از چهار چیز: از عمر او که در چه چیز فانی و تمام کرده، و جوانی خود را

۱ـ آیهٔ ۱. ۲ـ سورهٔ ۶۵ آیهٔ ۸ به بعد.

در چه چیز کهنه کرده، و از مالش که از کجا پیدا کرده و در چه چیز خرج نموده، و از محبّت ما اهل بیت.[1]

- **دوّم**

شیخ طوسی رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ از حضرت امام محمد باقر؈ روایت کرده که فرمود: اول چیزی که از بنده حساب می‌کشند نماز است، پس اگر قبول شد ماسوای آن قبول می‌شود.[2]

- **سوّم**

شیخ صدوق روایت کرده که: روز قیامت صاحب قرض می‌آید و شکایت می‌کند، اگر آن‌که قرض گرفته است حسنات دارد از برای صاحب قرض می‌گیرند و اگر حسنه ندارد، گناهان صاحب قرض را بر او می‌گذارند.[3]

- **چهارم**

شیخ کلینی از حضرت علیّ بن الحسین؈ روایت کرده که: از برای اهل شرک نصب ترازو نمی‌شود، ایشان را فوج فوج بی‌حساب به جهنّم می‌برند و نصب موازین و نشر دَواوین[4] از برای اهل اسلام است.[5]

- **پنجم**

شیخ صدوق از حضرت صادق؈ روایت کرده است که: چون روز قیامت شود و بندهٔ مؤمن را از برای حساب باز دارند که هر دو از اهل بهشت باشند، یکی فقیر باشد و دیگر غنّی در دنیا، فقیر گوید: پروردگارا از برای چه مرا باز می‌داری؟ به عزّت تو قسم که می‌دانی به من ولایتی و حکومتی نداده بودی که عدالت کنم در آن، یا جور کنم، و مال زیادی به من نداده بودی که حقّ تو بر آن واجب شده باشد و داده باشم یا نداده

۱ـ بحار ج ۷ ص ۲۵۸ حدیث ۱ نقل از خصال ۱/۱۲۰ـ ۱۲۱.

۲ـ بحار ج ۷ ص ۲۶۷، روضة المتقین ج ۲ ص ۳۸ «أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلٰوةُ فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا».

۳ـ بحار ج ۷ ص ۲۷۴ ح ۴۶.

۴ـ دیوان‌ها، دفترهای حساب اعمال.

۵ـ کافی ۲۰۵/۷ ب ۱۰۰ ح ۱۰۰؛ عنه بحار ۷/ ۲۵۰ ب ۱۰ ح ۸؛ امالی صدوق ۵۹۵ م ۷۶ ح ۱.

باشم، و روزی مرا به قدر کفاف می‌دادی به قدر آنچه می‌دانستی که مرا کافی است و مقدر کرده بودی؟

پس خداوند جلیل فرماید که: راست می‌گوید بندهٔ مؤمن من، بگذارید تا داخل بهشت شود.

و آن غنی می‌ماند تا آن قدر عرق از او جاری شود که اگر چهل شتر بیاشامند کفایت کند آنها را، پس از آن داخل بهشت شود.

پس فقیر گوید به او که : «چه چیز تو را نگاهداشت؟» گوید: طول حساب: پیوسته چیزی بعد از چیزی از تقصیرات ظاهر می‌شد و خدا می‌بخشید تا آن‌که مرا به رحمت خود فرو گرفت و ملحق گردانید مرا به توبه کاران، پس تو کیستی؟ گوید: «من آن فقیرم که با تو در محشر بودم» گوید: نعیم بهشت تو را تغییر داده است که من تو را نشناختم.[1]

● **ششم**

«شیخ طوسی» از آن حضرت روایت کرده است که : چون روز قیامت شود حق تعالی ما را موکّل گرداند بر حساب شیعیان ما، پس آنچه از خدا است از خدا سؤال می‌کنیم که از برای ما ببخشد پس آن از ایشان خواهد بود، و آنچه از حقّ ماست، بر ایشان می‌بخشیم؛ پس حضرت این آیه را خواند: **ثُمَّ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ**.[2]

● **هفتم**

شیخ کلینی از حضرت امام محمّد باقر(ع) روایت کرده است که فرمود: این است و جز این نیست که دقّت می‌کند حق تعالی با بندگان در حساب در روز قیامت به قدر آنچه در دنیا به ایشان داده از عقل.[3]

۱ـ امالی صدوق ۲۴۱ م ۵۷ ح ۱۱ / قم ۵۸۷ ط بعثت عنه بحار ۷ / ۲۵۹ ب ۱۱ ح ۴ .

۲ـ بحار ج ۷ ص ۲۶۴؛ سورة ۸۸ آیة ۲۶ . پس همانا بازگشت آنان به سوی ما می‌باشد، پس به تحقیق حسابشان بر عهدهٔ ماست.

۳ـ بحار ج ۷ ص ۲۶۷ حدیث ۳۲: إِنَّمَا يُدَاقُّ اللّٰهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا. نقل از اصول کافی ۱ / ۱۱ کتاب العقل والجهل ح ۷ .

حکایت

از خط شیخ شهید (عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ) نقل شده که «احمد بن ابی‌الحواری» گفت که: آرزو کردم ابوسلیمان دارانی[1] را در خواب بینم، تا آن‌که بعد از یک سال او را در خواب دیدم. گفتم به او: یا معلّم چه کرد حق تعالی با تو؟

گفت: ای احمد یک وقتی آمدم از باب صغیر، دیدم شتری از «درمنه» (و آن گیاهی است که به عربی آن را شیخ می‌گویند) پس من یک چوب از آن گرفتم، نمی‌دانم که با آن خلال کردم یا آن‌که در دندان نکردم و دور افکندم، الحال مدّت یک سال است که من مبتلا به حساب آن هستم.[2]

مؤلّف گوید که: استبعاد ندارد این حکایت بلکه تصدیق می‌کند آن را، آیهٔ شریفه: **یا بُنَیَّ إِنَّها إِنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فی صَخْرَةٍ أَوْفِی السَّمٰواتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللّٰهُ**[3] **وَ قَولِ أَمیرِالمؤمنینَ**؛ در یکی از خطبه‌های خود: **أَلَیْسَتِ النُّفُوسُ عَنْ مِثْقالِ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مَسْئُولَةً**؟ یعنی آیا نیست که از نفوس، از هم وزن یک دانه خردل سؤال خواهد شد؟[4]

و در کاغذی که به «محمّد بن ابی‌بکر» نوشته فرموده: **وَ اعْلَمُوا عِبادَ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ سائِلُکُمْ عَنِ الصَّغیرِ مِنْ عَمَلِکُمْ وَ الْکَبیرِ**[5] «و بدانید ای بندگان خدا که خداوند عزّ و جلّ سؤال خواهد کرد از شما از هر کوچک و بزرگ از عمل شما»

و در کاغذی که به ابن عباس مرقوم داشته فرمود: **أَما تَخافُ نِقاشَ الْحِسابِ** «آیا نمی‌ترسی از مناقشهٔ در حساب؟»[6]

۱. ابوسلیمان دارانی عبدالرحمن بن عطیه، زاهد معروف است که در سنهٔ ۲۳۵ در داریا که از قراء دمشق است وفات کرده و قبرش در آنجا معروف است و احمد بن ابی‌الحواری از اصحاب اوست. کذا فی معجم البلدان [منه].
۲. سفینة البحار ج ۱ مادّهٔ حسب (محاسبة النفس)، ص ۹۶۵، ط آستان قدس رضوی، بحار ۷۷/ ۱۶۲.
۳. سورهٔ ۳۱ آیهٔ ۱۶ «مفسرین گفته‌اند: یعنی ای پسرک من به درستی که خصلتی که در آدمی است از بدی و اسائه یا احسان، اگر باشد در خردی هم وزن خردلی و باشد در جوف سنگ بزرگ یا در آسمان‌ها باشد یا در زمین بیاورد خدا آن را در موقف حساب و بر آن حساب کنند». (منه)
۴. سفینة البحار ۱/ ۹۶۶ واژهٔ حسب ط آستان قدس رضوی.
۵. نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۸۸۸.
۶. نهج البلاغه نامهٔ ۴۱.

و اصل مناقشه از (نقش الشّوكة) است یعنی بیرون کرد خار را؛ یعنی همچنان که در بیرون آوردن خار از بدن کمال دقت و کاوش و باریک بینی را به عمل می‌آورند تا آن را پیدا کرده و بیرون آورند، همین طور در حساب دقّت و باریک بینی به عمل می‌آورند.

و بدانکه بعضی از محقّقین گفته که: «نجات نمی‌یابد از خطر میزان و حساب، مگر کسی که حساب کند در دنیا نفس خود را و بسنجد به میزانِ شرع، اعمال و اقوال و خطرات و لحظات خود را» همچنانکه در خبر وارد شده است که فرمودند: **حساب کنید نفسهای خود را پیش از آن که حساب کشند از شما، و بسنجید اعمال خود را پیش از آن که بسنجند اعمال شما را.**[1]

حکایت

شخصی بود نام او «توبة بن صمة»، نقل شده که او حساب می‌کرد نفس خود را در بیشتر اوقات شب و روز خود، پس روزی حساب کرد ایّام گذشتهٔ عمر خود را، یافت شصت سال از عمرش گذشته است. پس حساب کرد ایّام آن را، یافت که بیست و یک هزار و پانصد روز می‌شود، گفت: وای بر من، آیا من ملاقات خواهم کرد مالک را به بیست و یک هزار و پانصد گناه؟! این را گفت و بیهوش افتاد و در همان بیهوشی وفات کرد.[2]

فقیر گوید: روایت شده که وقتی حضرت رسول‌ﷺ فرود آمد به زمین بی‌گیاهی، پس فرمود به اصحاب خود که بروید هیزم بیاورید، عرض کردند یَا رَسُولَ اللّٰهِ! ما در زمین بی‌گیاهیم که هیزم در آن یافت نمی‌شود، فرمود: «هر کس هرچه ممکنش می‌شود بیاورد.» پس هیزم آوردند ریختند مقابل آن حضرت روی هم، چون هیزمها جمع شد حضرت فرمود: «همین طور جمع می‌شود گناهان»[3]. معلوم شد که مقصد آن

۱ـ رسول خداﷺ فرمود: حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا، وَزِنُوهَا قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا (محاسبة النفس / ۱۳ ط تهران عنه بحار ۷۳/۷۰ ب ۴۵ ح ۲۶).

۲ـ کشکول شیخ بهائی‌ره ۲۱۷/۲ عنه سفینة البحار ج ۳ مادّه «ذنب» ص ۲۸۹ ط آستان قدس رضوی.

۳ـ اصول کافی ۲۸۸/۲ باب اِستصغار الذنوب ح ۳.

حضرت از امر فرمودن به آوردن هیزم این بود که اصحاب مُلتفت شوند همین طور که در آن بیابان خالی از گیاه هیزم به نظر نمی‌آمد، وقتی که در طلب و جستجوی آن شدند مقداری کثیر هیزم جمع شد و روی هم ریخته شد، همین نحو گناه به نظر نمی‌آید، چون جستجو و حساب شود گناهان بسیاری جمع می‌شود. چنان‌که «توبة بن صمة» برای هر روز عمر خود یک گناه فرض کرد، حساب کرد بیست و یک هزار و پانصد گناه شد.

فَصْلٌ

✓ یکی از مواقف مُهوِلهٔ[1] قیامت، موقفی است که نامه‌های اعمال داده شود

چنان چه حق تعالی در اوصاف قیامت فرموده: وَ إذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ[2] یعنی وقتی که صحیفه‌ها منتشر و پهن شود؛ «علی بن ابراهیم» گفته که:

مراد صحیفه‌های اعمال مردم است.[3] و نیز حق تعالی در سورهٔ انشقاق فرمود: فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ فَسَوْفَ یُحَاسَبُ حِسَاباً یَسِیراً (الآیات)[4] یعنی: امّا آن که داده شود نامهٔ او به دست راستش پس به زودی حساب کرده شود حساب آسانی، و برگردد به سوی کسانش شاد و خرّم، و امّا آن که داده شود نامهٔ او به پشت سر او، پس به زودی بخواند هلاک را یعنی بگوید: وَاثُبُوراً، و درآید یا بسوزد در آتش افروخته.

«عیاشی» از حضرت صادق؈ روایت کرده است که: چون روز قیامت شود به هر کس نامهٔ او را بدهند و گویند: بخوان، پس حق تعالی بـه خاطر او مـی‌آورد جـمیع کرده‌های او را از نگاه کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن و غیر اینها را به نحوی که گویا الحال کرده است؛ پس می‌گوید: ای وای برما، چه می‌شود این نامه را که ترک نکرده است صغیره را و نه کبیره را، مگر آن که إحصا[5] کرده است آن را.[6]

۱ـ ترسناک .
۲ـ سورهٔ ۸۱ ـ آیهٔ ۱۰ .
۳ـ تفسیر قمی ۴۰۷/۲ ط نجف اشرف .
۴ـ سورهٔ ۸۴ آیهٔ ۸ به بعد .
۵ـ سرشماری .
۶ـ بحار ج ۷ ص ۳۱۴ ح ۹ . «یا وَیْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْکِتَابِ لا یُغَادِرُ صَغِیرَةً وَلا کَبِیرَةً إلاّ أَحْصَاهَا» کهف / ۴۹ .

«ابن قُولَویه» از حضرت صادق‌ع روایت کرده که: هر که زیارت کند قبر امام حسین‌ع را در ماه رمضان و بمیرد در راه زیارت، از برای او عرض و حسابی نخواهد بود، و به او گویند که داخل بهشت شو بدون خوف و بیم.[1]

علامهٔ مجلسی (رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ) در «تحفه» فرموده: به دو سند معتبر منقول است که حضرت امام رضا‌ع فرمود: هر که زیارت کند مرا با آن دوری قبر من، بیایم به نزد او در سه موطن روز قیامت تا او را خلاصی بخشم از اهوال آنها، در وقتی که نامه‌های نیکوکاران در دست راست ایشان و نامه‌های بدکاران به دست چپ ایشان پرواز کند، و نزد صراط، و نزد ترازوی اعمال.[2]

و در حق الیقین[3] فرموده که: «حسین بن سعید» در کتاب زهد از حضرت صادق‌ع روایت کرده است که: چون حق تعالی خواهد مؤمن را حساب کند، نامهٔ او را به دست راست او بدهد و میان خود و او حساب کند که دیگری مطّلع نشود، و گوید: ای بندهٔ من! فلان کار و فلان کار کردی، گوید: ای پروردگار من کرده‌ام، پس خداوند کریم فرماید که: آمرزیدم آنها را از برای تو و بَدَل کردم آنها را به حسنات.

پس مردم گویند: سبحان اللّه! این بنده یک گناه نداشته است؛ و این است معنی قول حق‌تعالی: هر که نامهٔ او به دست راست او داده شود، پس بعد از این حساب خواهد شد حسابی آسان و برمی‌گردد به سوی اهل خود مسرور و خوشحال[4].

راوی پرسید: کدام اهل؟

فرمود: اهلی که در دنیا داشته است اهل اویند در بهشت اگر مؤمن باشد. پس فرمود: اگر نسبت به بنده ارادهٔ بدی داشته باشد حساب می‌کند او را علانیه در حضور خلایق، و حجّت را بر او تمام می‌کند و نامه‌اش را به دست چپ او می‌دهند؛ چنان چه حق تعالی فرموده است: و امّا آن که نامهٔ او را از پشت سر او می‌دهند پس «واثُبورا»

۱ـ کامل الزیارات / ۲۲۱ عنه نورالعین فی المشی الی زیارة قبر الحسین‌ع ص ۲۰ ب ۹ ح ۳.
۲ـ خصال ۱/۱۰۹ و امالی صدوق ص ۱۲۱ عنهما بحار ۱۰۲/۳۴ ب ۵۳ ح ۱۳.
۳ـ حق الیقین ۴۴۵ ـ ۴۴۴ ب ۵ ف ۱۱ ـ بحار ۷/۳۲۵ ب ۱۶ ح ۱۷.
۴ـ فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ، فَسَوْفَ یُحَاسَبُ حِسَاباً یَسِیراً، وَ یَنْقَلِبُ إِلَی أَهْلِهِ مَسْرُوراً.

خواهد گفت و آتش افروز جهنّم خواهد گردید؛ به درستی که در اهل خود شاد بود؛ یعنی در دنیا و گمان می‌کرد که به آخرت برنخواهد گشت.[1]

و این اشاره است به آن‌که دستهای منافقان و کافران را غل می‌کنند و نامهٔ ایشان را از پشت سر به دست چپ ایشان می‌دهند و به این دو حالت اشاره شده است در دعاهای وضو در هنگام شستن دستها که:

«خداوندا بده نامهٔ مرا به دست راست من و نامهٔ مخلّد بودن مرا در بهشت به دست چپ من، و حساب کن مرا حسابی آسان. و خداوندا مده نامهٔ مرا به دست چپ من و نه از پشت سر من، و مگردان دستهای مرا غل کرده در گردن من (انتهی).[2]

مؤلف گوید که : در این مقام مناسب دیدم تبرّک جویم به ذکر یک روایت: سیّد بن طاووس - رِضْوانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - خبری نقل کرده که حاصلش این است که چون ماه رمضان داخل می‌شد حضرت «امام زین العابدین» غلام و کنیز خود را نمی‌زد و هر کدام که تقصیری در خدمت می‌کردند می‌نوشت در کتابی اسم آن غلام یا کنیز را و تقصیر او را در آن روز معیّن بدون آن‌که او را تأدیب و شکنجه کند.[3] و این تقصیرات جمع می‌شد تا شب آخر ماه رمضان، آن شب آنها را می‌طلبید و جمع می‌نمود ایشان را بر دور خود. آنگاه بیرون می‌آورد آن کتابی را که تقصیرات ایشان در آن بود. پس می‌فرمود: ای فلان، آیا یاد می‌آوری در فلان روز، فلان تقصیر را بجا آوردی و من تأدیب نکردم تو را؟

عرض می‌کرد : بلی یَابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ.

پس به دیگری این را می‌فرمود و همچنین هر یک را یادشان می‌آورد تقصیراتشان و اقرار از آنها می‌گرفت تا به آخر، آنگاه می‌ایستاد در وسط ایشان و می‌فرمود به آنها که صداها را بلند کنید و بگوئید: ای علی بن الحسین! پروردگار تو هم

۱. وَ أَمّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ. فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُوراً. وَ يَصْلىٰ سَعِيراً. إِنَّهُ كانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً. إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ (انشقاق ۱۰ - ۱۴).

۲. ثواب الاعمال / ۳۲ - ۳۱ عنه بحار ۳۱۹/۸۰ ب ۳۲ ح ۱۲.

۳. مسلّم است که امام شکنجه نمی‌نمودند، ولی ممکن است آن حضرت برای تربیت غلامانش، گاهی آنها را به طریق درست تأدیب می‌فرمودند.

هر چه کرده‌ای عمل تو را شمرده و ضبط کرده همچنان که تو ضبط کردی و شمردی بر ما اعمال ما را، و نزد خداکتابی است که نطق می‌کند به حق و فرو نمی‌گذارد کوچک و بزرگ عمل تو را مگر آن که ضبط کرده و نگاه داشته، و می‌یابی هر چه کرده‌ای حاضر نزد آن و نوشته شده در آن هم چنان که ما یافتیم اعمال خود را حاضر نزد تو، پس عفو و اغماض کن از ما هم چنان که امیدواری از خداوند عفوّ که عفو کند تو را، یاد کن ای «علیّ‌بن الحسین»! ذلّت مقام خود را در مقابل پروردگار حاکم عادلی که ظلم نمی‌کند هموزن دانهٔ خردلی، پس عفو کن از ما تا خداوند ملیک[1] از تو عفو کند و از تو بگذرد زیرا که خودش فرموده: وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ[2] معنی آیهٔ شریفه این است که: باید عفو کند جریمه‌ای را که از گناهکاران صادر شده و روی بگردانند از انتقام و اغماض نمایند، آیا دوست نمی‌دارید که بیامرزد خدای مر شما را؟

و پیوسته حضرت تلقین می‌فرمود ایشان را به این نحو کلمات و ایشان ندا می‌کردند آن حضرت را و این کلمات را به آن حضرت می‌گفتند، و آن جناب در بین ایشان ایستاده بود و گریه و نوحه می‌کرد و می‌گفت: «پروردگارا تو امر فرمودی ما را که عفو کنیم آن کسی که بر ما ظلم کرده، پس ما عفو کردیم، پس تو هم عفو کن از ما؛ همانا تو اَوْلیٰ هستی از ما به عفو کردن، و امر فرمودی ما را که سائل را از در خانه ردّ نکنیم، پروردگارا، ما از روی سؤال و مسکنت به درگاه تو آمدیم و امید احسان تو را داریم پس منّت گذار بر ما و ما را نومید برمگردان». و از این نوع کلمات می‌گفت، آنگاه رو می‌کرد به غلامان و کنیزان خود و می‌فرمود: «من عفو کردم از شما، آیا شما هم از من عفو کردید و گذشتید از بدیها که از من سرزده نسبت به شما؛ زیرا که من مالک بد ظالم می‌باشم، و مملوکم از برای مالک کریم جواد عادل مُحْسِن مُتَفضّل»[3].

غلامان و کنیزان عرض می‌کردند: ما عفو کردیم از تو ای آقای ما، توبه ما بدی نکردی.

می‌فرمود: بگویید: خدایا عفو کن از «علیّ بن الحسین» همچنانکه از ما عفو کرد، و آزاد کن او را از آتش همچنانکه ما را آزاد کرد از قید بندگی.

۱ـ پادشاه.　۲ـ سورهٔ ۲۴ـ آیهٔ ۲۲.　۳ـ نیکوئی‌کننده.

آنها این کلمات را می‌گفتند و آن حضرت می‌گفت: اَللّٰهُمَّ آمینَ رَبَّ الْعالَمینَ اِذْهَبُوا فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْكُمْ وَ اَعْتَقْتُ رِقابَكُمْ رَجاءً لِلْعَفْوِ عَنّي وَ عِتْقِ رَقَبَتي[1].

پس چون روز عید می‌گشت، جایزه می‌داد به ایشان به مقداری که آنها را حفظ کند و بی‌نیاز کند از آنچه در دست مردم است، و هیچ سالی نبود مگر آن‌که آزاد می‌کرد در شب آخر ماه رمضان بیست نفر یا چیزی کمتر یا زیادتر و می‌گفت: حق تعالی در هر شب ماه رمضان وقت افطار هفتاد هزار هزار نفر از آتش جهنّم آزاد می‌کند که همگی مستوجب آتش باشند، و چون شب آخر شود به مقداری که در جمیع ماه رمضان آزاد کرده آزاد فرماید، و من دوست می‌دارم که خدا مرا ببیند که من آزاد کردم بندگان خود را در دنیا به امید آن‌که مرا آزاد فرماید از آتش جهنّم.[2]

۱. خدایا اجابت کن ای پروردگار عالمها و (می‌فرمود): بروید، از شما گذشتم و شما را آزاد کردم به امید این که عفو کند خدا مرا و از آتش آزادم کند.

۲ـ الاقبال / ۲۷۷ عنه بحار ج ۴۶ ص ۱۰۵ ـ ۱۰۳ ب ۵ ح ۹۳.

فَصْلٌ

✓ یکی از جاهای هولناک آخرت «صراط» است

و آن جسری[1] است که بر روی جهنّم می‌کشند و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمی‌شود.[2]

و در روایات وارد شده است که: از مو باریک‌تر و از شمشیر برّنده‌تر و از آتش گرم‌تر است، و مؤمنان خالص در نهایت آسانی از آن می‌گذرند مانند برق جهنده، و بعضی به دشواری می‌گذرند امّا نجات می‌یابند، و بعضی از عقبات آن به جهنّم می‌افتند و آن در آخرت، نمونهٔ صراط مستقیم دنیا است که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت امیرالمؤمنین و ائمهٔ طاهرین از ذریّهٔ او صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ أجْمَعِینَ است، و هر که از این صراط عدول و میل به باطل کرده است، از گفتار یا کردار، از همان عقبه از صراط آخرت می‌لرزد و به جهنّم می‌افتد و صراط مستقیم سورهٔ حمد اشاره به هر دو است.[3]

۱ـ پل.

۲ـ امام صادق علیه السلام فرمود: صراط راه رسیدن به معرفت الهی می‌باشد و آن دو راه است: یک راه در دنیا و راهی در آخرت، پس راه در دنیا همان امام واجب الاطاعة است که هر کس او را در دنیا بشناسد و از او پیروی نماید در آخرت از صراطی که همان پل روی جهنّم است می‌گذرد (بحار ۶۶/۸ ح ۳ نقل از جامع الاخبار ۱۳ ـ ۱۴).

۳ـ بحار ج ۸ ص ۷۱ ـ ۶۹ ـ ۶۶ ـ ۶۴.

علامهٔ مجلسی (رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ) در «حقّ الیقین» از کتاب عقاید شیخ صدوق* نقل کرده که فرمود: اعتقاد ما در عقباتی که در راه محشر است آن است که: هر عقبه‌ای اسم واجب و فرضی است از اوامر و نواهی الهی، پس انسان به هر عقبه‌ای برسد که مسمّی به اسم آن واجب است، اگر تقصیر در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال باز می‌دارند و طلب حقّ خدا در آن واجب از او می‌کنند، اگر بیرون آمد از عهدهٔ آن به عمل صالحی که در پیش فرستاده باشد یا به رحمتی از خدا که او را دریابد نجات می‌یابد از آن و می‌رسد به عقبهٔ دیگر، پس پیوسته او را از عقبه به عقبهٔ دیگر می‌برند و نزد هر عقبه سؤال می‌کنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است، پس اگر از همه سلامت بیرون رفت منتهی می‌شود به «دار بقاء» پس حیاتی می‌یابد که هرگز مرگ در آن نمی‌باشد و سعادتی می‌یابد که شقاوت با آن نمی‌باشد، و ساکن می‌شود در جوار خدا با پیغمبران و حُجَجْ[1] و صدّیقین و شفعاء و صالحان از بندگان خدای تعالی، و اگر او را بر عَقَبه‌ای حبس کنند و طلب کنند از او حقّی را که تقصیر در آن کرده، و نجات ندهد آن را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و درنیابد او را رحمتی از جانب حق تعالی، می‌لغزد قدمش از آن عقبه فرو می‌رود در جهنّم، پناه می‌بریم به خدای تعالی از آن.

این عقبات همه بر صراط است، و اسم یک عقبهٔ از آنها ولایت است که همهٔ خلایق را نزد آن عقبه باز می‌دارند و سؤال می‌کنند از ولایت امیرالمؤمنین* وائمهٔ بعد از او*. اگر اتیان به آن کرده است نجات می‌یابد و می‌گذرد و اگر نه، فرو می‌رود به سوی جهنّم چنان که حق تعالی فرموده است:

۱_ حجت‌های الهی (امامان*).

وَ قِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ[1]. و اسم عقبات، مرصاد است: إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ[2] و حق تعالی می‌فرماید: «به عزت و جلال خود سوگند یاد می‌کنم که از من نمی‌گذرد ظلم ظالمی» و اسم یک عقبه رَحِمْ است، و اسم دیگری امانت است و اسم دیگری نماز، و به اسم هر فرض یا امر یا نهی عقبه‌ای هست که بنده را نزد آن عقبه باز می‌دارند و از آن فرض سؤال می‌کنند. (انتهی)[3]

از حضرت امام محمّد باقرﷺ روایت کرده است که چون این آیه نازل شد: «وَ جِیءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ[4] : و بیاورند در آن روز جهنّم را» از حضرت رسولﷺ پرسیدند معنی این آیه را، فرمود که: «روح‌الامین» مرا خبر داده که چون حق تعالی اوّلین و آخرین را در قیامت جمع کند، بیاورند جهنّم را با هزار مهار که کشند او را صد هزار ملک در نهایت شدّت و غلظت، و جهنّم را صدای درهم شکستن و خروش و غضب عظیم بوده باشد، پس نفسی بکشد و صدایی در آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی امر مردم را تأخیر کرده است از برای حساب هر آینه همه را هلاک کند، پس نماند هیچ بنده‌ای از بندگان خدا نه ملکی و نه پیغمبری مگر آن‌که فریاد کند: رَبِّ نَفْسِي نَفْسِي، پروردگارا جان مرا جان مرا نجات ده. و تو ای پیغمبر خدا ندا کنی که: أُمَّتِي أُمَّتِي و از برای امّت خود دعا کنی.

پس صراط را بر روی آن بگذارند، از مو باریک‌تر و از شمشیر برنده‌تر، و آن سه قنطره[5] داشته باشد، بر یک قنطره امانت باشد و صلهٔ رحم، و بر دوم نماز، و بر سوم عدالت پروردگار عالمیان، یعنی: حکم در مظلمه‌های بندگان، پس مردم را تکلیف می‌کنند که بر صراط بگذرند، پس در عقبهٔ اوّل صلهٔ رحم و امانت ایشان را نگاه می‌دارد، اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند از این عقبه نمی‌گذرند تا از

۱ـ سورهٔ ۳۷ آیهٔ ۲۴ «نگاهدارید آنها را، از آنها سؤال می‌شود.»
۲ـ سورهٔ ۸۹ آیهٔ ۱۴ «همانا پروردگارت در کمین است.»
۳ـ بحار ج ۷ ص ۱۲۹ ـ ۱۲۸ و حق‌الیقین ص ۵۲۷ ـ ۵۲۶.
۴ـ سورهٔ ۸۹ آیهٔ ۲۳.
۵ـ پل.

عهدهٔ آن بدرآیند یا به جهنّم افتند، و از این عقبه اگر نجات یافتند، نماز ایشان را نگاه می‌دارد، و اگر از این عقبه نجات یافتند، عدالت الهی برای مظالم عباد ایشان را نگاه می‌دارد؛ و اشاره به این است آنچه حق تعالی فرموده: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ»[1]: به درستی که پروردگار تو بر سر راه یا کمینگاه است» و مردم بر صراط می‌روند و بعضی به دست چسبیده‌اند، و بعضی یک پایش لغزیده به پای دیگر خود را نگاه می‌دارد، و ملائکه بر دور ایشان ایستاده و دعا و ندا می‌کنند که: ای خداوند حلیم بردبار بیامرز و عفو کن به فضل خود، و سالم بدار و به سلامت بگذران ایشان را، و مردم می‌ریزند در آتش مانند شب‌پره، پس کسی که به رحمت خدا نجات یافت و گذشت می‌گوید: اَلْحَمْدُلِلّٰهِ، و به نعمت خدا تمام می‌شود اعمال صالحات و نموّ می‌کند حسنات، و حمد می‌کنم خداوندی راکه نجات داد مرا از تو بعد از آن‌که ناامید شده بودم به منّت و فضل خود، به درستی که پروردگار ما آمرزنده و شکرکننده است عملهای بندگان خود را.[2]

ثقهٔ جلیل، «حسین بن سعید اهوازی» از حضرت امام محمّد باقر؈ روایت کرده: که مردی آمد نزد حضرت ابی‌ذر ـ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ ـ بشارت داد او را بـه اولاد آوردن گوسفندانش؛ پس گفت: ای ابوذرّ مژده‌باد تو راکه گوسفندانت اولادآورده و بسیار شدند.

فرمود: مسرور نمی‌سازد مرا بسیاری ایشان و دوست ندارم این را، پس آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است نزد من از آنچه بسیار باشد و مشغول کند؛ همانا مـن شنیدم که پیغمبر خدا فرمود: «بر دو طرف صراط، روز قیامت رَحِمْ و امانت است پس در وقتی که بگذرد بر آن، کسی که صلهٔ رحم و اداء کنندهٔ امانت است، آن دو طرف صراط نمی‌گذارند که بیفتد در آتش»[3].

و در روایت دیگر است که اگر بگذرد خیانت کنندهٔ در امانت و قطع کنندهٔ رحم، با این دو خصلت نفع ندهد او را عملی دیگر و صراط بیفکند او را در آتش.[4]

۱ـ سورهٔ ۸۹ آیهٔ ۱۴.

۲ـ تفسیر قمی، ۴۲۱/۲ عنه بحار الانوار ج ۸ ص ۶۵ ح ۲.

۳ـ بحار ج ۷۲ ص ۳۱۰ ح ۲۷.

۴ـ ابوذر از رسول خدا نقل می‌کند که در روز قیامت رَحِم و امانت بر دو طرف صراط قرار دارند، پس کسی که صله رحم نموده و امانتدار بوده باشد، پس از صراط می‌گذرد و به بهشت می‌رود، امّا کسی که در امانت خیانت کرده باشد، پیوندش را قطع.

◻ حکایت

سیّد اجلّ اکمل مؤیّد، علاّمهٔ نحریر، بهاءالدّین، «سیّد علی بن سیّد عبدالکریم نیلی نجفی» که جلالت شأنش بسیار و مناقبش بی‌شمار است و تلمیذ «شیخ شهید» و «فخر المحقّقین» است در کتاب «انور المُضیئة» در ابواب فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به مناسبتی این حکایت را از والدش نقل کرده که: در قریهٔ «نیله» که قریهٔ خودشان باشد، شخصی بود که تولیت مسجد آن قریه با او بود، روزی از خانه بیرون نیامد، او را طلبیدند عذر آورد که نمی‌توانم، چون تحقیق کردند معلوم شد که بدن او به آتش سوخته؛ سوای[1] دو طرف رانهای او تا طرف زانوها که از آسیب سوختن محفوظ مانده و دیدند درد و الم او را بی‌قرار کرده، سبب آن را از او پرسیدند.

گفت: در خواب دیدم که قیامت برپا شده و مردم در حَرَج[2] عظیمند و بسیار به آتش می‌روند، و من از آن کسانی بودم که به بهشت مرا فرستادند، همین که رو به بهشت می‌رفتم به پلی رسیدم که عرض و طول آن بزرگ بود، گفتند که: این صراط است. پس ما از آن عبور کردیم و هرچه از آن طیّ می‌کردیم عرضش کم، و طولش بسیار می‌گشت تا رسید که مثل تیزی شمشیر شد، نگاه کردیم در زیر آن دیدیم که وادی بسیار بزرگی است و در آن، آتش سیاهی است، و در آن، جمره‌هایی[3] مثل قلّهٔ کوهها، و مردم بعضی نجات می‌یابند و بعضی در آتش می‌افتند، و من پیوسته میل می‌کردم از طرفی به طرف دیگر مثل کسی که بخواهد بیفتد، تا خود را رسانیدم به آخر صراط؛ به آنجا که رسیدم نتوانستم خودداری کنم که ناگاه در آتش افتادم و فرو رفتم در میان آتش، پس خود را رساندم به کنار وادی و هرچه دست انداختم، دستم به جایی بند نشد و آتش مرا پائین می‌کشید به قوّت جریان خود و من استغاثه می‌کردم، عقل از من پریده بود، پس مُلْهَم[4] شدم به آن که گفتم: یٰا عَلِیَّ بْنَ أَبِی طٰالِب! پس نظر افکندم؛ دیدم مردی به کنار وادی ایستاده، در دلم افتاد که او علیّ بن ابیطالب علیه السلام است. گفتم: ای آقای من یا امیرالمؤمنین!

ﷺ از خویشان خود بریده باشد، هیچ کاری برایش سودمند نمی‌باشد و از روی صراط در دوزخ سرنگون می‌گردد. «کافی ۲ ص ۱۵۲ ب صلة الرحم ح ۱۱».

۱ـ مگر، جز. ۲ـ تنگی و فشار و زحمت.

۳ـ پارهٔ آتش. ۴ـ الهام شده، تلقین کرده شده.

فرمود: دست خود را بیاور نزدیک، پس کشیدم دست خود را به جانب آن حضرت، پس گرفت دست مرا و کشید مرا بیرون و افکند مرا در کنار وادی، پس آتش را از دو طرف ران من دور کرد به دست شریف خود. که من وحشت نموده از خواب جستم، و این حال خود را دیدم که ببینید که سالم نمانده بدن من از آتش مگر آنجائی که امام دست مالیده؛ پس مدّت سه ماه مَرْهَم کاری کرد تا سوخته‌ها بهتر شد و بعد از آن کم بود که نقل کند این حکایت را به جهت اَحَدی مگر آن‌که تب می‌گرفت او را (انتهی).

ذکر چند عملی برای سهولت گذشتن از این عقبه، غیر از صله رحم و اداءِ امان که گذشت.

- [اوّل]

سیّد بن طاووس در کتاب «اقبال» روایت کرده که: در شب اوّل ماه رجب بعد از نماز مغرب، بیست رکعت نماز کند به حمد و توحید و بعد از هر دو رکعت سلام دهد تا محفوظ بماند خودش و اهل و مال و اولادش و از عذاب قبر در پناه باشد و از صراط، بی‌حساب، مانند برق بگذرد.[1]

- دوّم

روایت شده: هر که شش روز از ماه رجب روز بگیرد از آمنین باشد روز قیامت و بگذرد بر صراط به غیر حساب.[2]

- سوّم

و نیز سیّد روایت کرده: کسی که در شب بیست و نهم شعبان ده رکعت نماز کند، بخواند در هر رکعت حمد یک مرتبه و «اَلْهیٰکُمُ التَّکاثُر» ده مرتبه، و معوّذتین[3] ده مرتبه، و توحید ده مرتبه، عطا فرماید حق تعالی به او ثواب مجتهدین، و سنگین کند میزان او را از حسنات و آسان گرداند بر او حساب را، و بگذرد بر صراط مثل برق جهنده.[4]

۱ـ اقبال الاعمال ص ۶۲۹.
۲ـ ثواب الاعمال (با ترجمهٔ فارسی) ص ۱۲۶ ، (بی‌ترجمه) ص ۷۹.
۳ـ سوره‌های ناس و فلق.
۴ـ مصباح کفعمی ط: ۵۴۱ ف ۴۴ ط نجف اشرف.

- **چهارم**

در فصل سابق گذشت: هر که زیارت کند حضرت امام رضا؈ را با آن دوری قبر شریفش، آن حضرت بیاید نزد او در سه موطن روز قیامت تا او را خلاصی بخشد از اهوال آنها، که یکی از آنها نزد صراط است.[1]

۱ـ بحار ج ۱۰۲ ص ۳۴ ب ۵۳ ح ۱۳

«امروز زنده‌ایم بـه ولای تـو یـا علی ... فردا به روح پاک امامان گـواه بـاش
ای قبر امام هشتم و سـلطان دیـن، رضـا ... از جان ببوس و بر در آن بارگاه بـاش»

خاتمه

✓ در ذکر چند خبر در سختی عذاب جهنّم

(أَعاذَنا اللّهُ مِنْها) و چند قصّه از قصص خائفان و چند مثلی از مَثَلهای «بلوهر[1] و یوزاسف[2]» و غیر آن که موجب تنبّه مؤمنان است؛ اما اخبار:

- **اوّل**

به سند صحیح از «ابو بصیر» منقول است که به خدمت امام جعفر صادق عليه السلام عرض کردم که: ای فرزند رسول خدا! مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت به هم رسانیده است.

فرمود: ای ابومحمّد! مستعدّ باش برای زندگانی دور و دراز که زندگی آخرت است، که آنها را نهایت نیست و فکر آن زندگانی را بکن و تهیّهٔ آن را درست کن، به درستی که جبرئیل روزی به نزد حضرت رسول صلى الله عليه وآله روترش کرده و آثار اندوه در چهره‌اش ظاهر بود! و پیش از آن، هرگاه می‌آمد متبسّم و خندان و خوشحال می‌آمد پس

۱ـ مردی... از اهل دین و عبادت که او را «بلوهر» می‌گفتند در سرزمین «سراندیب» و آن مردی بود عابد و حکیم و دانا (عین الحیات ص ۳۲۸).

۲ـ نام شاهزاده‌ای بود که از اندرزها و حکمتهای «بلوهر» استفاده نمود و سرانجام خدای تعالی به وسیلهٔ فرشته‌ای دلش را پر از نور حکمت نمود، و او را پیشوا و هدایت کنندهٔ مردم قرار داد.

حضرت فرمود که: ای جبرئیل! چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده‌ای؟! جبرئیل گفت که: «امروز دَم‌هایی را که بر آتش جهنّم می‌دمیدند از دست گذاشتند.» فرمود: دم‌های آتش جهنّم چیست ای جبرئیل؟! گفت: «ای محمّد! حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنّم دمیدند تا سفید شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد، پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد، و اکنون سیاه است و تاریک، و اگر قطره‌ای از ضَریع که عرق اهل جهنّم از چرک و ریم فرجهای زناکاران است، که در دیگهای جهنّم جوشیده و به عوض آب به اهل جهنّم می‌خورانند در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند، و اگر یک حلقه از زنجیری که هفتاد ذرع است و برگردن اهل جهنّم می‌گذارند بر دنیا بگذارند از گرمی آن تمام دنیا بگُدازد، و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند». چون جبرئیل؏ اینها را بیان فرمود، حضرت رسولؐ و جبرئیل هر دو به گریه درآمدند. پس حق تعالی ملکی فرستاد به سوی ایشان که: «پروردگار شما سلام می‌رساند شما را و می‌فرماید که من شما را ایمن گردانیدم از آن که گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید». پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل به خدمت آن حضرت می‌آمد متبسّم و خندان بود.

پس حضرت صادق؏ فرمود که: در آن روز اهل آتش عظمت جهنّم و عذاب الهی را می‌دانند، و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آن را می‌دانند؛ و چون اهل جهنّم داخل جهنّم می‌شوند هفتاد سال سعی می‌کنند تا خود را به بالای جهنّم می‌رسانند، چون به کنار جهنّم می‌رسند ملائکه گُرزهای آهن بر کلّهٔ ایشان می‌کوبند تا به قعر جهنّم برمی‌گردند، پس پوستهای ایشان را تغییر می‌دهند، پوست تازه بر بدن ایشان می‌پوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تأثیر کند.

پس حضرت به ابی‌بصیر گفت که: آنچه گفتم، تو را کافی است؟ گفت: بس است مرا و کافی است.[1]

۱ـ تفسیر قمی ۴۳۸ـ۲۲۸ عنه بحار ۸/۲۸۰ ب ۲۴ ح ۱.

- **دوّم**

در خبری از حضرت صادق﷣ منقول است که حضرت رسولﷺ فرمود که: در لَیلَةُ الْمِعْرَاج چون داخل آسمان اوّل شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد، تا آن‌که رسیدم به ملکی از ملائکه که عظیم‌تر از او ملکی ندیدم با هیئتی بسیار منکر و غضب از جبینش ظاهر! پس آنچه ملائکه دیگر از تحیّت و دعا نسبت به من بجا آوردند، او بجا آورد لکن نخندید و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت. از جبرئیل پرسیدم که: این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم؟!

گفت: گنجایش دارد که از او بترسی و ما همه از او ترسانیم؛ این «مالک»، خازن جهنّم است و هرگز نخندیده است و از روزی که حق تعالی او را والی جهنّم گردانیده تا حال پیوسته خشم و غضبش بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده می‌گردد، و خدا این ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد، و اگر با کسی به خنده ملاقات کرده بود یا بعد از این می‌کرد البته بر روی تو می‌خندید و از دیدن تو اظهار فرح می‌نمود.

پس من بر او سلام کردم و رَدّ سلام بر من نمود، و مرا بشارت بهشت داد، پس من به جبرئیل گفتم به سبب منزلت و شوکت او در آسمانها که جمیع اهل سَمٰوات او را اطاعت می‌نمودند به «مالک» بفرما که آتش دوزخ را به من بنمایاند.

جبرئیل گفت: ای مالک، به محمّد بنما آتش جهنّم را.

پس مالک پرده از برگرفت و دری از درهای جهنّم را گشود. ناگاه از آن، زبانه‌ای به آسمان بلند شد و ساطع گردید و به خروش آمد که در بیم شدم. پس گفتم: ای جبرئیل بگو که پرده را بیندازد. فی الحال «مالک» امر فرمود آن زبانه را که به جای خود برگردد، پس برگشت.[1]

- **سوّم**

به سند معتبر از حضرت صادق﷣ منقول است که: حق تعالی هیچ کس را خلق نفرموده است مگر آن‌که منزلی در بهشت [و منزلی در جهنّم برایش قرار داده است،

۱ـ تفسیر قمی ۳۶۹ـ۳۷۰؛ بحار ۲۹۱/۸ ب ۲۴ ح ۳۰.

پس چون اهل بهشت در بهشت] و اهل جهنّم در جهنّم ساکن می‌شوند، منادی ندا می‌کند اهل بهشت را که نظر کنید به سوی جهنّم، پس مُشرف می‌شوند و نظر می‌کنند به سوی جهنّم و منزلهای ایشان را در جهنّم به ایشان می‌نمایند که این منزلی است که اگر معصیت الهی می‌کردید داخل این منازل می‌شدید؛ پس چندان ایشان را فرح و شادی روی می‌دهد که اگر مرگ در بهشت باشد، بمیرند از شادی آن‌که از چنین عذابی نجات یافته‌اند.

پس منادی ندا کند اهل جهنّم را که به جانب بالا نظر کنید، چون نظر کنند ایشان را در بهشت و نعمتها که در آنجا مقرّر شده به ایشان بنمایند، و بگویند به ایشان که اگر اطاعت الهی می‌کردید این منازل را متصرّف می‌شدید؛ پس ایشان را حالی رو دهد از اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند.

پس منازل اهل جهنّم را در بهشت به نیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنّم به بدکاران دهند و این است تفسیر این آیه[1] که حق تعالی در شأن اهل بهشت می‌فرماید، که ایشانند وارثان که به میراث می‌برند بهشت را و در آن مخلّد و پایدار خواهند بود.[2]

- **چهارم**

و نیز از آن حضرت مروی است که: چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنّم به جهنّم درآیند، منادی از جانب ربّ العزّة ندا کند که ای اهل بهشت! و ای اهل جهنّم! اگر مرگ به صورتی از صورتها درآید خواهید شناخت؟ گویند: نه.

پس بیارند مرگ را به صورت گوسفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و به ایشان گویند: «ببینید، این مرگ است.» پس حق تعالی امر فرماید که آن را ذبح کنند، و فرماید که: ای اهل بهشت! همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست، و ای اهل جهنّم! همیشه در جهنّم خواهید بود و شما را مرگ نیست؛ و این

۱ـ ثواب الاعمال ۲۴۹/ ـ ۲۵۰ عنه بحار ۱۲۵/۸ ـ ۱۲۶ ب ۲۲ ح ۲۶، تفسیر قمی ۴۴۴ ـ ۴۴۵ عنه بحار ۲۸۷/۸ ب ۲۴ ح ۱۹.
۲ـ أُولٰئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فیها خالِدُونَ. (مؤمنون ۱۱/ ـ ۱۰).

است قول خداوند عالمیان که فرمود «وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ[1]»؛ بترسان ایشان را از روز حسرت در روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و به پایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند».

حضرت فرمود: مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنّم را فرمان دهد همیشه در جای خود باشند و مرگ ایشان را نباشد، و در آن روز اهل جهنّم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد.[2]

- **پنجم**

از حضرت امیرالمؤمنین﷣ منقول است که فرمود: برای اهل معصیت نَقْبها[3] در میان آتش زده‌اند، و پاهای ایشان را در زنجیر کرده‌اند، و دستهای ایشان را در گردن غل کرده‌اند، و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده‌اند و جبّه‌ها از آتش برای ایشان بریده‌اند، در میان عذابی گرفتارند که گرمیش به نهایت رسیده و درهای جهنّم را بر روی ایشان بسته‌اند. پس هرگز آن درها را نمی‌گشایند و هرگز نسیمی برایشان داخل نمی‌شود، و هرگز غمی از ایشان برطرف نمی‌شود، عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه تازه است، نه خانهٔ ایشان و نه عمر ایشان به سر می‌آید؛ به مالک استغاثه می‌کنند که از پروردگار خود طلب کن که ما را بمیراند[4].

در جواب می‌گوید که: همیشه در این عذاب خواهید بود.[5]

- **ششم**

به سند معتبر از حضرت صادق﷣ منقول است که: در جهنّم چاهی است که اهل جهنّم از آن اِستعاذه می‌نمایند و آن جای هر متکبّر جبّار و مُعانِد[6] است و هر شیطان

۱ـ سورة ۱۹ آية ۳۹.
۲ـ راجع به ذبح موت بحار ج ۸ ص ۳۴۵ روایتی از حضرت ابی‌جعفر امام باقر﷣ نقل می‌کند که مختصر فرقی با آنچه در متن است دارد.
۳ـ سوراخها، راههای باریک.
۴ـ وَ نَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ (زخرف ۷۷).
۵ـ تفسیر قمی ۶۱۲ عنه بحار ج ۸ ص ۲۹۲ ح ۳۴ (به جای «نقبها در میان آتش زده‌اند» دارد «خَدَّ لَهُمْ فِي النَّارِ»).
۶ـ کینه توز

متمرّد[1] و هر متکبّری که ایمان به روز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت آل محمّد ﷺ داشته باشد.

و فرمود: کسی که در جهنّم عذابش از دیگران سبک‌تر باشد کسی است که در دریای آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلینش از آتش باشد که از شدّت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد، و گمان کند که از جمیع اهل جهنّم عذابش بدتر است و حال آن‌که عذاب او از همه سهل‌تر باشد.[2]

۱ـ سرکش، نافرمان.

۲ـ تفسیر قمی ۵۸۵ عنه بحار ج ۸ ص ۲۹۵ ح ۳۳ (به جای «در جهنّم چاهی است» دارد «وانّ فی النّار لنارا»).

در ذکرِ
قِصَصِ خائفان

● **قصّهٔ اوّل**

شیخ کلینی به سند معتبر از حضرت علیّ بن الحسین‌ؑ روایت کـرده است کـه: شخصی با اهلش در کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند، مگر زنِ آن مرد که بر تخته‌ای بند شد و به جزیره‌ای از جزائر بحر افتاد، و در آن جزیره مرد راهزنِ فاسقی که از هیچ فسقی نمی‌گذشت چون نظرش بر آن زن افتاد گفت: تو از اِنسی یا از جنّ؟!

گفت: از اِنسم.

پس دیگر با آن زن سخن نگفت و بر او چسبید و به هیئت مجامعت درآمد، چون متوجّه آن عمل قبیح شد دید که آن زن اضطراب می‌کند و می‌لرزد. پرسید که چـرا اضطراب می‌کنی؟!

اشاره به آسمان کرد که از خداوند خود می‌ترسم.

پرسید که : هرگز مثل این کار کرده‌ای؟

گفت: نه، به عزّت خدا سوگند که هرگز زنا نداده‌ام.

گفت: تو هرگز چنین کاری نکرده‌ای چنین از خدا می‌ترسی و حال آن‌که به اختیار تو نیست و تو را به جبر بر این کار داشته‌ام، پس من اولایم به ترسیدن و سزاوارترم به خائف بودن.

پس برخاست و ترک آن عمل نمود و هیچ به آن زن سخن نگفت و به سوی خانهٔ خود روان شد، و در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کرده‌های خود، در اثنای راه به راهبی برخورد و با او رفیق شد. چون پاره‌ای راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد، راهب به آن جوان گفت که : «آفتاب بسیار گرم است، دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را سایه افکند.»

جوان گفت که : مرا نزد خدا حَسنه نیست و کار خیری نکرده‌ام که جرأت کنم و از خدا حاجت طلب نمایم.

راهب گفت: «من دعا می‌کنم تو آمین بگو» چنین کردند. بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایهٔ آن ابر می‌رفتند، چون بسیاری راه رفتند، راه ایشان جدا شد و جوان به راهی رفت و راهب به راه دیگر رفت و آن ابر با جوان روان شد و راهب در آفتاب ماند!

راهب به او گفت : «ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد، بگو چه کار کرده‌ای که مستحقّ این کرامت شده‌ای؟!» جوان قصّهٔ خود را نقل کرد.

راهب گفت: «چون از خوف خدا ترک معصیت او کردی، خدا گناهان گذشتهٔ تو را آمرزیده است، سعی کن که بعد از این خوب باشی.»[1]

- **قصّهٔ دوّم**

شیخ صدوق روایت کرده که: روزی «معاذ بن جبل» گریان به خدمت پیغمبر(ص) آمد و سلام کرد. حضرت جواب فرمود و گفت: یا «معاذ»! سبب گریهٔ تو چیست؟

گفت: یا رسول‌الله بر درِ سرای، جوان پاکیزهٔ خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه می‌کند مانند زنی که فرزندش مرده باشد! و می‌خواهد به خدمت تو بیاید.

حضرت فرمود که: «بیاورش» پس «معاذ» رفت و آن جوان را آورد. چون آن جوان بیامد و سلام کرد. حضرت جواب فرمود، پرسید که: ای جوان چرا گریه می‌کنی؟!

۱ـ اصول کافی ج ۸ عنه بحار ۷۰/ب ۵۹ ح ۶.

گفت: چگونه نگریم و حال آن‌که گناه بسیار کرده‌ام که اگر حق تعالی به بعضی از آنها مرا مؤاخذه نماید مرا به جهنّم خواهد برد، و گمان من این است که مرا مؤاخذه خواهد کرد و نخواهد آمرزید.

حضرت فرمود: مگر به خدا شرک آورده‌ای؟

گفت: پناه می‌برم به خدا از این‌که به او مشرک شده باشم.

گفت: مگر کسی را به ناحق کشته‌ای؟

گفت: نه.

حضرت فرمود که: خدا گناهانت را می‌آمرزد اگر مانند کوه‌ها باشد در عظمت.

گفت: گناهان من از کوهها عظیم‌تر است.

فرمود که : خدا گناهانت را می‌آمرزد اگر چه مثل زمینهای هفتگانه و دریاها و درختان و آنچه که در زمین است از مخلوقات خدا بوده باشد.

گفت: از آنها نیز بزرگتر است.

فرمود: خدا گناهانت را می‌آمرزد اگر چه مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد.

گفت: از آنها بزرگتر است.

حضرت غضبناک به سوی او نظر فرمود و گفت: ای جوان گناهان تو عظیم‌تر است یا پروردگار تو؟!

پس آن جوان بر روی در افتاد و گفت: منزّه است پروردگار من، هیچ چیز از پروردگار من عظیم‌تر نیست و او از همه چیز بزرگوارتر است.

حضرت فرمود که: مگر کسی می‌آمرزد گناهان عظیم را به غیر از پروردگار عظیم؟!

جوان گفت که : «نه وَاللّٰهِ یا رَسُولَ اللّٰه» و ساکت شد.

حضرت فرمود که: ای جوان، یکی از گناهان خود را نمی‌گویی؟

گفت: هفت سال بود که قبرها را می‌شکافتم و کفن مرده‌ها را می‌دزدیدم، پس دختری از انصار مُرد، او را دفن کردند. چون شب درآمد، رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم؛ در این

حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت می‌داد و می‌گفت: «آیا سفیدی بدنش را ندیدی؟ و فربهی رانش را ندیدی؟» و مرا چنین وسوسه می‌کرد، تا برگشتم و با او وطی کردم، و او را به آن حال گذاشتم و برگشتم. ناگاه صدایی از پشت سر خود شنیدم که می‌گفت که: «ای جوان! وای برتو از حاکم روز قیامت ـ روزی که من و تو به مخاصمه نزد او بایستیم ـ که مرا چنین عریان در میان مُردگان گذاشتی و از قبرم بدرآوردی و کفنم را دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم؛ پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم.» پس جوان گفت که : من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت بشنوم هرگز.

حضرت فرمود که: دور شو ای فاسق! که می‌ترسم که به آتش تو بسوزم، چه بسیار نزدیکی تو به جهنم.

حضرت مکرّر می‌فرمود این را، تا آن جوان بیرون رفت. پس به بازار مدینه آمد و توشه گرفت و به یکی از کوههای مدینه رفت و پلاسی پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش را در گردن غُل کرد و فریاد می‌کرد: یا رَبِّ هٰذا عَبْدُکَ بَهْلُولُ، بَیْنَ یَدَیْکَ مَغْلُولٌ، می‌گفت: ای پروردگار من، اینک بندهٔ تست بهلول که در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غل کرده است. پروردگارا تو مرا می‌شناسی و گناه مرا می‌دانی، خداوندا، پروردگارا، پشیمان شدم و به نزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور کرد و خوف مرا زیاد کرد، پس سؤال می‌کنم از تو، به حقّ نامهای بزرگوارت و به جلال و عظمت پادشاهیت که مرا از امید من ناامید نگردانی، ای خداوند من، و دعای مرا باطل نگردانی و مرا از رحمت خود مأیوس نکنی.

تا چهل شبانه روز این را می‌گفت و می‌گریست و درندگان و حیوانات بر او می‌گریستند. چون چهل روز تمام شد دست به آسمان بلند کرد و گفت: «خداوندا حاجت مرا چه کردی؟ اگر دعای مرا مستجاب گردانیده‌ای و گناه مرا آمرزیده‌ای به پیغمبرت وحی فرما که من بدانم، و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده‌ام و می‌خواهی مرا عقاب کنی، پس آتشی بفرست که مرا بسوزاند، یا به عقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت مرا خلاص کن».

پس خداوند عالمیان این آیه را بر قبول توبهٔ او فرستاد «وَ الَّذِينَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللّٰهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللّٰهُ - إلى قوله تعالى - وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِينَ.»[1] چون این آیه نازل شد، حضرت بیرون آمدند و می‌خواندند و تبسّم می‌فرمودند و احوال بهلول را می‌پرسیدند. «معاذ» گفت: یا رَسُولَ اللّٰهِ شنیدیم که در فلان موضع است. حضرت با اصحاب متوجه آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند، دیدند که آن جوان در میان دو سنگ ایستاده و دستها را بر گردن بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده، و مژگان چشمش از بسیاری گریه ریخته و می‌گوید: «ای خداوند من، خَلْق مرا نیکو ساختی، مرا به صورت نیکو خَلق فرمودی، کاش می‌دانستم که نسبت به من چه اراده داری؟ آیا مرا در آتش خواهی سوزاند؟ یا در جوار خود در بهشت مرا ساکن خواهی گردانید؟ إلٰها، احسان نسبت به من بسیار کرده‌ای و حق نعمت بسیار بر من داری، دریغا اگر می‌دانستم که آخر امر من چه خواهد بود؟ آیا مرا به عزّت به بهشت خواهی برد یا به مذلّت به جهنّم خواهی فرستاد؟ الٰها گناه من از آسمانها و زمین و کرسی واسع[2] و عرش عظیم بزرگتر است، چه بودی اگر می‌دانستم که گناه مرا خواهی آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد؟»

از این باب سخنان می‌گفت و می‌گریست و خاک بر سر می‌ریخت، و حیوانات و درندگان بر دورش حلقه زده بودند، و مرغان بر سرش صفّ زده بودند و در گریه با او موافقت می‌کردند. پس حضرت به نزدیک او رفت و دستش را از گردنش گشود، و خاک را به دست مبارکش از سرش پاک کرد و فرمود که: «ای بُهلول! بشارت باد تو را که تو آزاد کردهٔ خدایی از آتش جهنّم».

پس به صحابه فرمود که: «تدارکِ گناهان بکنید[3] چنان چه بُهلول کرد» و آیه را بر

۱ـ سورهٔ ۳ آیهٔ ۱۳۵ ـ ۱۳۶: (نیکان) آنها هستند که هرگاه کار ناشایسته‌ای انجام دهند خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند. و چه کسی جز خدای تعالی گناهان را می‌آمرزد؟! و (کسانی هستند) که در انجام گناه پافشاری نمی‌کنند چون زشتی آن را می‌دانند. آنها پاداشتان آمرزش پروردگار است و باغهائی که از زیر درختان آن نهرها جاری است، پس همیشه در آن بهشتها متنعم خواهند بود، و پاداش نیکوکاران چه نیکو می‌باشد!!

۲ـ پهناور.

۳ـ یعنی با توبه و استغفار گناهان خود را جبران نموده، و آثار شوم آن را از خود دور کنید.

او خواند و او را به بهشت بشارت فرمود.[1]

مؤلّف گوید که: علاّمه مجلسی، در «عین‌الحیوة» در ذیل این خبر کلامی فرموده که ملخّصش این است که باید دانست که توبه را شرایط و بَواعِث[2] است:

اوّل باعث توبه که آدمی را بر توبه می‌دارد آن است که تفکّر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است، و در عظمت گناهانی که مرتکب آنها شده است و در عقوبات گناهان و نتیجه‌های بد دنیا و آخرتِ آنها که در آیات و اخبار وارد شده است... ؛ پس این تفکّر باعث ندامت او شود و این ندامت او را باعث می‌شود بر سه چیز که توبه مرکّب از آنهاست:

- **اوّل** ـ از آنها تعلّق به حال دارد که اَلحال ترک کند آن گناهان را که مرتکب آنها بوده است.
- **دوّم** ـ متعلّق است به آینده که عزم را جزم بکند که بعد از این عَوْد[3] به این گناهان نکند تا آخر عمر.
- **سوّم** ـ متعلّق است به گذشته که پشیمان باشد از گذشته‌ها و تدارک گذشته‌ها بکند، اگر تدارک داشته باشد.

و بدانکه: گناهانی که از آن توبه واقع می‌شود بر چند قسم است:

- **اوّل** ـ آن که گناهی باشد که مستلزم حکم دیگر به غیر از عقوبت آخرت نباشد، مانند پوشیدن حریر و انگشتر طلا به دست کردن برای مردان که در توبهٔ آن همین ندامت و عزمِ بر نکردن کافی است برای برطرف شدن عقاب اُخْرَوی.
- **دوّم** ـ آن که مستلزم حکم دیگری هست و آن بر چند قسم است: یا حقّ خداست، یا حقّ خلق. اگر حقّ خداوند است یا حقّ مالی است، مثل این که گناهی کرده که می‌باید بنده‌ای را آزاد کند، پس اگر قادر بر آن باشد، تا به عمل نیاورد به محض ندامت رفع عذاب از او نمی‌شود، و واجب است که آن کفّاره را ادا کند.

یا حقّ غیر مالی است مثل آن که نماز یا روزه از او فوت شده است می‌باید قضای

1ـ امالی صدوق ۲۶ ـ ۲۹ عنه بحار ۲۳/۶ ـ ۲۶ ب ۲۰ ح ۲۶.
2ـ انگیزه‌ها
3ـ بازگشت

آنها را بجا آورد، و اگر کاری کرده است که خدا حدّی بر آن مقرّر ساخته است، مثل آن‌که شراب خورده است پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد می‌خواهد توبه می‌کند میانهٔ خود و خدای و اظهار آن نمی‌کند، و می‌خواهد نزد حاکم اقرار می‌کند که او را حدّ بزنند، و اظهار نکردن بهتر است.

و اگر حق النّاس باشد، اگر حقّ مالی است واجب است که به صاحب مال یا وارث او برساند، و اگر حقّ غیر مالی است اگر کسی را گمراه کرده است می‌باید او را ارشاد کند...

و اگر حدّی باشد مثل آن‌که فحش گفته است، پس اگر آن شخص عالم باشد به این‌که اهانت به او وارد شده است می‌باید تمکین کند از برای حدّ، و اگر نداند، خلاف است میان علما و اکثر را اعتقاد این است که گفتن به او باعث آزار و اهانت اوست و لازم نیست، و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد. (انتهی)[1]

● قصّهٔ سوّم

ابن بابویه نقل کرده است که: «روزی حضرت رسول ﷺ در سایهٔ درختی نشسته بود و در روز بسیار گرمی، ناگاه شخصی آمد و جامه‌های خود را کند و در زمین گرم می‌غلطید و گاهی شکم خود را و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم می‌مالید و می‌گفت که: ای نفس بچش، که عذاب الهی از این عظیم‌تر است.» و حضرت رسول به او نظر می‌فرمود. پس او جامه‌های خود را پوشید. حضرت او را طلبیده و فرمود که: ای بندهٔ خدا! کاری از تو دیدم که از دیگری ندیده‌ام، چه چیز تو را باعث براین شد؟! گفت: «ترس الهی مرا باعث این شد، و به نفس خود این گرمی را چشانیدم که بداند عذاب الهی را ـ که از این شدیدتر است ـ تاب ندارد.»

پس حضرت فرمود که: از خدا ترسیده‌ای آن چه شرط ترسیدن است، و به درستی که پروردگار تو مباهات کرد به تو با ملائکهٔ سماوات.

پس به اصحاب خود فرمود که نزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند. چون به نزدیک او آمدند گفت: «خداوندا جمع کن امر همه را بر هدایت، و تقوا را توشهٔ ما

۱. عین الحیاة ص ۱۸۹ و ۱۹۰.

گردان و بازگشت ما را به سوی بهشت گردان.»[1]

- **قصّهٔ چهارم**

از حضرت امام محمّد باقر﷣ منقول است که: زن زناکاری در میان بنی‌اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی‌اسرائیل را مفتون[2] خود ساخته بود. روزی بعضی از آن جوانان گفتند که اگر فلان عابد مشهور، این را ببیند فریفته خواهد شد. آن زن چون این سخن را شنید گفت: «واللّه به خانه نروم تا او را مفتونِ خود کنم» پس در همان شب قصد منزل آن عابد نمود و در را کوبید و گفت: «ای عابد، مرا امشب پناه ده که در منزل تو شب را به روز آورم».

عابد إبا[3] نمود. آن زن گفت که: «بعضی از جوانان بنی‌اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته‌ام و اگر در نمی‌گشایی ایشان می‌رسند به من و فضیحت می‌رسانند به من». عابد چون این سخن را شنید در را گشود. زن به منزل عابد درآمد و جامه‌های خود را افکند. چون عابد حُسن و جَمال او را مشاهده کرد از شوق بی‌اختیار شد و دست به او رسانید و در حال متذکّر شد و دست از او برداشت، و دیگی در بار داشت که آتش در زیر آن می‌سوخت، رفت و دست خود را در زیر دیگ گذاشت.

زن گفت که: «چه کار می‌کنی؟!» گفت: دست خود را می‌سوزانم به جزای آن خطایی که از من صادر شد.

پس زن بیرون شتافت و بنی‌اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را می‌سوزاند. چون بیامدند دستش تمام سوخته بود.[4]

- **قصّه پنجم**

«ابن بابویه» از «عروة بن زبیر» روایت کرده است که گفت: روزی در مسجد رسولﷺ با جمعی از صحابه نشسته بودیم. پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بَدر

۱ـ امالی صدوق ۲۰۵ عنه بحار ج ۷۰ ص ۳۷۸ ب ۵۹ ح ۲۳: ... اَللّٰهُمَّ اَجْمَعْ اَمْرَنا عَلَى الْهُدىٰ وَاجْعَلِ التَّقْوىٰ زادَنا وَ الْجَنَّةَ مَآبَنا.

۲ـ شیفته، فریفته.

۳ـ امتناع، نپذیرفتن.

۴ـ بحار ج ۷۰ ص ۳۸۸ ـ ۳۸۷ باب ۵۹ ح ۵۲.

و اهل بیعت رضوان را. «ابودرداء» گفت که: ای قوم! می‌خواهید خبر دهم شما را به کسی که مالش از همهٔ صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیادتر بود؟

گفتند: کیست آن شخص؟!

گفت: علیّ بن ابی‌طالب؈.

چون این را گفت، همگی رو از آن گردانیدند! پس شخصی از انصار به او گفت که: سخنی گفتی که هیچ کس با تو موافقت نکرد.

او گفت: من آنچه دیده بودم گفتم! شما نیز هرچه دیده‌اید از دیگران بگوئید؛ من شبی در نخلستان «بَنی النَّجّار» به خدمت آن حضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بود و به آواز حزین و نغمهٔ دردناک می‌گفت: «اِلٰهی! چه بسیار گناهان هلاک کننده‌ای که از من سر زد و تو حلم کردی از آن‌که در مقابل آنها عقوبت کنی مرا، و چه بسیار بدیها که از من صادر شد و کرم کردی و رسوا نکردی مرا. اِلٰهی! اگر عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامهٔ اعمال عظیم شد، پس من غیر از آمرزش تو امید ندارم و به غیر خشنودی تو آرزو ندارم».

پس از پی صدا رفتم، دانستم که حضرت امیرالمؤمنین؈ است، پس در پشت درختان پنهان شدم و آن حضرت رکعات بسیار نماز گزاردند، چون فارغ شدند مشغول دعا و گریه و مناجات شدند؛ و از جمله آنچه می‌خواند این بود: «اِلٰهی! چون در عفو و بخشش تو فکر می‌کنم گناه بر من آسان می‌شود، و چون عذاب عظیم تو را به یاد بیاورم بلیّهٔ خطاها بر من عظیم می‌شود، آه اگر بخوانم در نامه‌های عمل خود گناهی چند را که فراموش کرده‌ام و تو آنها را اِحْصا فرموده‌ای، پس بفرمائی به ملائکه که بگیرید او را، پس وای بر چنین گرفته شده‌ای و اسیری که عشیرهٔ او، او را نجات نمی‌توانند بخشید و قبیلهٔ او به فریادش نمی‌توانند رسید و جمیع اهل محشر بر او رحم می‌کنند». پس فرمود: «آه از آتشی که جگرها و گُرده‌ها را بریان می‌کند، آه از آتشی که برمی‌کند پوستهای سر را، آه از فرو گیرنده از زبانه‌های جهنّم». پس بسیار گریست تا آن‌که دیگر صدایی از آن حضرت نشنیدم؛ با خود گفتم: البته خواب بر آن

حضرت غالب شد از بسیاری بیداری؛ نزدیک رفتم که برای نماز فجر او را بیدار کنم، چندانکه حرکت دادم آن جناب را حرکت نفرمود و به مثابهٔ چوب خشک، جسد مبارکش بی‌حس افتاده بود. گفتم: «اِنّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَيْهِ راجِعُونَ» و دویدم به جانب خانهٔ آن حضرت. خبر را به حضرت فاطمه صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْها رسانیدم.

فرمود که: «قصهٔ او چون بود؟» من آنچه دیده بودم عرض کردم. فرمود که: «ای ابودرداء! این غشی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی رو می‌دهد». پس فرمود آبی آوردند و بر روی آن حضرت پاشیدند، به هوش باز آمد و نظر به سوی من فرمود که از چه می‌گریی ای ابودرداء؟

گفتم: از آنچه می‌بینم که تو با خود می‌کنی.

فرمود که : اگر ببینی مرا که به سوی حساب بخوانند، هنگامی که گنهکاران یقین به عذاب خود داشته باشند و ملائکهٔ غلاظ و زبانیهٔ[1] تندخو، مرا احاطه کرده باشند، و نزد خداوند جبّار مرا بدارند، و جمیع دوستان در آن حال مرا واگذارند و اهل دنیا همه برمن رحم کنند، هر آینه در آن روز بر من رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست.

پس ابودرداء گفت: وَاللّٰهِ که چنین عبادتی از اصحاب پیغمبر ندیدم.[2]

مؤلّف گوید که: من شایسته دیدم که این مناجات از آن حضرت به همان الفاظ که خود آن جناب می‌خواندند نقل کنم، تا هر کس خواسته باشد در دل شب در وقت تهجّد خود بخواند، چنان که «شيخُنا الْبَهائی» در کتاب «مفتاح الفلاح» چنین کرده، و آن مناجات شریف این است: «اِلٰهی کَمْ مِنْ مُوبِقَةٍ حَلُمْتَ عَنْ مُقابِلَتِها بِنِقْمَتِکَ وَ کَمْ مِنْ جَريرَةٍ تَکَرَّمْتَ عَنْ کَشْفِها بِکَرَمِکَ. اِلٰهی اِنْ طالَ فی عِصْيانِکَ عُمْری وَ عَظُمَ فِی الصُّحُفِ ذَنْبی فَما اَنَا مُؤَمِّلٌ غَيْرَ غُفْرانِکَ، وَ لا اَنَا بِراجٍ غَيْرَ رِضْوانِکَ.

اِلٰهی اُفَکِّرُ فی عَفْوِکَ فَتَهُونُ عَلَیَّ خَطيئَتی، ثُمَّ اَذْکُرُ الْعَظيمَ مِنْ اَخْذِکَ فَتَعْظُمُ عَلَیَّ بَلِيَّتی.

۱. فرشتگان عذاب و شکنجهٔ دوزخ.   ۲. امالی صدوق ۴۹۰/۲۸ عنه بحار ج ۴۱ ص ۱۲ - ۱۱ ح ۱ ب ۱۰۱.

آهِ إِنْ قَرَأْتُ فِي الصُّحُفِ سَيِّئَةً أَنَا نَاسِيهَا وَ أَنْتَ مُحْصِيهَا فَتَقُولُ: خُذُوهُ: فَيَالَهُ مِنْ مَأْخُوذٍ لَا تُنْجِيهِ عَشِيرَتُهُ وَ لَا تَنْفَعُهُ قَبِيلَتُهُ.

آهِ مِنْ نَارٍ تُنْضِجُ الْأَكْبَادَ وَ الْكُلَى. آهِ مِنْ نَارٍ نَزَّاعَةٍ لِلشَّوَى آهِ مِنْ غَمْرَةٍ مِنْ لَهَبَاتِ لَظَى.[1]

● **قصّهٔ ششم**

از حضرت صادق‌ﷺ منقول است که: روزی حضرت رسول‌ﷺ در مسجد نماز صبح گزاردند، پس نظر کردند به سوی جوانی که او را «حارثة بن مالک» می‌گفتند، دیدند که سرش از بسیاری بی‌خوابی به زیر می‌آید و رنگ و رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته. حضرت از او پرسیدند که: به چه حال صبح کردی؟ چه حال داری ای حارثه؟

گفت: صبح کردم یَا رَسُولَ اللّٰهِ با یقین.

حضرت فرمود که: بر هر چیزی که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست، حقیقت و علامت یقین تو چیست؟

گفت: حقیقت یقین من یَا رَسُولَ اللّٰهِ این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار دارد، و روزهای گرم مرا به روزه می‌دارد، و دل من از دنیا روی گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده، و یقین من به مرتبه‌ای رسیده که گویا می‌بینم عرش خداوندم را که برای حساب در محشر نصب کرده‌اند و خلایق همه محشور شده‌اند و گویا من در میان ایشانم، و گویا می‌بینم اهل بهشت را که تنعّم می‌نمایند در بهشت و در کرسیها نشسته با یکدیگر آشنایی می‌کنند و صحبت می‌دارند و تکیه کرده‌اند، و گویا می‌بینم اهل جهنّم را که در میان جهنّم معذّبند و استغاثه می‌کنند، و گویا زفیر[2] آواز جهنّم در گوش من است.

پس حضرت به اصحاب فرمود که: «این بنده‌ای است که خدا دل او را به نور ایمان

۱ـ بحار ج ۴۱ ص ۱۲ ـ ۱۱ «بعد از قبیلته این جمله را اضافه دارد: یَرْحَمُهُ الْمَلَأُ إِذَا أُذِنَ بِالنِّدَاءِ» و به جای «لهبات» «ملهبات» دارد؛ مفتاح الفلاح / ۲۳۸ ب ۶ ط مصر.

۲ـ دم برآوردن، بازدم.

منوّر گردانیده است» پس فرمود که: بر این حال که داری ثابت باش ای جوان.

گفت: يَا رَسُولَ اللّٰهِ! دعا کن که حق تعالی شهادت را روزی من گرداند.

حضرت دعا کرد. چند روزی که شد حضرت، او را با جناب جعفر به جهاد فرستاد و بعد از نُه نفر شهید شد.[1]

✓ در ذکر چند مثلی که موجب تنبّه مؤمنان است

- **مثل اوّل**

«بِلُوهَر» گفته که: «شنیده‌ام که مردی را فیل مستی در قفا بود، او می‌گریخت و فیل از پی او می‌شتافت تا آن‌که به او رسید. آن مرد مضطرّ شد، خود را در چاهی آویخت و چنگ زد به دو شاخه که در کنار چاه روئیده بود. ناگاه دید که در اصل آنها دو موش بزرگ که یکی سفید است و دیگری سیاه مشغولند به قطع کردن ریشه‌های آن دو شاخ. پس نظر در زیر پای خود افکند دید که چهار افعی سر از سوراخ‌های خود بیرون کرده‌اند، چون نظر به قعر چاه انداخت دید که اژدهایی دهان گشوده است که چون در چاه افتد او را فرو برد. چون سر بالا کرد، دید که در سر آن دو شاخ اندکی از عسل آلوده است، پس مشغول شد به لیسیدن آن عسل و لذّت و شیرینی آن عسل او را غافل گردانید از آن مارها که نمی‌داند چه وقت او را خواهند گزید، و از مکر آن اژدها که نمی‌داند حال او چون خواهد بود وقتی که در کام او افتد.» امّا این چاه دنیاست که پر است از آفتها و بلاها و مصیبتها، و آن دو شاخ عمر آدمی، و آن دو موش سیاه و سفید شب و روزند که عمر آدمی را پیوسته قطع می‌کنند. و آن چهار افعی اخلاط چهار گونه‌اند که به منزلهٔ زهرهای کشنده‌اند از سوداء و صفراء و بلغم و خون که نمی‌داند آدمی که در چه وقت به هیجان می‌آیند که صاحب خود را هلاک کنند، و آن اژدها مرگ است که منتظر است و پیوسته در طلب آدمی است و آن عسل که فریفتهٔ آن شده بود و او را از همه چیز غافل گردانیده بود، لذّتها و خواهشها و نعمتها و عیشهای دنیاست.»[2]

۱ـ محاسن ۲۴۶/ عنه بحار الانوار ج ۷۰ ص ۱۷۴ ب ۵۲ ح ۲۹.

۲ـ بحار الانوار ج ۷۸ ص ۴۰۰ ـ ۳۹۹.

مؤلف گوید که: از برای غفلت آدمی از مرگ و اهوال بعد از آن و اشتغالش به لذّات عاجلهٔ فانیهٔ دنیا، مثلی بهتر از این در انطباق آن با ممثّل آن ذکر نشده، پس شایسته است که خوب تأمّل در آن شود تا شاید سبب تنبّه از خواب غفلت شود.

و در خبر است که حضرت امیرالمؤمنین(ع) داخل بازار بصره شد، و نظر فرمود به مردم که مشغول بیع و شرا می‌باشند، گریست گریهٔ سختی، پس فرمود: «ای عبید دنیا و عمّال اهل دنیا! هرگاه شما روزها مشغول سوگند خوردن و سوداگری باشید، و شبها در رختخواب و فراشهای خود در خواب باشید، و در این بینها از آخرت غافل باشید، پس چه زمان زاد و توشه برای سفر خود مهیّا می‌کنید و فکری برای معاد خود می‌نمائید؟!» .

مؤلّف گوید: مناسب دیدم این چند شعر را در اینجا ذکر کنم:

ای به غفلت گذرانیده همه عمر عزیز — تا چه داری و چه کردی عملت کو و کدام
توشهٔ آخرتت چیست در این راه دراز — که تو را موی سفید از اجل آورد پیام
می‌توانی که فرشته شوی از علم و عمل — لیک از همت دون ساخته‌ای با دد[1] و دام
چون شوی همره حوران بهشتی که تو را — همه در آب و گیاه است نظر چون انعام
جهد آن کن که نمانی زسعادت محروم — کار خود ساز که اینجا دو سه روزیست مقام



و شیخ نظامی گفته است:[2]

حدیث کودکی و خودپرستی — رها کن، کان خماری بود و مستی
چو عمر از سی گذشت و یا که از بیست — نمی‌شاید دگر چون غافلان زیست
نشاط عمر باشد تا چهل سال — چهل رفته فرو ریزد پر و بال
پس از پنجه نباشد تندرستی — بصر کندی پذیرد پای سستی
چو شصت آمد، نشست آمد پدیدار — چو هفتاد آمد افتاد آلت از کار
به هشتاد و نود چون در رسیدی — بسا سختی که از گیتی کشیدی
از آنجا گر به صد منزل رسانی — بود مرگی به صورت زندگانی

۱ـ ددّه جانوران درنده‌اند چون شیر و پلنگ و غیر اینها، ودام عکس آن است مانند آهو و غیر و به معنی زخارف دنیویه نیز آمده (منه).

۲ـ این دو شعر را مؤلف در سفینة البحار ج ۲ ص ۲۵۷ نیز آورده است.

سگ صیاد کآهوگیر گردد / بگیرد آهویش چون پیر گردد
چو در موی سیاه آمد سفیدی / پدید آمد نشان ناامیدی
زپنبه شد بنا گوشت کفن پوش / هنوز این پنبه بیرون ناری از گوش؟!



و دیگری گفته است[1]

از روش این فلک سبزفام / عمر گذشته است مرا شصت عام
در سر هر سالی از این روزگار / خورده‌ام افسوس خوشیهای پار
باشدم از گردش دوران شگفت / کانچه مرا داد همه پس گرفت
قوّتم از زانو و بازو برفت / آب ز رخ، رنگ هم از مو برفت
عقد ثریای من از هم گسیخت / گوهر دندان همه یک یک بریخت
آنچه بجا ماند و نیابد خلل / بار گناه آمد و طول امل
زنگ رحیل آمد از این کوچگاه / همسفران روی نهاده به راه
آه ز بی زادی روز معاد / زاد کم و طول مسافت زیاد
بارگران بر سر دوشم چه کوه / کوه هم از بارمن آمد ستوه
ای که بَرِ عفو عظیمت گناه / در جلو سیل بهار است کاه
فضل تو گر دست نگیرد مرا / عصمتت ار باز گذارد مرا
جز به جهنّم نرود راه من / در سَقَر انداخته بنگاه من
بندهٔ شرمندهٔ نادان منم / غوطه زن لجّهٔ عصیان منم
خالق و بخشندهٔ احسان تونی / فرد و نوازندهٔ به غفران تونی

قَالَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ: اَبْنَاءُ الْاَرْبَعِينَ زَرْعٌ قَدْ دَنى حِصَادُهُ. اَبْنَاءُ الْخَمْسِينَ مَاذا قَدَّمْتُمْ وَ مَا اَخَّرْتُم. اَبْنَاءُ السِّتِّينَ هَلُمُّوا اِلَى الْحِسَابِ. اَبْنَاءُ السَّبْعِينَ عُدُّوا اَنْفُسَكُمْ فِي الْمَوْتى[2].

و در خبر است که خروس در ذکر خود می‌گوید که: «ذکر خدا کنید و در یاد او باشید ای غافلان!»[3]

۱ـ این دو شعر را مؤلف در سفینة البحار ج ۲ ص ۲۵۷ نیز آورده است.

۲ـ یعنی رسول خدا فرمود: چهل سالگان زراعتی هستند که درو کردن آن نزدیک شده است. پنجاه سالگان، چه چیزی پیش فرستاده‌اید و چه چیز گذاشته‌اید؟ شصت سالگان، بشتابید برای حساب. هفتاد سالگان، خود را جزو مردگان به شمار آرید. سفینة البحار ج ۲ ص ۲۵۷ مادّه عُمر.

۳ـ بحار ۴۱۲/۱۴ عنه سفینة البحار ۲۵۱/۲ وازهٔ «دیک» با استان قدس رضوی: أُذْكُرُوا اللّهَ يَا غَافِلِينَ.

هنگام سفیده دم خروس سحری | دانی که چرا همی کند نوحه گری
یعنی که نمودند در آیینهٔ صبح | کز عُمر شبی گذشت و تو بی‌خبری

وَ لَنِعْمَ ما قالَ الشَّیْخُ الْجامی:

دلا تا کی در این کاخ مجازی | کنی مانند طفلان خاکبازی
تونی آن دست پرور مرغ گستاخ | که بودت آشیان بیرون از این کاخ
چرا زان آشیان بیگانه گشتی | چو دونان مرغ این ویرانه گشتی
بیفشان بال و پر زامیزش خاک | بپر تا کنگره ایوان افلاک
ببین در قصر ازرق طیلسانان | ردای نور بر عالم فشانان
همه دور جهان روزی گرفته | به مقصد راه فیروزی گرفته
خلیل آسا دَرِ مُلک یقین زن | ندای لا اُحِبُّ الآفلین زن

● مثل دوم

(برای دنیا و اهل دنیا که فریب آن را خورده‌اند و دل به آن بسته‌اند).

«بلوهر» گفت که: یک شهری بود که عادت مردم آن شهر آن بود که مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا می‌کردند، و بر خود یک سال پادشاه و فرمانفرما می‌کردند، و آن مرد چون بر احوال ایشان مطّلع نبود گمان می‌برد که همیشه پادشاه ایشان خواهد بود، چون یک سال می‌گذشت او را از شهر خود عریان و دست خالی و بی‌چیز بدر می‌کردند و به بلا و مشقّتی مبتلا می‌شد که هرگز به خاطرش خطور نکرده بود، و پادشاهی در آن مدّت موجب وبال و اندوه و مصیبت او می‌گردید و مصداق این شعر می‌گشت:

ای کرده شراب حبّ دنیا مستت | هُشیار نشین که چرخ سازد پستت
مغرور جهان مشو که چون مثل حنا | بیش از دو سه روزی نبود در دستت

پس در یک سال اهل آن شهر مرد غریبی را بر خود امیر و پادشاه کردند. آن مرد به فراستی که داشت، دید که در میان ایشان بیگانه و غریب است؛ به این سبب با ایشان انس نگرفت و طلب کرد مردی را که از مردم شهر خودش بود و از احوال آن شهر با خبر بود، در باب معاملهٔ خود با اهل آن شهر با او مصلحت کرد.

آن مرد گفت که: «بعد از یک سال این جماعت تو را از این شهر بیرون خواهند کرد و به فلان مکان خواهند فرستاد، صلاح تو در آن است که آنچه توانی و استطاعت داری از اسباب و اموال خود در این عرض سال بیرون فرستی به آن مکان، که تو را بعد از سال به آنجا خواهند فرستاد که چون به آنجا روی اسباب عیش و رفاهیّت تو مهیّا باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی.»

پس پادشاه به فرمودهٔ آن شخص عمل نمود و چون سال گذشت و او را از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید و به عیش و نعمت، روزگار می‌گذرانید.[1]

مؤلّف گوید که: حقّ تعالی در قرآن مجید فرموده: «وَ مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ»[2]؛ یعنی کسانی که عمل صالح به جا می‌آورند، برای آسایش و راحت نفسهای خود می‌گسترانند».

حضرت صادق(ع) فرموده که: عمل صالح سبقت می‌نماید بر صاحب خود به بهشت، پس برای او تَمهید[3] مواضع او می‌کند، و هم چنان که خادم یکی از شما تمهید فراش او کند.[4]

و حضرت امیرالمؤمنین در کلمات قصار خود فرموده: يَابْنَ آدَمَ كُنْ وَصِيَّ نَفْسِكَ وَ اعْمَلْ فِي مَالِكَ مَا تُؤْثِرُ أَنْ يُعْمَلَ فِيهِ مِنْ بَعْدِكَ یعنی: ای فرزند آدم! خودت وصیّ خودت باش، و عمل کن در مال خود آن چه که اختیار می‌کنی که عمل کنند در آن از پس تو.[5]

پس ای عزیز من:

برگ عیشی به گور خویش فرست	کس نیارد ز پس تو پیش فرست
خور و پوش و بخشای و راحت رسان	نگه می چه داری زبهر کسان
زر و نعمت اکنون بده کان تست	که بعد از تو بیرون زفرمان تست
تو با خود ببر توشهٔ خویشتن	که شفقت نیاید زفرزند و زن
غم خویش در زندگی خور که خویش	به مرده نپردازد از حرص خویش
به غمخوارگی چون سر انگشت تو	نخارد کسی در جهان پشت تو

۱ـ بحار ج ۷۸ ص ۲۱۰.
۲ـ سورهٔ ۳۰ آیهٔ ۴۴.
۳ـ آماده نمودن.
۴ـ سفینة البحار ۹۶/۱ واژه «ثمر» چ آستان قدس رضوی.
۵ـ نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۱۱۹۹ حکمت شمارهٔ ۲۴۴.

قالَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ: وَاعْلَمُوا اَنَّ كُلَّ امْرِىءٍ عَلَى ما قَدَّمَ قادِمٌ وَ عَلى ما خَلَّفَ نادِمٌ.[1]

از امالی مفید نیشابوری و تاریخ بغداد نقل شده که: وقتی حضرت امیرالمؤمنین ؑ حضرت خضر را در خواب دید، از او نصیحتی طلب فرمود. او کف دست خود را به آن حضرت نشان داد، دید به خط سبزی در آن نوشته شده:

قَدْ كُنْتَ مَيِّتاً فَصِرْتَ حَيّاً	وَ عَنْ قَليلٍ تَعُودُ مَيِّتاً
فَابْنِ لِدارِ الْبَقاءِ بَيْتاً	وَدَعْ لِدارِ الْفَناءِ بَيْتاً[2]

● مثل سوم

نقل است که پادشاهی بود در نهایت عقل و فطانت، و مهربانی داشت با رعیّت، و پیوسته در اصلاح ایشان می‌کوشید و به امور ایشان می‌رسید.

آن پادشاه وزیری داشت موصوف به صدق و راستی و صلاح و در اصلاح امور رعیّت اعانت به او می‌نمود و محلّ اعتماد و مشورت او بود، و پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمی‌داشت و وزیر نیز با پادشاه بر این مِنوال[3] بود، ولکن وزیر به خدمت علماء و صلحا و نیکان بسیار رسیده بود و سخنان حق از ایشان فرا گرفته بود، و محبّت ایشان را به جان و دل قبول کرده بود، و به ترک دنیا راغب بود، و از جهت تقیّهٔ از پادشاه و حفظ نفس خود از ضرر او هرگاه به خدمت او می‌آمد، به ظاهر سجدهٔ بتان می‌کرد و تعظیم آنها می‌نمود و از غایت اِشفاق[4] و مهربانی که به آن پادشاه داشت پیوسته از گمراهی و ضلالت او دلگیر و غمگین بود، و منتظر فرصت بود که در محلّ مناسبی او را نصیحت کند و او را هدایت نماید، تا آن‌که شبی از شبها بعد از آن‌که مردم همگی به خواب رفته بودند، پادشاه به وزیر گفت که: بیا سوار شویم و در این شهر بگردیم و ببینیم که احوال مردم چون است؟ و مشاهده نمائیم آثار بارانها را که در این ایّام برایشان باریده است.

۱ـ بدانید و به راستی که مرد بر آنچه که پیش فرستد برسد، و بر آنچه که بنهد (و برای وارث بگذارد) پشیمان گردد. «غرر الحکم ۲۲۸/۱ ف ۹ ح ۱۳۰، ترجمهٔ مرحوم محمّد علی انصاری طاب ثراه».

۲ـ مناقب ۲۴۷/۲ «به سفینة البحار ج ۱ ص ۳۹۱ مادّه خضر. ترجمهٔ اشعار: مرده بودی زنده شدی و طولی نمی‌کشد مرده می‌شوی، برای خانهٔ بقاء خانه‌ای بنا کن و برای خانهٔ فنا و نیستی خانه‌ای وا گذار.

۳ـ روش، اسلوب.

۴ـ دلسوزی

وزیر گفت: بلی، بسیار نیک است و هر دو سوار شدند و در نواحی شهر می‌گشتند و در اثنای سیر[1]، به مزبله‌ای رسیدند، نظر پادشاه به روشنائی افتاد که از طرف مزبله می‌تافت.

به وزیر گفت که: از پی این روشنایی باید رفت که خبر آن را معلوم کنیم؛ پس از مرکب فرود آمدند و روان شدند تا رسیدند به نقبی که از آن جا روشنایی می‌تافت. چون نظر کردند مرد درویش و بدقیافه‌ای دیدند که جامه‌های بسیار کهنه پوشیده، از جامه‌هایی که در مزبله‌ها می‌اندازند، و متکّایی از فضله و سرگین برای خود ساخته بر آن تکیه زده است، و در پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب گذاشته و طنبوری در دست گرفته و می‌نوازد، و زنی به زشتی خلقت و بدی هیئت و کهنگی لباس شبیه به خودش در برابرش ایستاده است و هرگاه که شراب می‌طلبد آن زن ساقی او می‌شود، و هرگاه که طنبور می‌نوازد آن زن برایش رقص می‌کند و چون شراب می‌نوشد، زن او را تحیّت می‌کند و ثنا می‌گوید به نوعی که پادشاهان را ستایش کنند و آن مرد نیز زن خود را تعریف می‌کند و سَیدةُ النّساءِ می‌خواند و او را بر جمیع زنان تفضیلش می‌دهد، و آن هر دو یکدیگر را به حسن و جمال می‌ستایند و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب عیش می‌کنند!

پادشاه و وزیر مدّتی مدید چنین برپا ایستاده بودند و در حال ایشان نظر می‌کردند و از لذّت و شادی ایشان از آن حال کثیف تعجّب می‌کردند، بعد از آن برگشتند.

پادشاه به وزیر گفت که: گمان ندارم که ما و تو را در تمام عمر این قدر لذّت و سرور و خوشحالی رو داده باشد که این مرد و زن از این حال خود دارند در این شب، و گمان دارم که هر شب در این کار باشند.

پس وزیر چون این سخنان آشنا را از پادشاه شنید فرصت شمرده گفت: ای پادشاه، می‌ترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو و این بَهجت[2] و سروری که به این لذّتهای دنیا داریم در نظر آن جماعتی که پادشاهی دائمی را می‌دانند مثل این مزبله و این دو شخص نماید، و خانه‌های ما که سعی در بناء و استحکامش می‌کنیم، در نظر

۱. گردش ۲. شادمانی

آن جماعتی که مساکن سعادت و منازل باقیهٔ آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر ما می‌نماید، و بدنهای ما نزد کسانی که پاکیزگی و نضارت و حسن و جمال معنوی را فهمیده‌اند، چنان نماید که این دو بدقیافهٔ زشت در نظر ما می‌نمایند، و تعجّب آن سعادتمندان از لذّت و شادی ما به عیشهای دنیا، مانند تعجّب ما باشد از لذّت این دو شخص به حال ناخوشی که دارند.

پادشاه گفت: آیا می‌شناسی جمعی‌را که به‌این صفت که بیان‌کردی موصوف باشند؟

وزیر گفت: بلی.

پادشاه گفت: کیستند ایشان؟

وزیر گفت که: ایشان لذّت آن را دانسته‌اند و پیوسته طالب سعادتهای آخرتند.

پادشاه گفت که: مُلک آخرت کدام است؟

وزیر گفت: آن، نعیم و لذّتی است که شدّت و جفا بعد از آن نمی‌باشد، و غنائی است که بعد از آن فقر و احتیاج نمی‌باشد.

پس فی‌الجمله صفات مُلک آخرت را بیان کرد تا آن‌که پادشاه گفت که: آیا برای داخل شدن آن خانه و فایز شدن به آن سعادت فرزانه راهی و وسیله‌ای می‌دانی؟

وزیر گفت: بلی، آن خانه مهیّا است برای هر که آن را از راهش طلب نماید.

پادشاه گفت : چرا تو پیش از این مرا به چنین خانه راه نمی‌نمودی و اوصاف آن را برای من بیان نمی‌کردی؟

وزیر گفت : از جلالت و هیبت پادشاهی تو حذر می‌کردم.

پادشاه گفت : اگر این امری که تو وصف کردی البته واقع باشد، سزاوار نیست که ما او را ضایع کنیم و سعی در تحصیل آن ننمائیم، بلکه باید جهد کنیم تا خبر آن را مشخّص نمائیم و به آن ظفر یابیم.

وزیر گفت : رخصت می‌فرمائی که مکرّر وصف آخرت برای شما بیان کنم تا یقین شما زیاده گردد؟

پادشاه گفت : بلکه تو را امر می‌کنم که شب و روز در این کار باشی و نگذاری که من به امر دیگری مشغول گردم، و دست از این سخن برنداری به درستی که این امر، عجیب و غریب است که آن را سهل نمی‌توان شمرد، و از چنین امر عظیمی غافل

نمی‌توان شد، و بعد از این سخنان، وزیر و پادشاه راه نجات پیش گرفته به سعادت ابدی فائز[1] گردیدند.[2]

مؤلّف گوید: شایسته دیدم در این مقام برای زیادتی بصیرت مؤمنان تبرّک جویم به ذکر چند کلمه از یکی از خطب شریفهٔ امیر مؤمنان علیه السلام قال: «اِحْذَرُوا هٰذِهِ الدُّنْیَا الْخَدّاعَةَ الْغَدّارَةَ الَّتِی قَدْ تَزَیَّنَتْ بِحُلِیِّهَا، وَ فَتَنَتْ بِغُرُورِهَا، وَ غَرَّتْ بِآمَالِهَا، وَ تَشَوَّقَتْ بِخُطّابِهَا فَأَصْبَحَتْ كَالْعَرُوسِ الْمَجْلُوَّةِ وَ الْعُیُونُ إِلَیْهَا نَاظِرَةٌ وَ النُّفُوسُ بِهَا مَشْغُوفَةٌ وَ الْقُلُوبُ إِلَیْهَا تَائِقَةٌ، وَ هِیَ لِأَزْوَاجِهَا كُلِّهِمْ قَاتِلَةٌ فَلَا الْبَاقِی بِالْمَاضِی مُعْتَبِرٌ وَ لَا الْآخِرُ بِسُوءِ أَثَرِهَا عَلَی الْأَوَّلِ مُزْدَجِرٌ[3]: ای مردم، در حذر باشید از این دنیای فریبندهٔ مکر کننده که خود را آرایش کرده به زینتهای خود، و ربوده است دلها را به باطلهای خود و فریفته و بیهوده امیدوار کرده به امیدهای خود، و خود را آراسته و بر محلّی برآمده تا بنگرد به کسانی که خواستگاری می‌کنند او را، پس گردیده است مانند عروس جلوه داده شده و چشمها به سوی او نظر افکنده‌اند و نفوس، شیفتهٔ او شده‌اند و دلها به سوی او آرزومند گشته‌اند و او تمامی شوهرهای خود را کشته است[4]؛ پس نه اشخاصی که باقی هستند از گذشته‌ها عبرت می‌گیرند و نه آنهائی که در آخر هستند به سبب بدی اثر دنیا با اشخاصی که در اوّل بودند، خود را از او باز می‌دارند».

پس حضرت بیان فرمود دنائت و پستی دنیا را به آن‌که خداوند تعالی دنیا را از اولیاء و دوستان خود گرفت و گسترانید برای دشمنان خود، پس گرامی داشت پیغمبر خود محمّد صلی الله علیه و آله را هنگامی که از گرسنگی سنگ بر شکم خود می‌بست، و موسی علیه السلام کلیم خود را که از گرسنگی گیاه بیابان می‌خورد به نحوی که سبزی آنها از زیر پوست شکمش دیده می‌شد از کثرتِ لاغری و کمیِ گوشت بدنش، پس آن حضرت به برخی از زهد انبیاء و اعراضشان از دنیا اشاره کرد.

۱. رستگار، پیروز. ۲. بحار الانوار ج ۷۸ ص ۴۱۲ـ ۴۱۰. ۳. سفینة البحار ج ۱ ص ۴۶۶ مادّهٔ دنیا.

۴. از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود: دنیا ممثّل شد برای حضرت عیسی به صورت زن کبود چشمی. پس حضرت از او پرسیدند: چند شوهر کرده‌ای؟ گفت: بسیار است عدد آنها. فرمود: همگی را طلاق گفته‌ای؟ گفت: نه، بلکه همگی را کشتم. حضرت عیسی فرمود: وای بر شوهران باقی تو که چگونه عبرت نمی‌گیرند از شوهران گذشتهٔ تو. (منه)، بحار ۷۸ / ۳۱۱ عنه میزان‌الحکمة ۳/ ۳۳۲ ح ۶۰۱۰.

آنگاه فرمود که: این پیغمبران دنیا را از خود به منزلهٔ مُرداری فرض کردند که حلال نیست برای آخذی که از آن خود را سیر کند مگر در حال ضرورت خورند از دنیا به مقداری که نفسی بر ایشان باقی بماند و روحشان بیرون نرود[۱]، و دنیا نزد آنها به منزلهٔ مرداری بود که بوی گند آن شدّت کرده باشد که هر کس از نزد آن بگذرد دماغ و دهن خود را بگیرد؛ پس ایشان از دنیا می‌گیرند به مقداری که به تکلّف ایشان را به منزل برساند، و خود را سیر نمی‌کنند از آن جهت گندِ آن، و تعجّب کنند از کسانی که خود را سیر می‌کنند و شکم خود را پر می‌کنند از آن، و راضی می‌شوند به آن‌که دنیا نصیب و بهرهٔ ایشان باشد.

ای برادران! به خدا سوگند که دنیا را برای کسی که خیرخواه نفس خود باشد از مردار گندیده‌تر است و از مرده مکروه‌تر است، لیکن کسی که نشو و نما کرده در دبّاغخانه، بوی گند آنجا را نمی‌یابد و بوی بد آن او را اذیّت نمی‌کند، چنان‌که اذیّت می‌کند کسانی را که از آنجا عبور می‌کنند یا می‌نشینند نزد ایشان.

و نیز آن حضرت فرمود: «وَ اِیّاکَ أَنْ تَغْتَرَّ بِما تَرىٰ مِنْ اِخْلادِ اَهْلِها وَ تَکالُبِهِمْ عَلَیْها فَاِنَّهُمْ کِلابٌ عاوِیَةٌ وَ سِباعٌ ضارِیَةٌ یَهِرُّ بَعْضُها عَلىٰ بَعْضٍ، یَأْکُلُ عَزیزُها ذَلیلَها وَ کَبیرُها قَلیلَها»[۱]؛ و مبادا که فریفته شوی به آنچه می‌بینی از میل کردن اهل دنیا به دنیا و برجستن و نزاع کردن آنها با همدیگر در سر دنیا، زیرا که ایشان سگهایی باشند بانگ کننده و درندگانی باشند پی صید دونده، که بانگ می‌کنند بعضی از ایشان بر بعضی دیگر، می‌خورد آن‌که عزیز است و غالب است ذلیل خود را، و آن‌که بسیار است قلیل خود را».

فقیر گوید: حکیم سنایی این مطلب را اخذ کرده و به نظم آورده و فرموده است:

این جهان بر مثال مرداری است — کرکسان گرد او هزار هزار
این، مر آن را همی زند مخلب[۲] — آن مر این را همی زند منقار
آخرالامر بگذرند همه — وز همه باز ماند این مردار
ای سنائی ندای مرگ رسید — گوشه‌ای گیر از این جهان هموار
هان و هان تا تو را چه خود نکند — مشتی ابلیس دیدهٔ طرار[۳]

۱ـ نهج البلاغة فیض الاسلام ص ۹۱۸ ـ ۹۱۷ و سفینة البحار ج ۱ ص ۴۶۷.   ۲ـ چنگال
۳ـ تردست، حیله‌گر

قالَ امیرُ الْمُؤْمِنینَ ؑ: وَ اللهِ لَدُنْیاکُمْ هذِهِ اَهْوَنُ فی عَیْنی مِنْ عِراقِ خِنْزیرٍ فی یَدِ مَجْذُومٍ[1]؛ به خدا سوگند که این دنیای شما خوارتر است در دیدگان من از استخوان بی‌گوشت خوکی که باشد در دست صاحب جذام». و این نهایت تحقیر است از دنیا؛ چه استخوان از هر چیز بی‌قدری خوارتر است خصوص اگر از خوک باشد، و خصوص اگر در دست مجذوم باشد که در آن حال هیچ چیز از آن پلیدتر نیست.

- **مثل چهارم**

برای اشخاصی است که عمری به نعمت حق تعالی گذرانیده‌اند، چون مقام امتحان و ابتلاء آنها شد کفران نعم کرده و روی از مُنعِم حقیقی تافتند و به سوی غیر خدا شتافتند و مرتکب شدند آنچه را که شایستهٔ آنها نبود.

و این مثل را «شَیْخُنَا الْبَهائی» در کشکول ذکر نموده و آن را به نظم درآورده و ما در اینجا اکتفا به همان نظم شریف نموده و آن را از کشکول نقل می‌نمائیم قالَ ؒ:

عابدی در کوه لبنان بُد مقیم / در بُنِ غاری چو اصحاب رَقیم
روی دل از غیر حق برتافته / گنج عزت را ز عزلت یافته
روزها می‌بود مشغول صیام / یک ته نان می‌رسیدش وقت شام
نصف آن شامش بُدی نصفی سُحور / وز قناعت داشت در دل صد سرور
بر همین منوال حالش می‌گذشت / نامدی از کوه هرگز سوی دشت
از قضا یک شب نیامد آن رغیف[2] / شد ز جوع آن پارسا زار و نحیف
کرده مغرب را ادا وانگه عشا / دل پر از وسواس و در فکر عشا
بس که بود از بهر قوتش اضطراب / نه عبادت کرد عابد شب نه خواب
صبح چون شد زان‌مقام دلپذیر / بهر قوتی آمد آن عابد بزیر
بود یک قریه به قرب آن جبل / اهل آن قریه همه گبر و دغل
عابد آمد بر در گبری ستاد / گبر او را یک دو نان جو بداد
عابد آن نان بستد و شکرش بگفت / وز وصول طعمه‌اش خاطر شکفت
کرد آهنگ مقام خود دلیر / تا کند افطار بر خبز شعیر[3]
در سرای گبر بُد گرگین[4] سگی / مانده از جوع استخوانی و رگی

1ـ نهج البلاغه فیض الاسلام ص ۱۱۹۲ حکمت شماره ۲۲۸.
2ـ نان
3ـ جو
4ـ گرگین با دوگاف فارسی بر وزن غمگین یعنی صاحب جرب و گری (منه).

پیش او گر خط پرگاری کشی — شکل نان بیند بمیرد از خوشی

بر زبان گر بگذرد لفظ خبز — خبز[1] پندارد رود هوشش ز سر

کلب در دنبال عابد پو گرفت — از پی او رفت و رخت او گرفت

زان دو نان، عابد یکی پیشش فکند — پس روان شد تا نیاید زو گزند

سگ بخورد آن نان و از پی آمدش — تا مگر بار دگر آزاردش

عابد آن نان دگر دادش روان — تا که باشد از عذابش در امان

کلب آن نان دگر را نیز خورد — پس روان گردید از دنبال مرد

همچو سایه از پی او می‌دوید — عف عف می‌کرد و رختش می‌درید

گفت عابد چون بدید این ماجرا — من سگی چون تو ندیدم بی‌حیا

صاحبت غیر دو نان چیزی نداد — وان دو را خود بستدی ای کج نهاد

دیگرم از پی دویدن بهر چیست؟! — وین همه رختم دریدن بهر چیست؟!

سگ به نطق آمد که ای صاحب کمال — بی‌حیا من نیستم چشمت به مال

هست از وقتی که بودم من صغیر — مسکنم ویرانهٔ این گبر پیر

گوسفندش را شبانی می‌کنم — خانه‌اش را پاسبانی می‌کنم

گه به من از لطف نانی می‌دهد — گاه مشت استخوانی می‌دهد

گاه از یادش رود اطعام من — در مجاعت[2] تلخ گردد کام من

روزگاری بگذرد کاین ناتوان — نه ز نان یابد نشان نه ز استخوان

گاه هم باشد که این گبر کهن — نان نیابد بهر خود نه بهر من

چون که بر درگاه او پرورده‌ام — رو به درگاه دگر ناورده‌ام

هست کارم بر در این پیر گبر — گاه شکر نعمت او گاه صبر

تو که نامد یک شبی نانت بدست — در بنای صبر تو آمد شکست

از در رزاق رو بر تافتی — بر در گبری روان بشتافتی

بهر نانی دوست را بگذاشتی — کرده‌ای با دشمن او آشتی

خود بده انصاف ای مرد گزین — بی‌حیاتر کیست من یا تو ببین؟!

مرد عابد زین سخن مدهوش شد — دست خود بر سر زد و بیهوش شد

ای سگ نفس «بهایی» یاد گیر — این قناعت از سگ آن گبر پیر

بر تو گر از صبر نگشاید دری — از سگ گرگین گبران کمتری[3]

مؤلف گوید: چه نیکو است در این مقام نقل این کلام از شیخ سعدی که گفته: اَجَلّ

۱ـ خبز یعنی نان.

۲ـ مجاعت یعنی گرسنگی.

۳ـ کشکول شیخ بهائی (سه جلدی) ج ۱ ص ۲۲۰ و به صورت نثر عربی در ص ۱۱۴.

کائنات از روی ظاهر آدمی است و اَذَلّ موجودات سگ، به اتفاق خردمندان سگ حق‌شناس به از آدمی ناسپاس.

سگی را لقمه‌ای هرگز فراموش | نگردد گرزنی صد نوبتش سنگ
وگر عمری نوازی سفله‌ای را | به کمتر چیزی آید با تو در جنگ

و چه قدر شایسته است در اینجا ذکر این خبر شریف که دل را نورانی و چشم را روشن می‌کند: روایت شده که حضرت صادق‌ع را غلامی بود که هرگاه آن حضرت سواره به مسجد می‌رفت آن غلام همراه بود، چون آن حضرت از استر پیاده می‌گشت و داخل مسجد می‌شد آن غلام استر را نگاه می‌داشت تا آن جناب مراجعت کند.

اتفاقاً در یکی از روزها که آن غلام بر در مسجد نشسته و استر را نگهداشته بود چند نفر مسافر از اهل خراسان پیدا شدند، یکی از آنها رو کرد به او و گفت: ای غلام میل داری که از آقای خود حضرت صادق‌ع خواهش کنی که مرا مکان تو قرار دهد و من غلام او باشم و به جای تو بمانم و مالم را به تو بدهم؟ و من مال بسیار از هرگونه دارم، تو برو و آن مال‌ها را قبض کن و من به جای تو اینجا می‌مانم؟

غلام گفت: «از آقای خود خواهش می‌کنم این را» پس رفت خدمت حضرت صادق‌ع و گفت: «فدایت شوم، می‌دانی خدمت مرا نسبت به خودت و طول خدمتم را؛ پس هرگاه حق تعالی خیری را برای من رسانیده باشد شما منع آن خواهید کرد؟»

فرمود: من آن را به تو خواهم داد از نزد خودم و از غیر خود منع می‌کنم تو را.

پس غلام قصهٔ آن مرد خراسانی را با خویش برای آن جناب حکایت کرد. حضرت فرمود: اگر تو بی‌میل شده‌ای در خدمت ما و آن مرد رغبت کرده به خدمت ما قبول کردیم ما او را و فرستادیم تو را.

پس چون غلام پشت کرد به رفتن، حضرت او را طلبید، فرمود: به جهت طول خدمت تو در نزد ما یک نصیحتی تو را بکنم آن وقت مختاری در کار خود، و آن نصیحت این است که چون روز قیامت شود حضرت رسول آویخته و چسبیده باشد به نور «الله» و امیرالمؤمنین آویخته باشد به رسول خدا و ائمه‌ع آویخته به امیرالمؤمنین‌ع و شیعیان ما آویخته باشند به ما، پس داخل شوند در جائی که ما

داخل شویم و وارد شوند آنجائی که ما وارد شویم.

غلام چون این را شنید عرض کرد: «من از خدمت شما جایی نمی‌روم و در خدمت شما خواهم بود، و اختیار می‌کنم آخرت را بر دنیا». و بیرون رفت به سوی آن مرد.

مرد خراسانی گفت: ای غلام بیرون آمدی از نزد حضرت صادق؛ع؛ به غیر آن رویی که با آن خدمت آن حضرت رفتی.

غلام کلام حضرت را برای او نقل کرد و او را برد به خدمت آن جناب، حضرت قبول فرمود ولاء او را و امر فرمود که هزار اشرفی به غلام دادند.[1]

این فقیر نیز خدمت آن حضرت عرض می‌کنم که: ای آقای من! من تا خود را شناخته‌ام خود را بر در خانهٔ شما دیده‌ام و گوشت و پوست خود را از نعمت شما پروریده‌ام، امید آن است که در این آخر عمر از من نگهداری فرمائید و از این در خانه مرا دور نفرمائید و من به لسان ذلّت و افتقار پیوسته عرضه می‌دارم:

عَنْ جِفاکُمْ کَیْفَ اَنْصَرِفْ — وَ هَواکُمْ لِی بِهِ شَرَفْ

سَیِّدِی لاعِشْتُ یَوْمَ اَرَیٰ — فِی سِوَیٰ اَبْوابِکُمْ اَقِفْ[2]

- **مثل پنجم**

برای دنائت و پستی جهل، و تحریص بر علم و هنر.

«ابوالقاسم راغب اصفهانی» در کتاب «ذریعه» آورده که: مرد حکیم دانایی وارد شد بر مردی، دید خانه‌ای آراسته و فرشهای ملوکانه پهن نموده و لکن صاحب منزل مردی است جاهل و نادان، عاری از حلیهٔ علم و خالی از فضیلت، به صورت انسان. آن حکیم که چنین دید تُف افکند به صورت او.

آن مرد از این کار حکیم برآشفت و گفت: این چه سفاهت و بی‌خردی بود که از تو سر زد ای حکیم؟!

۱ـ خرایج ۲۹۱/۱ ـ ۲۹۰ عنه بحار ۸۷/۵۰ ح ۳.

۲ـ یعنی از تحت عنایت و حفاظت شما چگونه برگردم در حالی که علاقه من به شما مایهٔ شرف من است. آقای من زنده نمانم روزی که بر غیر درب خانهٔ شما باشم.

حکیم فرمود: این سفاهت نبود بلکه حکمت بود؛ زیرا که آب دهان را در جایی که خسیس‌تر و پست‌ترین جاهای منزل است می‌افکنند، و من ندیدم در منزل تو پست‌تر از تو جائی را، لاجرم تو را شایستهٔ این کار دیدم پس آب دهان خود را به صورت تو افکندم.

مؤلّف گوید: تنبیه فرمود این مرد دانا بر قباحت و دنائت جهل، و آن که قبح و زشتی آن با داشتن منزل خوب و پوشیدن لباسهای فاخر زایل نخواهد شد. ولکن مخفی نماند که فضیلت برای علم وقتی است که با عمل مُنضَم[1] گردد و این فضیلت با آن خصلت شریفه توأم گردد.

وَ لَقَدْ أجادَ مَنْ قالَ:

نیست از بهر آسمان ازل	نردبان پایه به ز علم و عمل
علم سوی در اله برد	نه سوی مُلک و مال و جاه برد
هر که را علم نیست گمراه است	دست او زانسرای کوتاه است
کار بی‌علم تخم در شور است	علم بی‌کار زنده در گور است
حجت ایزدی است در گردن	خواندن علم و کار ناکردن
آنچه دانسته‌ای به کار درآر	خواندن علم جوی از پی کار
تا تو در علم با عمل نرسی	عالمی فاضلی ولی نه کسی
علم در مزبله فرونآید	که قدم با حدث نمی‌باید
چند از این ترّهات[2] مُختالی[3]	چشمها درد و لاف[4] کحالی[5]
دانش آن خوبتر ز بهر بسیج	که بدانی که می ندانی هیچ

قال عیسی بن مریم ﷺ: **اَشْقَی النّاسِ مَنْ هُوَ مَعْرُوفٌ عِنْدَ النّاسِ بِعِلْمِهِ مَجْهُولٌ بِعَمَلِهِ**؛ یعنی حضرت عیسی ﷺ فرمود: شقی‌ترین مردم کسی است که معروف باشد نزد مردم به علم و مجهول باشد به عمل.[6]

۱. ضمیمه شده، پیوسته.
۲. سخنان بیهوده.
۳. فریبنده، حیله گر.
۴. خودستایی.
۵. سرمه کننده، چشم پزشک.
۶. بحار ۲ ص ۵۲ عنه میزان الحکمة ۶ ص ۵۱۳ ح ۱۳۶۲۵.

حکیم سنایی فرموده:

ای هـواهـای تـو خـدا انگیز / وی خـدایـان تـو خـدا آزار
ره رهـا کـردهای از آنـی گـم / عز نـدانستهای از آنـی خـوار
عـلم کـز تـو تـو را نـه بستاند / جهل از آن علم به بود صد بار
غول باشد نه عالم آن کـه از او / بشنوی گفت و نشنوی کـردار
عالمت غافل است و تـو غـافل / خـفته را خـفته کی کـند بیدار
کـی درآیـد فـرشته تـا نکنی / سگ ز در دور و صورت از دیوار
ده بـود آن نـه دل کـه انـدر وی / گاو و خر باشد و ضیاع[1] و عقار[2]
سـائق و قـائد و صـراط الـلّه / به ز قـرآن مدان و بـه ز اخـبار



تمام شد آنچه مقدّر شده بود ثبت آن در این رسالهٔ شریفه در نیمهٔ شهر رمضان المبارک روز ولادت با سعادت سبط جلیل حضرت خیرالوری جناب امام حسن مجتبی، سنهٔ ۱۳۴۷. و چون رساله در این ماه شریف تمام شد مناسب است که به دو دعای شریف ختم شود:

اوّل

شیخ مفید در کتاب «مقنعه» روایت کرده از ثقهٔ جلیل‌القدر، «علیّ بن مهزیار» از حضرت ابوجعفر جواد که مستحبّ است بسیار بگویی در هر وقت از شب یا روز این ماه از اوّل تا به آخر آن: «یاذَا الَّذی کانَ قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ، ثُمَّ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ، ثُمَّ یَبْقی وَ یَفْنی کُلُّ شَیْءٍ، یاذَا الَّذی لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ، وَ یاذَا الَّذی لَیْسَ فِی السَّمٰواتِ الْعُلی وَ لا فِی الْأَرَضینَ السُّفْلی، وَ لا فَوْقَهُنَّ وَ لا تَحْتَهُنَّ وَ لا بَیْنَهُنَّ إلٰهٌ یُعْبَدُ غَیْرُهُ، لَکَ الْحَمْدُ حَمْداً لا یَقْوی عَلی إحْصائِهِ إلاّ أنْتَ، فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلوٰةً یَقْوی عَلی إحْصائِها إلاّ أنْتَ».

۱. آبها و زمین‌های زراعتی.	۲. کالا و اسباب خانه، ملک.

شیخ کلینی و دیگران روایت کرده‌اند که حضرت امام جعفر صادق﷣ این دعا را تعلیم زرارة فرمود که در زمان غیبت و امتحان شیعه بخواند: «اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَفْسَکَ لَمْ اَعْرِفْ نَبِیَّکَ، اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنی رَسُولَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی رَسُولَکَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَکَ، اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دینی».[1]

بدان که علما نوشته‌اند که از تکالیف آدمی در زمان غیبت، دعا برای امام زمان﷣ و صدقه دادن برای آن وجود مقدّس است؛ و از جمله دعاهائی که وارد شده است که همیشه بگویی بعد از تمجید حق تعالی و صلوات بر حضرت رسول و آل او﷩: «اَللّٰهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلیٰ آبائِهِ فی هٰذِهِ السّاعَةِ وَ فی کُلِّ ساعَةٍ وَلِیّاً وَ حافِظاً وَ ناصِراً وَ دَلیلاً وَ عَیْناً حَتّٰی تُسْکِنَهُ اَرْضَکَ طَوْعاً وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَویلاً».[2]

کَتَبَهُ الْعَبْدُ عَبّاسُ الْقُمّی فی سَنَةِ سَبْعٍ وَ اَرْبَعینَ بَعْدَ الْاَلْفِ وَ ثَلاثِمِأَةٍ فی جِوارِ الرَّوْضَةِ الرَّضَوِیَّةِ لازالَتْ مَهْبَطاً لِلْفُیُوضاتِ الرَّبّانِیَّةِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلاً وَ آخِراً وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.

از خوانندگان محترم تقاضا می‌شود برای علوّ درجات
دانشمند بزرگ مرحوم حاج شیخ عباس قمی﷫
صلوات و فاتحه قرائت فرمایند.

۱ـ اکمال الدین ۱۱/۲ ـ ۱۲ عنه بحار ۳۲۶/۹۵ ب ۱۱۵ ح ۱.

۲ـ ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی﷫ در کتاب الصوم فروع کافی از محمد بن عیسی به سند خود از امامان﷩ آورده که فرمودند: این دعا را شب بیست و سوم ماه رمضان در حال سجده و برخاستن و نشستن، و در هر حال تکرار می‌کنی، و نیز هر قدر که می‌توانی و هرگاه به یادت آمد در دوران زندگیت، پس از حمد خدای تبارک و تعالی و درود بر پیغمبرﷺ بگو: اَللّٰهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ... ترجمهٔ مکیال المکارم ۶۶/۲.